

مبدأ نژادهای انسان

نوشته میخائیل نستورخ



ترجمه دکتر هوشنگ مشکین پور و فرامرز نعیم

فهرست مطالب کتاب

۵	مقدمه
۹	فصل اول وجوه تمایز نژادهای انسانی
۹	۱- مطالعه خصوصیات نژادی
۱۹	۲- نژاد بزرگ‌سیاه
۲۸	۳- نژاد بزرگ‌اروپائی
۳۲	۴- نژاد بزرگ‌منغولی
۴۰	۵- خصوصیات مشترک میان کلیه نژادها
۴۳	فصل دوم نژادها و مبدأ انسان
۴۳	۱- فسیل انسان تیب کنونی
۴۸	۲- آدم نشاندرتال - جد انسان کنونی
۵۲	۳- انسان اولیه - جد آدم نشاندرتال
۶۲	۴- آنتروپوئیدها - اجداد اولین انسانها
۷۴	۵- مشخصات جسمانی انسان و میمون‌های آدم‌نما
۸۷	۶- مشخصات اصلی بدن انسان : دست : پا : منفر
۹۷	فصل سوم مبدأ نژادها
۹۷	۱- نژادهای انسانی - علت تکامل تاریخی
۱۰۲	۲- عدم ارتباط جغرافیائی واجتماعی

میخائیل نستورخ
 مبدا نژادهای انسان
 ترجمه دکتر فرامرز نعیم / هوشنگ مشکین پور
 چاپ اول قطع جیبی
 چاپ دوم قطع رقی
 چاپ سوم تابستان ۱۳۵۸
 چاپ / چاپ افسست رشد به
 تیراژ: ۵۰۰۰ ریال

مقدمه

مطالعه نژادها بخودی خود شاخه‌ای از دانش انسان‌شناسی است علمی که نژادهای انسانی را طبقه‌بندی میکند و چگونگی تکامل نژادها را تحت تأثیر عوامل بیولوژیک، جامعه‌شناسی و اقتصادی مطالعه مینماید؛ علمی تازه کار که با مسائل و مشکلاتی فراوان روبرو است .

علم انسان‌شناسی شوروی نژادهای انسانی را اشکال بیولوژیک نوع انسان میدانند که در طول تکامل خود شکل گرفته‌اند. نژاد شناسان در جریان مطالعه خود برشته‌هایی از علوم مانند کالبد شناسی، فیزیولوژی، جنین‌شناسی و دیرین‌شناسی متکی هستند. گرچه اطلاعاتی که از علوم دیگر مانند باستان‌شناسی، تاریخ و زبان‌شناسی کسب میشود در پیشرفت این دانش نوین بی‌تأثیر نیست .

۱۰۸

۱۱۲

۱۲۱

۱۲۶

۱۳۹

۱۶۸

۱۸۱

۱۸۱

۱۸۷

۱۹۱

۳- انتخاب طبیعی

۴- ازدواج بین گروهها

۵- تشکیل نژادهای بزرگ

۶- نژاد بزرگ اروپایی

۷- نژاد بزرگ سیاه

۸- نژاد بزرگ منگولی

فصل چهارم نژاد و نژادپرستی

۱- اساس تئوری نژادپرستی

۲- نژاد و زبان

۳- نژاد و روان

کتاب حاضر میکوشد تا مفهوم صحیح نژادهای انسانی را از دیدگاه دانش انسان‌شناسی به‌حواننده بفهماند.

اکثر انسان‌شناسان شوروی نژادهای انسان را به سه دسته بزرگ منولی، اروپائی و سیاه (واژه‌های نژاد زرد، سفید و سیاه را برای اولین بار در سال ۱۸۰۰ ژرژ کوویه بیان کرد و اگرچه از نظر بسیاری از مکاتب امروز اعتباری ندارد، ولی باز هم گاهگاهی بکار میرود.) تقسیم میکنند. این نژادهای بزرگ به هفت نژاد کوچکتر تقسیم میشوند که هر یک شامل گروههای متعددی میباشد و این گروهها بوسیله گروههای حد واسط بهم ارتباط دارند. بطور کلی میتوان فکر کرد که انسان‌های امروزی مجموعه‌ای از گروههای متعدد انسان‌شناسی میباشد. این موضوع نشان میدهد که چرا در میان یک ملت نژادهای مختلف یافت میشود، و بالعکس چرا یک نژاد ممکن است چندین ملت را تشکیل دهد. در واقع میان نژادها و گروههای انسان‌شناسی نمیتوان خطوط متمایز رسم کرد.

نژاد و اختلاف نژادی چیزی ازلی و غیر قابل تغییر نیست. با علم باینکه این خصریات نژادی تحت تأثیر عوامل اجتماعی-اقتصادی و طبیعی بوجود آمده‌اند. مارکس و انگلس معتقد بودند و حتی اختلافات طبیعی میان گروهها مثل نژادها ... میتوانند و باید در جریان تکامل تاریخی از بین بروند.* در این خصوص

* Marx K. Engels Die Deutsche-ideologie

پیشرفتهای قابل ملاحظه‌ای در جریان ساختمان سوسیالیسم در شوروی بدست آمده است.

در این کتاب کوشیده‌ایم تا نشان دهیم که داسیسم (نژاد - پرستی) ایدئولوژی ارتجاعی است و هیچ گونه پایه و اساس علمی ندارد. بسیاری از دانشمندان مرتجعی که تئوریهای نژادی کو با گون مبنی بر برتر بودن نژاد ملل حاکم و پست‌تر بودن نژاد ملل استثمار شده را عرضه میکنند آنها در این راه مشخصات طبقاتی را از حقایق نژادی تفکیک نمی‌کنند، و تأثیر عوامل جامعه‌شناسی - اقتصادی را در رشد نژادها نادیده میگیرند. همین تئوریا است که استثمار و بهره‌کشی از سیاهان و منولها را عادلانه جلوه میدهد. انسان‌شناسان شوروی در نوشته‌های خود همواره برای کلیه نژادها حقوق مساوی قائل شده‌اند. برابری نژادها حدود دو پست سال پیش بوسیله دانشمند بزرگ روسی میخائیل لومونوسوف Mikhail - Lomonosov بیان شد.

اصول برابری نژادی بوسیله انسان‌شناس بزرگ میخیلو کو ما کلاکی بیان شد. اصول او پایه‌های تئوری نژاد برتر و پست‌تر را بکلی متزلزل کرد. جاداد که از تحقیقات و مطالعات دانشمندانی مانند الکساندر رادیشکف و نیکلای چرنیشفسکی هم در این زمینه نام ببریم.

علم انسان‌شناسی شوروی از همه مطالعات و تحقیقاتی که در دنیای علم انجام میشود بهره میگیرد. بخصوص تئوری چارلز

داروین و طرفدارانش که تشکیل و تکامل نژادها را بر اساس درك
مادی ممکن ساخت .

مؤلف انتظار دارد که خواننده عزیز از این کتاب ایده‌ای
کلی دربارهٔ مشخصات نژادها و مبدأ و ریشه‌شان بدست آورد و در
ضمن غیر علمی بودن نظریات و عقاید راسیستی (نژادپرستی) را
فیز درك نماید .

فصل اول

وجوه تمایز نژادهای انسانی

۱- مطالعه خصوصیات نژادی

مردم کشورهای مختلف جهان از لحاظ رنگ پوست
مو و چشم ، شکل بلکها ، لبها ، صورت ، سر و طول قد و
غیره از یکدیگر متمایز می گردند . این خصوصیات در میان
مردم يك کشور هم فرق می کند ، اما بعضی از این مشخصات
در میان گروهی از مردم مشترك است و این گروه از مردم ،
يك نژاد را تشکیل میدهند . بطور خلاصه ما از مهمترین
این مشخصات گفتگو خواهیم کرد . ولی قبلا باید دانست که
اهمیت آنها در زندگی افراد خیلی کم تر از اختلاف جنس و
سن میان مردم است .

رنگ پوست ، مو و غنیه چشم بعلت وجود رنگ

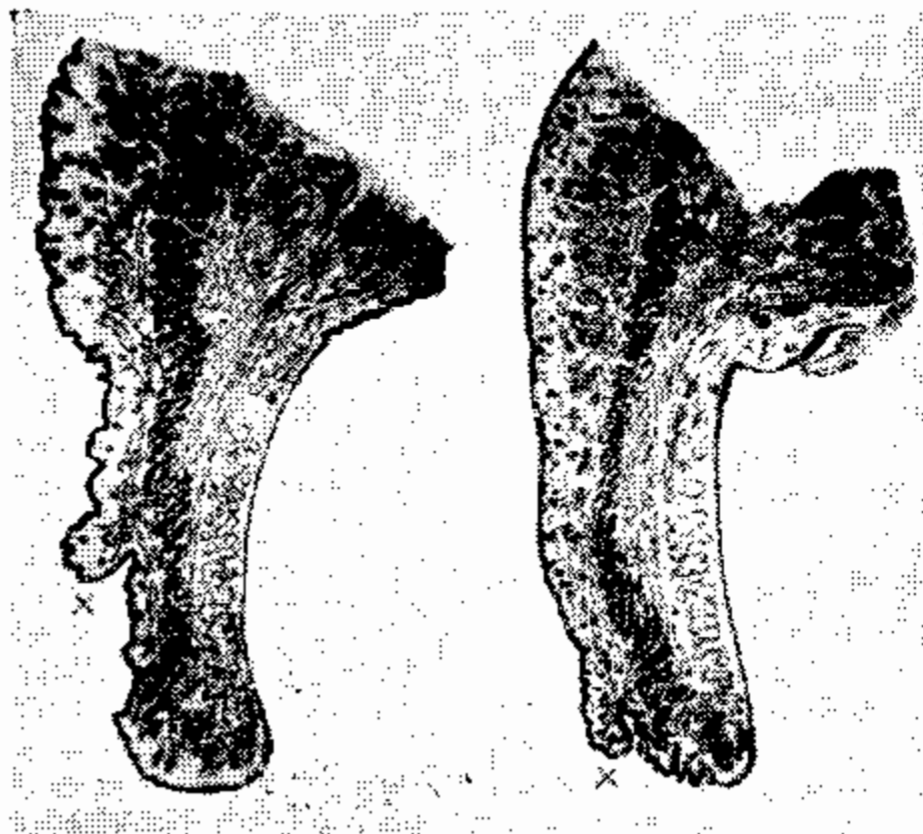
دانه قهوه‌ای رنگ ملافین Melanin است که در بدن بشکل متبلور و محلول وجود دارد. رنگ مو و چشم ارتباط نزدیکی با رنگ پوست دارد. شدت رنگ پوست مربوط بمقدار و اندازه این رنگدانه‌هاست. سیاه‌های آفریقائی و استرالیائی رنگ دانه‌های زیادتری دارند و اندازه آنها در این گروه از مردم بزرگتر است بطوریکه عروق خونی از وراء پوست مشاهده نمیشود. رنگ پوست در گروه‌های مختلف يك نژاد هم متفاوت است. شرایط جغرافیائی، عوامل اجتماعی و وضع بهداشت در رنگ پوست تاثیر فوق‌العاده‌ای می‌گذارند شدت رنگ پوست را با مقیاس سه گانه زیر می‌توان تخمین زد.

۱ - روشن (صورتی مایل بزرد) ۲ - متوسط

(قهوه‌ای) ۳ - تیره (قهوه‌ای تیره یا مشکی)

در انسان سه نوع مو وجود دارد مستقیم، مجعد، فردار، موی مستقیم ممکن است نرم یا سخت باشد. رشد موی بدن اشخاص بالغ متغییر است و گاهی اصولاً ناچیز میباشد. پس از مطالعه رنگ پوست، مو و چشم، آنچه که

اهمیت زیاد دارد شکل صورت و اجزاء تشکیل دهنده آن می باشد.



ش ۱ - بالا - رشد و تکامل چین پلك چشم در نژاد اروپائی (چپ) و مغولی (راست) - پائین - برش عرضی پلكها علامت X کنار تحتانی چین پلك را نشان میدهد.

استخوان گونه در نژاد مغولی (Mongoloid) به

خارج و جلو برجسته شده و يك صورت پهن ایجاد کرده در حالیکه در نژاد اروپائی این برجستگی وجود ندارد و صورت باریک و کشیده میباشد. وقتی صورت را از نیم رخ مطالعه نمائیم شدت پیش آمدگی (Prognatism) ناحیه بینی و فك اسفل بهتر جلب نظر می نماید.

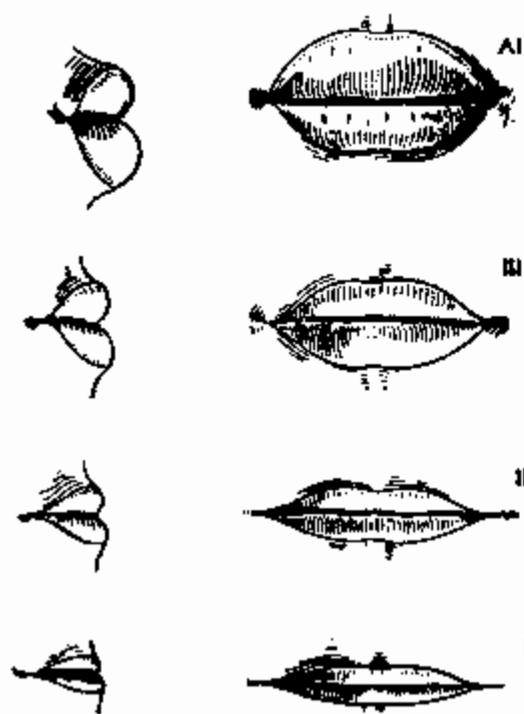
شکل چشمها به نوع و اندازه چین پلك فوقانی و گاهی پلك تحتانی ، و اندازه شكاف بین دو پلك بستگی دارد . شکل چشمانی که كاملا باز باشند بستگی بضخامت پلكها و نوع چین آنها دارد (ش ۱) .

شکل بینی با ارتفاع پل بینی ، شكل خار بینی (پشت بینی) ، عرض بالها و جهت محور بزرگسوراخهای بینی بستگی دارد (ش ۲) .

لبها از سه قسمت ساخته شده اند : قسمت پوستی لب قسمت اختصاصی لب ، و قسمت مخاطی لب ، مهمترین قسمتی از لبها که از نظر نژادی میتوان مطالعه کرد قسمت قرمز رنگ اختصاصی لب فوقانی است که ممکن است باریک ، متوسط و یا ضخیم باشد (ش ۳) .



ش ۲ اشکال گوناگون قاعده بینی و جهت محور طولی منخرین ، فلش ها عرض و طول قاعده بینی را نشان میدهند



ش ۳ - اختلاف رشد و ضخامت لبها (از روبرو و نیم رخ)
I - نازک ؛ II - متوسط ، III - ضخیم ، IV - خیلی ضخیم

اگر سررا از بالا مطالعه نمائیم تشخیص این مسئله که مردم مختلف سرهای گوناگون (از اشکال دراز گرفته

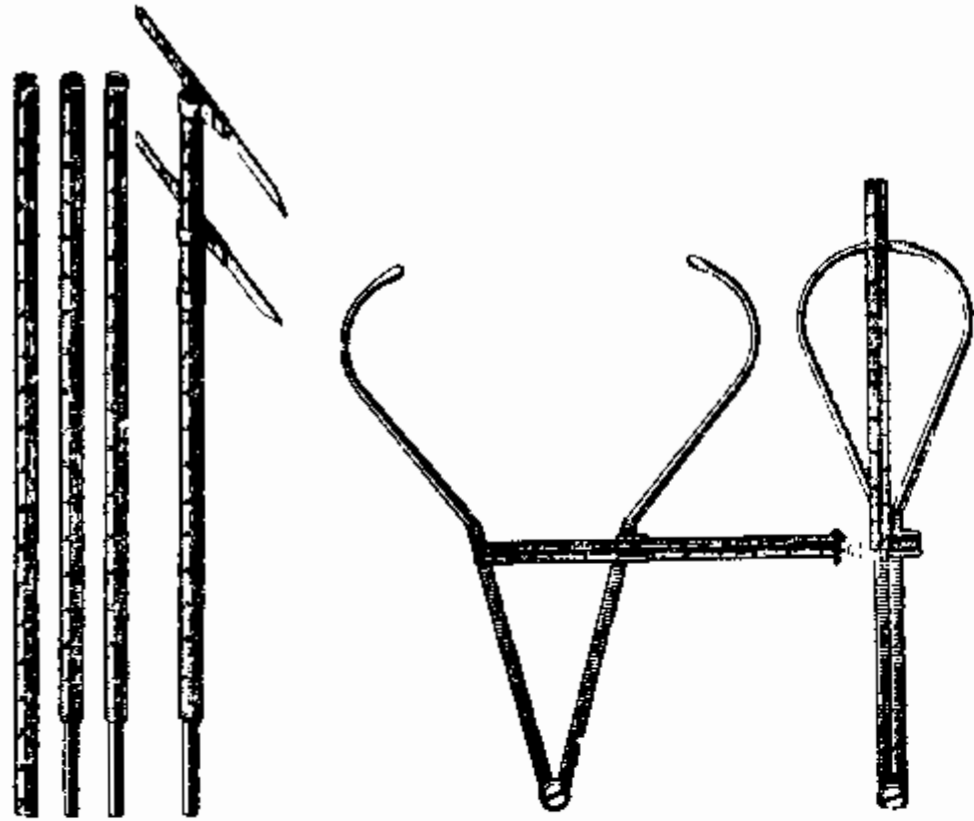
تا گرد) دارند مشکل نیست .

در انسان شناسی از ضریبی بنام ضریب سر (Cephalic Index) استفاده می کنیم که درجه پهنای و درازای سر را مشخص مینماید . برای اندازه گیری ضریب سر از فرمول زیر استفاده می شود :

$$\text{ضریب عرضی سر} = \frac{100 \times \text{قطر عرضی سر}}{\text{قطر طولی سر}}$$

هر چه سردرازتر باشد این ضریب کوچکتر است . (ش ۹) طول قد افراد نه تنها با سن و جنس تغییر می کند ، بلکه یکی از مشخصات نژادی است . در مردها قد از ۱۴۰ تا ۱۸۰ سانتی متر تغییر می کند و قدمتوسط آنها ۱۶۵ سانتی متر است . برای مطالعه خصوصیات فوق وسائل متعددی در دست است . (ش ۴ تا ۸)

از طریق مطالعه کالبدشناسی انسانی ، قسمت های مختلف بدن بخصوص جمجمه و اسکلت ، اطلاعات زیادی بدست می آید . در مورد جمجمه کارهای زیادی انجام شده و اطلاعات کسب شده آنقدر زیاد است که رشته جدیدی در علم انسان -

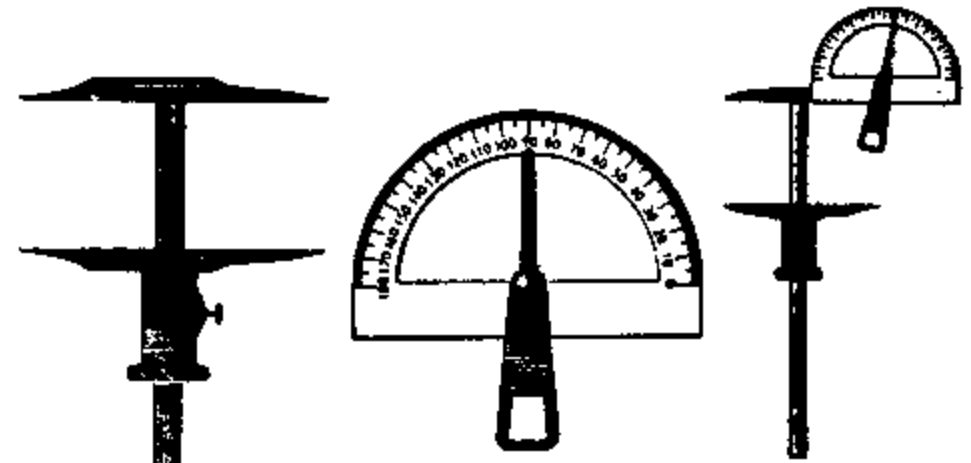


ش ۴ - دستگاه اندازه گیری طول بدن و اندامها

ش ۵ - پرگار یکه برای اندازه گیری قطر سر و جمجمه مورد استفاده قرار میگیرد

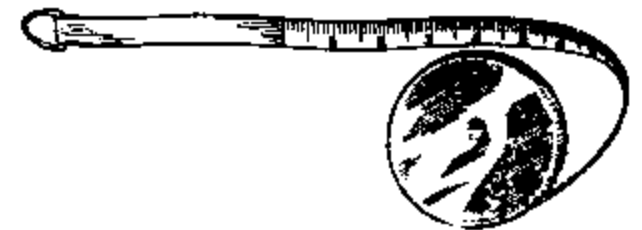
شناسی بنام جمجمه شناسی (Craniology) ایجاد گردیده است . بدین ترتیب بر روی تعداد زیادی جمجمه که متعلق بگروه های مختلف انسانها است مطالعه میشود و از روی آنها احصائیهائی تهیه میشود . این احصائیهها بعداً بصورت جدول و منحنی عرضه میگردد . از این طریق انسان شناسان میتوانند

گروه‌های مختلف نژادی را مشخص کرده خصوصیات خارجی و اعضای داخلی آنها را توصیف کنند.



ش ۷- نقاله برای اندازه گیری زوایای سر و صورت

ش ۶- خط کش کشتی برای اندازه گیری اندامهای کوچک



ش ۸- متر با تقسیم بندی بر حسب میلیمتر برای اندازه گیری محیط اندامهای مختلف بدن

گاهی از طریق تجزیه و تحلیل نژادی، بشکل و موقعیت

وروش تکامل يك ملت راحت تر پی میبریم. يك ملت قدرتاً از يك نژاد بلکه از مخلوط چندین نژاد تشکیل شده است. اطلاعاتی که از منشاء نژادها داریم منابع مهم تاریخی را تشکیل میدهند.

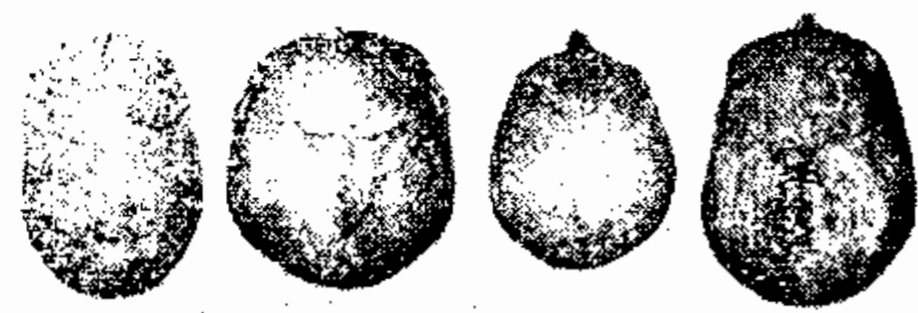
طبقه بندی‌های گوناگونی از نژادهای انسانی شده است که ما در اینجا فقط از جدیدترین آنها که مبتنی بر مهم‌ترین و اساسی‌ترین عوامل مانند محل سکونت، منشاء گروه‌های مختلف و درجه ارتباط فیلوژنتیک آنها است بحث می‌کنیم. گروه‌های انسانی از هفت نژاد ساخته شده‌اند که این هفت نژاد را اگر با هم تلفیق کنیم سه نژاد بزرگ خواهیم داشت:

- ۱- نژاد سیاه (Negroid) یا نژاد Afro-Asian
- ۲- نژاد اروپائی (Europid)
- ۳- نژاد مغولی (Monglid) یا نژاد آسیائی آمریکائی (Asio-American).

ی. ی. روزنيسکی Y. Y. Roginsky سه نژاد فوق را به ۲۲ گروه کوچکتر تقسیم میکند که در مجموع شبیه طبقه بندی پرفسور شبو کساروف بوده و با آن توافق دارد.

پرفسور و. بوناك V. Bunak طبقه‌بندی دیگری را عرضه میکند که اختلاف زیادی با دو طبقه‌بندی فوق دارد. او معتقد است کدفسیل انسان امروزی در دوره مزولیتیک میان سنگی یا نوسنگی Neo-Lithic - چهار شکل تغییر یافته است و بهمین علت او چهار گروه انسانی تشخیص میدهد.

۱- گروه گرمسیری یا نژاد گرمسیری که از یکطرف شامل سیاهان افریقائی- پیگمی‌ها و بوشمن‌ها بوده و از طرف دیگر شامل ملانزین‌ها، پاپون‌ها، پیگمی‌های نگریتو (Negrito) و تاسمانی‌ها است.



ش ۹- اشکال گوناگون جمجمه: از راست به چپ مزوسفالیک (شبه ۵ ضلعی) به دوسر براکیوسفال (گرد)؛ دلیکوسفال (بیضوی)

۲- گروه جنوبی یا نژاد جنوبی Southern که ویداها

انیوها AINU پولی‌نزیین‌ها و استرالیاائی‌ها متعلق به آنند.
۳- گروه غربی یا نژاد غربی Western که شامل اروپائی‌ها و حبشی‌ها است.

۴- گروه شرقی یا نژاد شرقی EastErn که مغولی‌ها را دربرمیگیرد.

گروه گرمسیری و جنوبی با کمی تفاوت نژاد سیاه را تشکیل میدهند. گروه غربی یا نژاد اروپائی و گروه شرقی با نژاد مغولی مطابقت دارد. این چهار گروه بزرگ خود به چهل و هشت گروه کوچکتر تقسیم میگردد.

ما مطابق طبقه‌بندی اول نژادها و خصوصیات آنها را مورد مطالعه قرار میدهیم. این مطالعه بما کمک خواهد کرد تا اولاً بروش شکل گرفتن و تشکیل نژادها پی‌بریم و ثانیاً نشان میدهد که از نقطه نظر بیولوژیک نژادها برابرند.

۲- نژاد بزرگ سیاه

The Negroid Great Race

این نژاد را با سامی دیگر

Afro-Asian, Negroid-Austrloid

Equatorial - (این نام گذاری آخری بعلت موقعیت جغرافیائی آنهاست) - نیز مینامند.

خصوصیات افراد این نژاد عبارتست از:

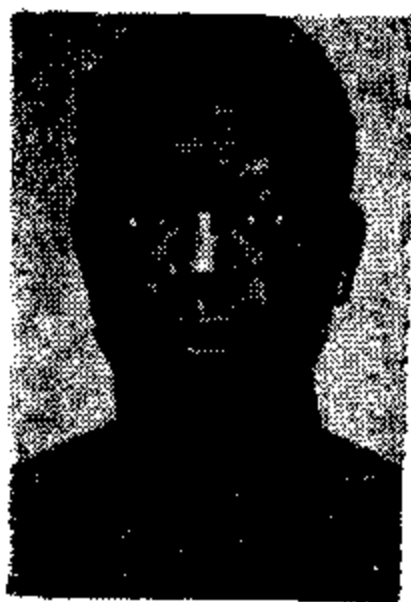
رنگ پوست، مو و چشم سیاه - موهای سر فردار و مواج - موهای صورت ظریف و ناچیز (گرچه در بعضی از گروه‌های این نژاد افراد موهای زیادی دارند) - استخوانهای گونه باریک - بینی چندان رشدی نکرده و قاعده آن معمولاً پهن است - محور بزرگ سوراخهای بینی عرضی است - فك فوقانی کمی بجلو برجسته است - لبها کلفت و برجسته‌اند و دهان گشاد است - اندام پائین با مقایسه با طول تنه کوتاه است -

این نژاد نامش را از رنگ سیاه پوست، مو و چشم‌هایش میگیرد زیرا در لائین Niger بمعنی سیاه است -

مجموع افراد این نژاد بالغ بر ۳۰۰ میلیون نفرند که تقریباً ۱۰٪ جمعیت جهان را تشکیل میدهند -

مسکن اصلی این نژاد آفریقا و مناطق مرکزی و جنوبی استرالیا است - ساکنین آفریقا را نژاد آفریقائی هم

مینامند. آفریقائی‌ها شاخه غربی نژاد سیاه هستند و نمونه‌های اصلی آنها در کشور سودان یافت میشوند. (ش ۱۰ و ۱۱ و ۱۲) سودانی‌ها با پوست قهوه‌ای تیره (شکلانی)، موهای خشن و فر دار سر (موها با زاویه حاده از پوست سر بیرون می‌آیند و مقطع عرضی آنها بیضی شکل است (ش ۱۳) و موهای ناچیز صورت (ریش و سبیل) در بدن مشخص میگردند.

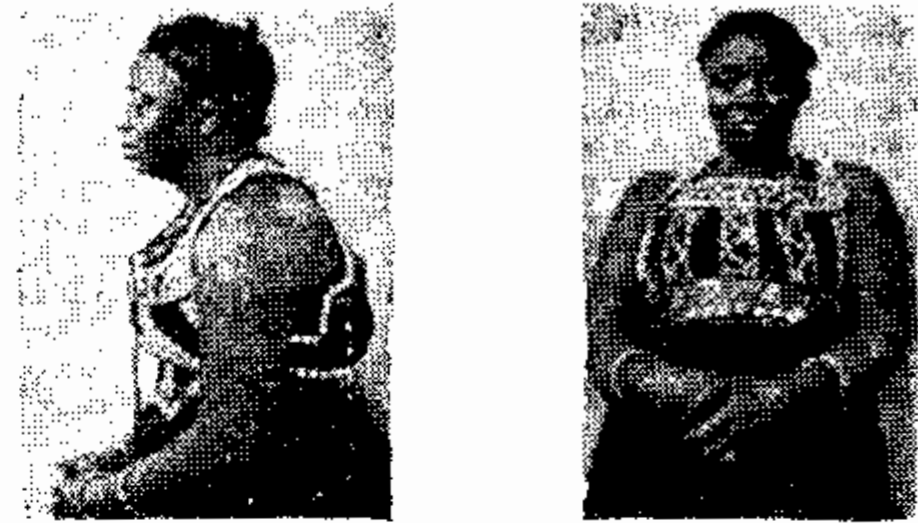


ش. ۹۵ - مرد سیاه از اهالی سودان

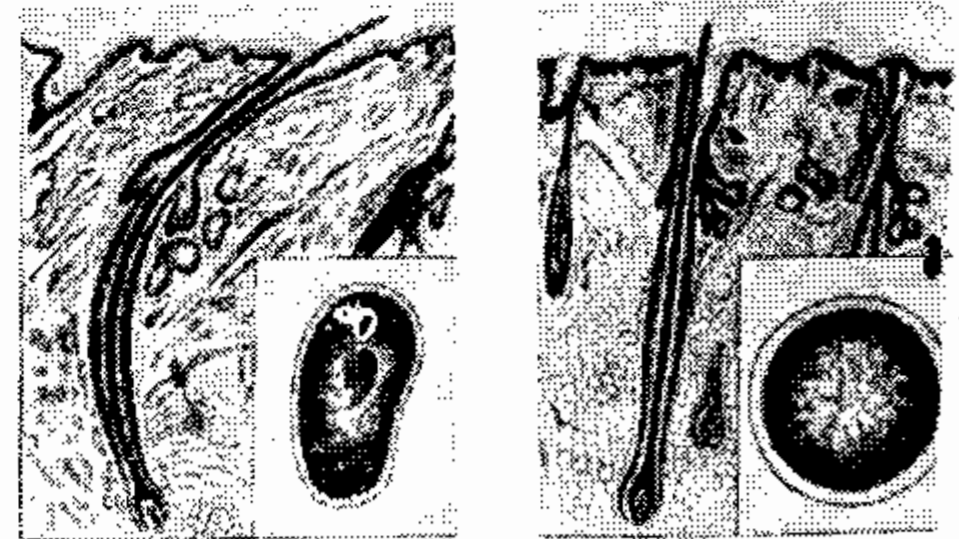


ش. ۹۶ - زن سیاه از اهالی سودان

آفریقائی‌ها صورتی کوچک و صاف دارند. بیشانی آنها بلند و راست و گاهی برجسته است. با وجود قوس ابرویی



ش. ۱۲ - زن سیاهپوست از Dahomey
(گروه سودانی از نژاد سیاه)



ش. ۱۳ - برش عرضی پوست سر : موی مجدد (سمت چپ) و موی صاف (سمت راست) . درپائین هر دو شکل مقطع عرضی . مو قرار دارد .

ضعیف، پل بینی کوتاه و بیخ است. چانه رشد متوسطی دارد و سردراز میباشد. قد متوسط افراد این نژاد بلند است.

* سرها را مطابق ضریب زیر طبقه بندی میکنند :

$100 \times \frac{\text{عرض سر}}{\text{طول سر}}$ - سرهایی که ضریبش تا $75/9$ است دو -

لیکوسفال (سردراز)، ضریبهای بین 76 تا $80/6$ را مزوسفال (سرمتوسط) و ضریبهای از 81 بیالا را براکی سفال (سرگرد و کوتاه مینامند). درمطالعه جمجمه ضریب جمجمه بکار میرود. اعداد ضریب جمجمه کمی کمتر از ضریب سر هستند. ضریب جمجمه تا 75 مربوط به **سرک راز** بین 105 تا $79/9$ مربوط به **سرم متوسط** بالاتر از 80 مربوط به **سرگرد و کوتاه** است.

** در میان اشخاص هم قد هم مشخصات بدنی متفاوت است. نسبت طول بدن (سر، گردن و تنه) به طول پا ضریبی است که این مشخصات را تعیین میکند. افرادی که بدن کوتاه و پای بلند دارند **دولیکومورف** آنها که طول پایشان متوسط است **مزومورف** و گروهی که بدن بلند و پاهای کوتاه دارند **براکی مورف** نامیده میشوند.

*** **دولیکومورفی** از مشخصات بعضی از گروههای انسانی است. بعضی از گروههای نژاد بزرگ سیاه بیشتر **دولیکومورفند** (بگروها، حبشیها، استرالیائیها) و برخی **مزومورف** (پاپوانها) و بالاحرحه گروهی **براکی مورف** (ملانزینها، پیگیها) میباشدند. **دولیکومورفی** بیشتر در بلندقدان شایع است: اغلب مردم جهان **مزومورفند**.

نژاد سیاه در میان خود نیز دسته‌های کوچکتری دارد. بعضی پوست روشنتر و بینی باریک دارند و برخی دیگر لب ظریف یا با ضخامت متوسط. گروهی دارای قدی کوتاه با پاهای بلند نسبت به طول تنه هستند. قد متوسط سیاهان نیلوتیک Nilotic - ۱۸۰ سانتی متر است و بلندترین انسانهای جهان شناخته میشوند. علاوه بر سودانی‌ها، اهالی افریقای جنوبی (بوشمن‌ها)، آفریقای مرکزی (بیگمی‌ها - Pygmy) و آفریقای شرقی (حبشی‌ها) از این نژاد میباشند.

سیاهان استرالیائی Australid شاخه شرقی نژاد سیاه هستند. بعضی از استرالیائی‌ها، مثل اهالی جزایر سلیمان، آنقدر بسیاهان آفریقائی شبیداند که حتی با مطالعات انسان‌شناسی هم نمیتوان آنها را متمایز کرد. بعضی گروه‌ها هم با وجود تشابه ظاهری که با سیاهان دارند با آنها مشتبه نمیگردند، مانند استرالیائی‌های Aborigine (ش ۱۳ و ۱۵) که در حال حاضر ۵۰ هزار نفرند. اگرچه قبل از استعمار استرالیا تعداد آنها به ۳۰۰ هزار نفر میرسید. از نظر شکل ظاهری اختلاف کوچکی بین این نژاد و نژاد آفریقائی موجود است و این

زائیده جدا بودن آنها از یکدیگر برای مدت زمانی دراز - در حدود صدها تا هزاران سال - میباشد. چندین سال است که انسان‌شناسان متعددی بر روی این گروه از استرالیائی‌ها مطالعه می‌کنند ولی هنوز این مطالعات کافی نیست.

پوست سیاه یا قهوه‌ای شکلاتی، موهای فردار سیاه، رشد نسبتاً فراوان موهای بدن بخصوص در روی صورت (ریش و سبیل)، صورت باریک، پیشانی شیبدار با قوس ابروئی برجسته، چشمان قهوه‌ای رنگ متمایل بسیاه، بینی بلند و پهن*، سوراخهای بینی بزرگ، لبهای کلفت، برجستگی واضح فك بجلو، چانه کوچک، سر دراز و قد نسبتاً بلند همه از مشخصات يك قوه استرالیائی است. استرالیائی‌ها يك گروه نژادی مجزا نیستند. اهالی

* وقتی ریشه بینی فرورفته باشد پل بینی هم کوتاه است در افرادی که استخوانهای بینی رشد فوق العاده کرده‌اند پل مرتفع است و در نیمرخ پیشانی و بینی روی يك خط مستقیم قرار میگیرد فقط در محل پل دندانهای مشهود است. خط بینی در تقاطع قسمت استخوانی و غضروفیش ممکن است مقعر، مستقیم یا محدب باشد.

کینه جدید و جزایر ملانزی (ملانزینها و بابوانها) با این نژاد همبستگی دارند. مردم تاسمانی Tasmanians که در قرن ۱۹ از بین رفتند نیز جزئی از نژاد استرالیائی بوده اند



ش ۱۴ - يك استرالیائی از قبیله Arunta (گروه استرالیائی از نژاد استرالیائی



ش ۱۵ - يك استرالیائی از قبیله Vorkit (گروه استرالیائی از نژاد استرالیائی

بعضی از مکاتب استرالیائیها را در درجه پستی طبقه بندی می کنند و آنها را شبیه انسانهای نتاندرتال Neanderthal میدانند. این عقیده نادرست است چه

چه استرالیائیها هم شبیه افراد سایر نژادهای انسا را امروزی بوده و بعضی از خصوصیاتشان مانند پیشانی شیب دار، قوس ابروئی برجسته و چانه کم رشد در سایر نژادها هم دیده می شود.

استرالیائیها با افراد دیگر نژادها بخصوص اروپائیها ازدواج میکنند و فرزندانیکاملاتبیعی بدنیا میآورند. چند هزار نفر در استرالیا هستند که از آمیزش سه نژاد یا گروه نژادی مانند تاسمانی - استرالیائی - اروپائی منشأ



ش ۱۶ - مرد تاسمانی (گروه ملانزی از نژاد استرالیائی)

گرفتند بطور کلی چهار هزار نفر از مردم استرالیا دو رگه می باشند.

۳ - نژاد بزرگ اروپائی

The Europeoid Great Race

مردم نژاد اروپائی ۴۰٪ جمعیت دنیا را تشکیل میدهند و تقریباً ۱۲۰۰ میلیون نفر میباشند (به شکل رنگی شماره ۲۰ رجوع شود) با کشف آمریکا و سپس استرالیا، اروپائیها در تمام



نقاط دنیا پخش گردیدند. هسته اصلی این نژاد در دنیای قدیم (اروپا، آسیا و شمال آفریقا) بوده و تنها ۴۰۰ میلیون نفر آنها در هندوستان زندگی میکنند (ش ۱۷).

خصوصیات نژادی

این گروه بزرگ عبارتست از: پوست روشن یا تیره (گاهی قهوه‌ای)، صورت قرمز یا صورتی رنگ، موی سر نرم و مجعد، رنگ تیره یا

ش ۱۷ - مرد قبیله تودا (Toda) از جنوب هندوستان (گروه هندو-پامیر از نژاد اروپائی جنوبی)

صورتی رنگ، موی سر نرم و مجعد، رنگ تیره یا

میخائیل نستورخ ۳۹
روشن* رشد موهای بدن بخصوص در ناحیه صورت (ریش و سبیل) زیاد است. پیشانی راست یا کمی شیبدار است. حدود ریشه بینی به جلو برجستگی دارد. گوشه‌های چشم در یک سطح اند و چین پلک بطور خیلی خفیف وجود دارد. در اکثر موارد رنگ چشم قهوه‌ای یا آبی و گاهی خاکستری یا آبی تیره است. چشم آبی رنگ در اهالی اروپای شمالی دیده می‌شود. بینی باریک و بلند است و محور بزرگ سوراخ بینی قدامی خلفی است. (سوراخ بینی وضعی سهمی دارد). لب‌ها باریک یا متوسط و بدون برجستگی میباشند. چانه رشدی متوسط یا زیاد دارد. شکل سر بسیار متغیر است. گونه و فك فوقانی بخارج برجسته نیستند و بطور کلی صورت

* رنگ مو بستگی به نسبت میان ملانین (رنگ دانه)

متبلور به ملانین محلول دارد. موهای قرمز ملانین محلولشان از هر موی دیگر بیشتر است. هر چه ملانین متبلور موزیادتر باشد مو تیره‌تر است. آلبینوها Albinos رنگ دانه‌های در موهایشان ندارند و برخی از آنها در پوست و چشمشان هم رنگ دانه‌ای موجود نیست.

اورتوگنات Orthognatus است* .

نژاد اروپائی را به دو دسته کوچکتر تقسیم میکنند:
 نژاد اروپائی جنوبی یا نژاد هندو مدیترانه‌ای (ش ۱۸)
 نژاد اروپائی شمالی یا نژاد آتلانتوبالتیک (ش ۱۹) . گروه
 اول رنگ پوست ، مو و چشم تیره دارند** . بسیاری از

* درجهٔ پیش آمدگی فك از نیمرخ را پروگناتیسم
 Prognathism می گویند که عبارتست از زاویه ای که ریشهٔ بینی
 و فك بالا با سطح پروکسیا یا سطح Alveolo-Condylion

تشکیل میدهد و بسته درجه تقسیم میشود :

پروگنات یا زیاد حاد $Prognathe < 32^\circ$
 ارتوگنات یا کم حاد $Orthognathe > 82^\circ$
 قائم یا منفرجه Hyher orthognathe م .

** رنگ چشم یا بهتر بگوئیم رنگ عنقیه ، بستگی بمقدار
 بلورهای ملانین و محل رسوبشان دارد . اگر ملانین در
 لایه های عمقی باشد ، چشم رنگ روشن یا آبی تیره خواهد داشت
 بخصوص وقتی در لایحه های عمقی عنقیه ملانین وجود ندارد
 رسوب لایه های عمقی بخوبی قابل رؤیت است . چشم‌ها را از لحاظ
 رنگ به تیره ، نیمه روشن و روشن تقسیم میکنند .

افراد نژاد بزرگ اروپائی حد واسط بین این دو نژاد میباشند
 که روزینسکی آنها را در طبقه جدا و خاص دیگری قرار
 داده است (نژاد اروپائی میانی) .

از دسته اول یعنی نژاد هند و مدیترانه‌ای ، می توان هندیها ،
 تاجیکها ، آرامنه ، یونانی‌ها ، عربها ، ایتالیائیها . را نام
 برد . موهای مجعد سیاه رنگ ، چشمهای قهوه‌ای رنگ ، بینی



ش ۱۹ - يك مرد تاجيك
 (گروه هندو - پامیر از
 نژاد اروپائی جنوبی)

ش ۱۸ - يك مرد نروژی
 (گروه آتلانتو-بالتیک از
 نژاد اروپائی شمالی)

حجذب ، صورت باریک و سردراز (دولیکوسفال یا مزوسفال)

از مشخصات این گروه میباشد .

از نژاد اتلاتوبالتیک روسها . بی لوروس ها
(Byelo-Russin) لهستانی ها ، نوروژیها ، آلمانیها و
انگلیسی ها و سایر مردمانی را که در قسمت های شمالی اروپا مسکن
دارند میتوان نام برد . رنگ پوست روشن ، موهای
قهوه ای روشن یا بور ، چشمهای آبی یا خاکستری ، بینی وقد
بلند از مشخصات ویژه آنها است .

۴ - نژاد بزرگ مغولی

The Mongoloid Great Race

نژاد مغولی یا آسیائی آمریکائی تقریباً نصف جمعیت
دنیا (هزار و پانصد میلیون نفر) را تشکیل میدهد و نیمی از
مردمان آن (هفتصد میلیون نفر) در چین مسکن دارند .
قسمت عمده مردم این نژاد در آسیا زندگی میکنند بخصوص
در نواحی شمالی ، مرکزی ، شرق و جنوب شرقی . قسمت
دیگر ساکنان استرالیا و آمریکا میباشند (شکل رنگی شماره II)
بسیاری از افراد این نژاد در قسمت آسیائی کشور شوروی
مسکن دارند (یا کوتها yakuts ، بوریاتها Buryats ،

تونگوسها tungus ، چوکچیها Chuchi ، آلتائیها
Altaians ، گیلیاکها Gilyaks ، اسکیموهای آسیائی)
در قسمت اروپائی شوروی افراد نژاد مغولی تحت عنوان
تاتارها ، باشکیرها و چواشها Chuvash و قبایل دیگر
زندگی میکنند .

مهمترین مشخصات این نژاد عبارتست از :

پوست زردرنگ یا زرد مایل بقهوه ای تیره یا روشن ،
موهای خشن و مستقیم سیاه رنگ ، ریش و سبیل کم رشد و
ظریف .

مشخصات زیر که اغلب در نژاد مغولی شمالی یافت
میشوند در سایر دسته های این نژاد نیز کم و بیش دیده میشوند:
صورت پهن و کمی برجسته ، گونه های بزرگ و برجسته ،
چشم قهوه ای ، شکاف پلکی باریک . در بسیاری از افراد
زاویه خارجی چشم بالاتر از زاویه داخلی آن قرار
دارد .

چین پلک فوقانی تکامل قابل ملاحظه ای یافته و نزدیک
لبه آزاد پلک است . پلک فوقانی زاویه داخلی چشم را می پوشاند

(Epicantus) . عرض بینی متوسط است. اندازه سوراخ های بینی متوسط و محور بزرگ آنها با هم زاویه ۹۰ درجه میسازند لبها باریک یا متوسط است چانه رشدی متوسط دارد، سر مزوسفال Mesocephal میباشد .

مغولها بسه نژاد کوچکتر تقسیم میشوند.

مغولی شمالی یا آسیائی، مغولی جنوبی یا نژاد آسیائی، اقیانوس آرامی Asia - Pacific و مغولی آمریکائی.

از دسته اول یعنی مغولیهای شمالی یا قاره آسیائی، مغولها و بوریاتها مشهورند (ش ۲۰) و در واقع از گروه های مشخص نژاد مغولی میباشد .

در این مردم رنگ پوست، مو و چشم روشن تر است. موها همیشه خشن و خشک نیست ریش از موهای ظریفی تشکیل شده است. لبها بازیک و صورت پهن و صاف میباشد .

دسته دوم یا مغولیهای جنوبی بیشتر در جنوب شرقی آسیا مسکن دارند (مالایائی ها، Sunda, Javanese) این گروه پوستی تیره تر و صورتی باریکتر دارند لبهای متوسط یا کلفت و بینی پهن از مشخصات دیگر آنهاست. موهای سرشان موج دار



ش ۲۰ - زن مغولی

(گروه آسیائی مرکزی از نژاد مغولی شمالی)

است و ریش آنها بکنندی میروید. قدشان از دسته اول کوتاه تر است. در این مردم اپی کانتوس کمتر دیده میشود .

دسته سوم - بومیان آمریکا خصوصیات حد واسط دارند . بسیاری از خصوصیات مغولی در آنها وجود ندارد و بعلاوه خصایص اضافی دیگری دارند که آنها را به نژاد اروپائی نزدیک میکند .

بومیان آمریکا موهای مستقیم، خشن و سیاه رنگ دارند. موهای ریش و سبیل و بدن آنها ظریف است. رنگ پوست زرد مایل بقهوودی و صورت پهن از خصوصیات است که

بومیان آمریکا را مغولی جلوه میدهند. در این مردم



ش ۳۱- بومیان آمریکای جنوبی
(گروه پاناکونیایی از نژاد مغولی آمریکا)

پلك فوقانی اپی کانتوس نمیسازد. بینی فوق العاده برجسته است و شکل کلی صورت آنها تشابهی با افراد نژاد اروپائی دارد. بعضی از قبایل موهای موج دارند و برخی دیگر دارای ریش فراوانند (ش ۲۱).

در جدول زیر طبقه بندی پرفسور ن. ن. چبوکساروف
N.N. Cheboksarov (۱۹۵۱) در مورد نژادهای انسانی
آورده شده است.

نژاد بزرگ	نژاد	گروههای انسان شناسی با مثال
نژاد بزرگ سیاه Negroid	آفریقائی	آفریقائی جنوبی (بوشمنها) ، مرکزی (پیگمیها) ، شرقی (حبشیها) سودانیها

گروههای انسان‌شناسی بامثال	نژاد	نژاد بزرگ
اورالی‌ها Urals سیبری جنوبی آسیای مرکزی سیبری (بایکال) آرکتیک (Arctic) آسیای شرقی (خاور دور)	مغولی شمالی (آسیائی قاره‌ای)	نژاد بزرگ مغولی یا آسیائی
آسیای جنوبی پولی نزی	مغولی جنوبی	آمریکائی
آمریکای شمالی آمریکای مرکزی پانتاگونینائی Patagonian	بومیان آمریکا	

گروههای انسان‌شناسی بامثال	نژاد	نژاد بزرگ
آندامان Andaman ملانزیائی‌ها استرالیائی (Aborigine) کوریل (Ainu) Kuril سیلان (Veddah) ودها	استرالیائی	
هندهای جنوبی مردم آسیای غربی بالکانی مدیترانه‌ای اتلانتیکی-دریای سیاهی اروپائی شرقی	اروپائی جنوبی (هندومدیترانه)	نژاد بزرگ اروپائی
اتلانتوبالتیک دریای سفید-بالتیک	اروپائی شمالی (آتلانتوبالتیک)	

۵- خصوصیات مشترک میان کلمه نژادها

بطور خلاصه با وجود آن همه اختلافاتی که میان گروههای نژادی موجود است، این گروهها از بسیاری جهات حتی شکل خارجی وجه تشابهی فراوان با یکدیگر دارند.

نژادهای انسانی را میتوان گروههای بیولوژیک افراد بحساب آورد که کم و بیش در بعضی از خصوصیات ظاهری وجه تشابه دارند. ضمناً نژادها منشأ واحد داشته و مراحل مختلفی از تکامل انسان بحساب نمی آیند. هر یک از آنها با بعضی از خصوصیات ظاهری و فیزیولوژیک ارثی مشخص میگرددند که تحت تأثیر طبیعت و عوامل اجتماعی - اقتصادی زندگی شکل گرفته اند.

گرچه نژادهای انسانی شباهت بطبقه بندی «تحت نوع» Subspecies در حیوانات دارند، ولی باید اختلافی کیفی میان آنها گذاشت. خصوصیات اصلی نژادها برخلاف انواع حیوانات کمتر تحت تأثیر سازش با محیط بوجود می آید. محتمل است که نژادهای اولیه، بخصوص انواع خیلی قدیمی، بیشتر تحت تأثیر سازش با محیط بوده اند. تأثیر محیط در نژادها ی فعلی نسبت به نژادهای انسان اولیه کمتر است. این

اصولی اساسی در تکامل انسان است که عوامل اجتماعی بیشتر از عوامل بیولوژیک در تکامل انسان موثرند. بدین ترتیب در تکامل انسان از اهمیت انتخاب طبیعی Natural Selection کاسته شده است.

افراد نژادهای مختلف انسانی با هم بر احتی ازدواج و آمیزش مینمایند و این برخلاف انواع حیوانات وحشی است. اگر تکامل انسان را بشکل درختی باشاخه های فراوان تشبیه نمائیم، نه تنها شاخه های مجاور، بلکه شاخه های دور از هم نیز در جهت نزدیک شدن و بهم وصل شدن سیر مینمایند. تغییرات ارثی در انسان تحت تأثیر عوامل اجتماعی است و این بخوبی نژادهای انسانی را از انواع در حیوانات عالی مجزا میکند.

در هر صورت محتمل است که ظهور و تکامل نژادهای انسان امروزی و انسان گذشته سیر تکامل کاملاً متفاوتی از حیوانات اهلی یا وحشی داشته باشد. از آنجا که ایجاد و تکامل نژادها بامنشأ انسان ارتباط نزدیک دارد در فصل بعدی از منشأ انسان گفتگو خواهیم کرد.

فصل دوم

نژادها و مبدء انسان

۱- فیل انسان تیپ کنونی

علم انسان‌شناسی اتحاد جماهیر شوروی این تئوریرا که انسان کنونی نتیجه تکامل نئاندرتال است، میپذیرد. انسانهای نئاندرتال نتیجه تکامل انسانهای ابتدائی هستند که مبدء آنها یکی از انواع عالی تکامل یافته میمونها (Ape) است.

این تئوری بنام تئوری « منشأ واحد » - **Mono Genesis** شناخته شده است. گروهی از محققین بر این عقیده‌اند که انسان از نسل چندین نوع میمون است که در نتیجه تکامل آنها انسانهای اولیه گوناگون محلی (منطقه‌ای) ایجاد شده‌اند و سپس انسان نئاندرتال که منشأ یکی از نژادهای

بزرگ کنونی است ، بوجود آمده است . این تئوری ، تئوری «منشأ متعدد» Polygenesis میباشد . طرفداران تئوری «منشأ متعدد» خاطر نشان میکنند که انواع نژادهای انسان کنونی ارتباطی فیلوژنتیک (Philogenetic) بایکدیگر ندارند و بهم مربوط نیستند . در هر حال تئوری «منشأ متعدد» فاقد پایه علمی است .

مسئله مبدأ نژادها جزئی از مسئله کلی تر مبدأ و تکامل انسان است . برای پی بردن به ریشه و مبدأ نژادها لازم است نظری سریع به عمق تاریخ افکنده ، راهی را که آدم نشانده رتال طی کرده تا به آدم کرومانیون و سایر اجداد انسانهای کنونی رسیده است تعقیب کنیم .

سپس عقب تر بزمان انسانهای اولیه و باز هم عقب تر بدفسیل میمونهای عالی تکامل یافته - اجداد انسان برگردیم . فقط بایک چنین بررسی ، ما قادر هستیم تعویرواضحی از تکامل انسان از بعضی انواع میمونهای انسان نما بدست آوریم و شرایطی را که تحت آن نژادهای مختلف بوجود آمدند کشف نمائیم .

* کلمه فیلوژنتیک از ریشه یونانی (phylon) به معنی نژاد و (Geneia) به معنی مبداء است و در اینجا تاریخ منشاء و تکامل نژادها معنی میدهد . م .

۴۵ میخائیل نستورخ
هزاران سال قبل در اواخر دوره پارینه سنگی (Palaeolithic) در روی زمین مردمانی زندگی میکردند که ساختمان بدنیشان مشابه انسانهای هم عصر ما بوده است . در سال ۱۸۶۸ میلادی بقایای استخوانهای این انسانها در غاری نزدیک دهکده کرومانیون (Cromagnon) (در فرانسه) کشف شد . از آن به بعد نیز بقایای استخوانی مشابهی در سایر نقاط اروپای غربی و همچنین آفریقا ، آسیا و استرالیا کشف گردیده است (ش ۲۲) .



ش ۲۲ - جمجمه کرومانیون از Menton در فرانسه

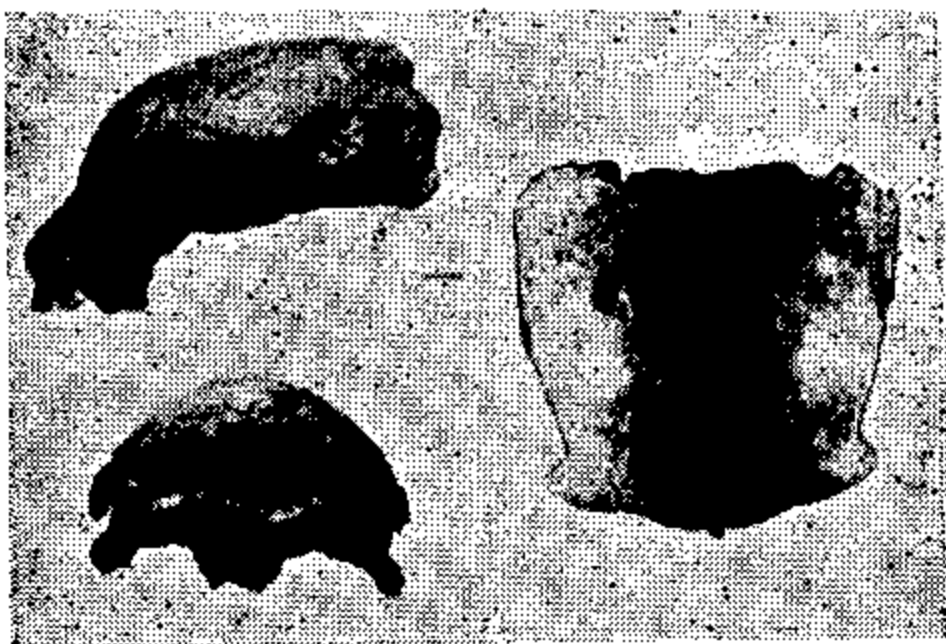
بعداً - اسکلت‌هایی متعلق به اوائل دوره نوسنگی Neolithic نیز در کریمه Crimea در غار مورزاك كوبا koba - Morzak در سال ۱۹۳۶ و غار فاطمه كوبا koba - Fatma در سال ۱۹۲۷ کشف گردیدند که شبیه اسکلت کرومانیون بودند .

در سال ۱۹۵۲ چندین قطعه اسکلت در جریان حفاری در دهکده کوزتیونکی Koziiyonki در ۴۵ کیلومتری جنوب شهر ورونز Voronezh (در اتحاد جماهیر شوروی) پیدا شد .

در سال ۱۹۵۵ اسکلت يك كودك ۱۸ ماهه در استاروزلی Sturoselye نزدیک بخشی زارای Bakchizarai در کریمه کشف گردید انسان‌هایی از این تپ ، که بقایای آنها در اروپا پیدا شده است بنام انسان‌های کرومانیون موسومند .

اختقاد محققین صلاحیت دار بر اینست که انسان‌های کرومانیون Cromgnon و سایر فسیل‌های انسانی تپ کنونی - از تکامل آدم نئاندرتال Neanderthal بوجود آمده‌اند .

این نظریه با کشف تعدادی جمجمه (ش ۲۳) با علائم انتقالی (بینابینی) و همچنین با مثال‌های متعددی از علائم برجسته انسان تپ‌نئاندرتال که در جمجمه انسان امروزی یافت شده است ، تأیید میگردد .



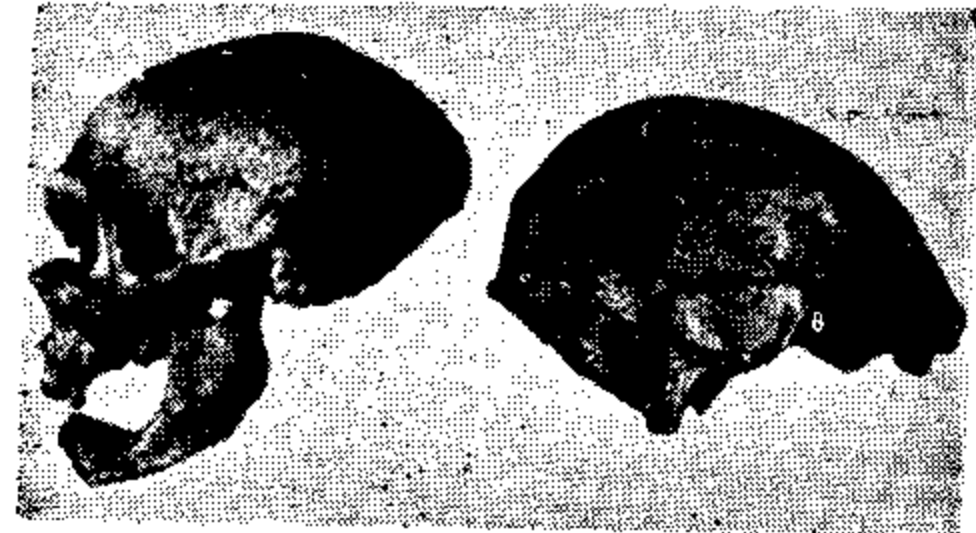
ش ۲۳ - استخوان پیشانی (نمای مقابل، نیمرخ و بالا) باصفات حد واسط بین کرومانیون و نئاندرتال

با بررسی ساختمان استخوان‌های جمجمه و اسکلت انسان بطور کلی سه نژاد اصلی در مردم، در اواخر دوره پاریندسنگی شکل گرفته است و از این سه نژاد ابتدائی است که اقسام

نژادهای انسان کنونی بوجود آمده اند.

۲- آدم نئاندرتال - جد انسان کنونی

انسانهای نئاندرتال (ش ۲۴ و ۲۵) اجداد انسانهای کروماتیون و معاصرین آنها بوده اند، و خود بر اثر تکامل انسانهای اولیه بوجود آمده اند. این انسانهای ابتدائی از روی بقای متعدد استخوانها و ابزار تولیدشان در دنیای قدیم، شناخته میشوند. مثلاً بعضی از آنها در اتحاد جماهیر شوروی در غارهای کیک کوبا **Kiik-Koba** در کریمه و تشیک تاش



ش ۲۴ - جمجمه نئاندرتال از **La Chapelle-Aux-Saiot** فرانسه (۱۹۰۸)
 ش ۲۵ - جمجمه نئاندرتال از **Ngandong** در جاوه (۱۹۳۱)

Tashik-Tash در ازبکستان کشف شده اند (ش ۲۶).

انسانهای نئاندرتال در یک دوره طولانی از ۵۰ هزار تا ۳۰۰ و حتی ۴۰۰ هزار سال قبل زندگی میکردند. نام این اجداد انسانی از دره نئاندر-تال **Neander-Thal** در آلمان گرفته شده است. در سال ۱۸۵۶ در این دره قطعاتی از اسکلت انسان یافت شد که اختلافات زیادی با ساختمان اسکلت انسان کنونی داشت.



ش ۲۶ - جمجمه و طرح نئاندرتال از

Teshik-Tash-Grotto

جنوب ازبکستان (۱۹۳۸)

داروین نیز در نوشته‌های خود از کاسه سر انسانهای

نئاندرتال یاد میکند .

جمجمه نئاندرتال در میان بقایای بدست آمده اسکلت آدم نئاندرتال اهمیت اساسی دارد ، خصوصیات اصلی جمجمه نئاندرتال عبارتست از :

يك كاسه سر کشیده و دراز ، يك قوس ابروی برجسته (لبه فوق كاسه چشمی) ، پیشانی دراز ، سقف کوتاه كاسه سر . استخوان پس سری جمجمه طوری است كه بنظر میرسد از بالا بآن فشار آمده است . کنارهای برجسته آن وسیله ای است برای تماس و نگاهداری عضلات کردن .

از مهمترین علائم این جمجمه نمو زیاد فك فوقانی و استخوانهای بینی است . آدم نئاندرتال فاقد چانه است . دندانها دارای حفره های دندانی بزرگتری از دندانهای انسان کنونی هستند . مردم نئاندرتال به بلندی انسان کنونی نبوده اند ، و اسکلت آنها متراکم تر و قوی تری از اسکلت انسان کنونی بوده است و عضلات پیچیده و قوی تر داشته اند . ستون مهره ای انسان نئاندرتال خمیدگی ناچیزی داشته و بخصوص در ناحیه گردنی مشابه مهره های گردنی میمونهای انسان نما بوده

است (ش ۲۷) .

گر چه حجم متوسط کاسه سر انسان نئاندرتال در حدود ۱۴۰۰ سانتی متر مکعب - مشابه حجم کاسه سر انسان کنونی - بوده است ، ولی مغز او بخصوص قطعه پیشانی رشد کمتری داشته است .

انسانهای نئاندرتال یا انسانهای اولیه در منطقه وسیعی از سر- زمینهای دنیای قدیم



ش ۲۷ - انسان نئاندرتال

پراکنده شدند و تحت شرایط متفاوتی قرار گرفتند . تا کنون انواع متعددی از نژادهای انسان نئاندرتال شناخته

شدداند .

در بعضی از نژادهای انسان ، نشاندرتال مغز رشد و تکامل قابل ملاحظه‌ای یافته است (ش ۲۸) .

ران نشاندرتال بطور قابل ملاحظه‌ای خمیده است و

ساق پا در مقایسه

باران نشاندرتال

کوتاه است .

این نشان میدهد

که به احتمال



قوی انسانهای ش ۲۸ - طرح کاسه سر فسیل انسان

نشاندرتال در حرکت خیلی چابک و سریع نبوده‌اند .

۴- انسان اولیه - جد آدم نشاندرتال

اجداد انسانهای نشاندرتال . انسانهای باستانی تردنیای

قدیم بوده‌اند . از بین انسانهای قبل از دوره نشاندرتال میتوان

آدم‌های دلبهرك Heid Iberg اتلانتروپ *Atlantropus*

تلانتروپ *Telanthropus* ، سینانتروپ *Sinanthropus*

و پیتک آنتروپ *Pithecanthropus* را نام برد .

عده‌ای از این انسانها شباهت تقریبی زیادی به تیپ

نشاندرتال دارند و عده‌ای دیگر به میمونها نزدیکترند .

ابتدائی‌ترین انسانها از لحاظ کیفیات بدنی ، يك تیپ

حد واسط بین میمون وانسان هستند . فسیل آنها نشان میدهد

که این نوع انسان‌ها هنوز وجوه تشابه مستحکمی بامیمون

داشته‌اند .

این انسانها پیشانی شیب دار پر قدرت و قوس ابروئی

برجسته‌ای داشته‌اند . حجمه آنها خیلی کوتاه و فاقد چانه

بوده است .

اندازه مغز این « موجودات حد واسط » تفاوت زیادی

با اندازه مغز میمونهای انسان نما دارد . حجم مغز آنها بین

۹۰۰ تا ۱۲۰۰ سانتی متر مکعب متغیر است ، در صورتیکه

حجم مغز بزرگترین میمونها - گوریل - بین ۴۵۰ تا ۷۵۰

سانتی متر مکعب است .

ابتدائی‌ترین انسانها نه تنها از مواد طبیعی از قبیل

شاخه درختان و تکه‌های سنگ و غیره بعنوان ابزار کار

استفاده میکردند ، بلکه شروع بساختن ابزار مصنوعی نیز

کرده بودند و بعضی از ایشان استفاده از آتش را میدانستند بنا بر این ماممکن است این موجودات را اولین موجودات انسانی بشناسیم. این انسانها که بسیاری از خصوصیاتشان مشابه میمون بوده است، در همان دوران چهارم *Quaternary Period* در حدود يك ميليون سال قبل میزیسته اند.

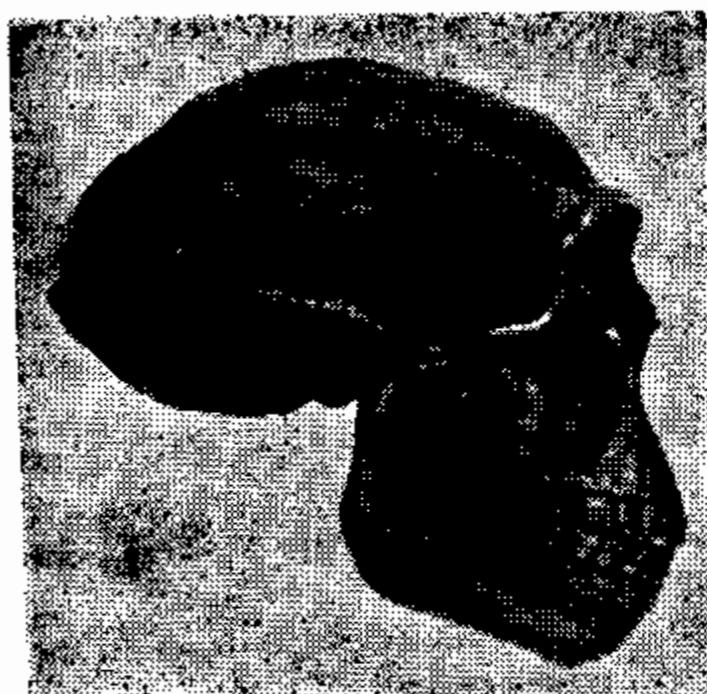
این دوره بخصوص از تکامل انسان مدتهای مدید، در حدود نیم میلیون سال تا دوره یخ بندان، در اواسط دوران چهارم طول کشیده است.

ابتدائی ترین انسانهای اولیه پیتک آنتروپ (در جاوه) بوده. و کمی بعد سینانتروپ (در چین) ظاهر گشته است (ش ۲۹).

در زمانی نزدیک به زندگی این انسانها، انسان هایدلبرک (در آلمان) میزیسته که آرواره تحتانی او در شنیهای معدنی نزدیک بدهکده موئر *Mauer*، در عمق قابل توجه ۲۴ متری پیدا شده است. مطالعه آرواره قوی و بدون چانه فسیل یافته شده نشان میدهد که فسیل آدم هایدلبرک متعلق به زمانی دور (۳۰۰ هزار تا ۴۰۰ هزار سال قبل) است.

و شباهت نزدیکی به میمون انسان نما دارد. آرواره ذکر شده در هر حال، دارای صفاتی مشابه انسان است که بقرار زیر میباشد:

۱ - دندانها نزدیک بهم هستند، بدون اینکه فضائی بین آنها باشد.



۲ - نقش برجستگی ها و فرورفتگی های سطح جونده دندانهای آسیاب کوتاه.

۳ - تاج دندانهای نیش که از بلندی تاج سایر دندانها تجاوز نمی کند.

ش ۲۱ - جمجمه سینانتروپ (در جا گذاری بوسیله م.م ژرازیموف)

۴ - شکل نعل اسبی آرواره تحتانی.

متاسفانه تا کنون قطعات دیگری از استخوان هایدلبرک

یافته نشده است. ما اطلاعی راجع به ابزار سنگی انسان هایدلبرگ نداریم. احتمالاً ابزار سنگی او خیلی خشن و ابتدائی بوده است (از نوع Chellean) ابزارهایی نیز در کشورهای مختلف اروپا و آسیا، اینطرف و آنطرف همراه با استخوانهای حیوانات مختلف (از قبیل ماموت، کرگدن و اسبهای اولیه) یافت شده است که مشابه ابزارهایی است که در سنگ ریزه های دهکده موثر پیدا گردید.

در فاصله ۲۰۰۰ کیلو متری موثر از ترنی فین Ternifin یا پالیکوآ Palicoa (۱۵ کیلومتری ماسکارا در الجزیره) در سالهای ۱۹۵۴ و ۱۹۵۵، سه عدد آرواره تحتانی (که ۲ عدد آنها ناقص بود) و یک قطعه از استخوان آهیانه که متعلق به انسانهای خیلی ابتدائی بود کشف گردید.

ناحیه ای که در آن اکتشاف صورت گرفته است نزدیک کوه های اطلس است، لذا انسان های خیلی ابتدائی که در آنجا زندگی میکرده اند به اتلانتروپ Atlanthropus موسوم گردیدند.

و. پ. یا کیموف V.P. yakimov بر این عقیده است که آرواره اتلانتروپ، اگرچه مشابه آرواره انسان هایدلبرگ میباشد، با وجود این اختلافات قابل توجهی نیز با آن دارد. این آرواره به آرواره انسان سینانتروپ و پیتک آنتروپ نزدیکتر است. ساختمان ابتدائی استخوان های باقیمانده از اسکلت اتلانتروپ کاملاً با ابزارهای سنگی خشنی که متعلق به شروع دوره Acheulean است، مطابقت میکند.

در سال ۱۹۴۹ کشف دیگری از بقایای یک انسان بسیار ابتدائی در انتهای دیگر آفریقا صورت گرفت.

در غاری واقع در سوارت کرانز Swartkranz - ۲۵ کیلو متری جنوب شرقی ژوهانسبورگ شخصی بنام ج. روبنسون J. Robinson، آرواره تحتانی ناقصی کشف کرد. این آرواره کوچکتر از آرواره انسان هایدلبرگ است، ولی از لحاظ ضخامت و سایر خصوصیات مشابه آن میباشد. روبنسون این انسان را انسان کیپ - تلانتروپ Cape Telanthropus نامید.

تالانتروپ ، اتالانتروپ و هایدلبرگ تمام متعلق به ابتدائی ترین مراحل تکامل انسان هستند .

اولین اسکلت سینانتروپ Sinanthropus در سال ۱۹۲۹ در غاری واقع در Choukoutien - ۴۵ کیلو متری جنوب غربی پکن - بوسیله انسان شناس چینی ، پی ون چونگ Pei Wen-chung کشف گردید .

دیرین شناسان چینی نیز بعداً چندین جمجمه سینانتروپ در همان غار کشف کردند . حجم جایگاه مغز در جمجمه زن سینانتروپ بین ۸۵۰ تا ۱۰۰۰ سانتیمتر مکعب و در مورد مردان سینانتروپ در حدود ۱۲۲۰ سانتیمتر مکعب بوده است که خیلی نزدیک به حجم کاسه سر بعضی از نپهای انسان کنونی از قبیل بومیان گوهیرو Goahiro در آمریکای جنوبی است .

در جمجمه انسان سینانتروپ بعضی از خصوصیات ناندرتال از جمله برآمدگی جزئی ناحیه آهیانه و قوس ابروئی برجسته ، بچشم میخورد .

پهن ترین قسمت جمجمه سینانتروپ انتهای تحتانی آن

است ، در صورتیکه پهن ترین قسمت در جمجمه ناندرتال در قسمت میانی جمجمه است . در انسان نیپ کنونی بعلت تکامل قابل ملاحظه لوبهای آهیانه و وجود برجستگی آهیانه ، عریض ترین قسمت جمجمه انتهای فوقانی آن است .

تکامل غیر مساوی نیمکره های مغز در سینانتروپ (ش ۳۰) نشان میدهد که سینانتروپ با دست راستش چابکتر از دست چپ خود کار میکرده است . (آزمایشات فیزیولوژیک اخیر نیز نشان داده است که بعضی از انواع میمون های بی دم « Ape » با دست راست بیشتر از دست چپ کار میکنند) .

کشف پیتک آنتروپ که وجود آن با تئوری داروین پیشگوئی شده بود ، عصر جدیدی در دانش تکامل بوجود آورد . اگرچه این کشف در حدود بیش از ۷۰ سال پیش صورت گرفته است ، ولی هنوز با روح ترین موضوع علمی میباشد .

سقف جمجمه پیتک آنتروپ در سال ۱۸۹۱ بوسیله

یک دانشمند هلندی بنام دوبوا Eugene Dubois



ش ۳۰ - فسیل انسان

کرومانیون (بالا) ، نئاندرتال (وسط) سیناتروپ (پائین)

(از م . م . ژرانیفوف Gerasimov)

(۱۸۵۸-۱۹۴۰) نزدیک تری نیل Trinil نزدیک کناره‌های Bengawan در جاوه ، کشف گردید (ش ۳۱) . این قطعه استخوان در عمقی برابر ۱۵ متر در رسوباتی متعلق به بیش از نیم میلیون سال پیش قرار داشت.

شیب پیشانی ، برجستگی قوس ابرو ، ضخامت زیاد استخوان پیشانی ، باریکی جمجمه ، پهنی سقف جمجمه و قرار داشتن عریض‌ترین قسمت جمجمه در انتهای تحتانی آن که مجموعاً شکل عمومی جمجمه را مشخص میکند، نشان می‌دهد که پیتک آنتروپ بسیاری از خصوصیات جمجمه بوزینه را دارا می‌باشد.

حجم جمجمه پیتک آنتروپ (در حدود ۹۰۰ سانیمتر مکعب) خیلی بیشتر از حجم جمجمه گوریل بوده است و این موجب شده که دانشمندان او را بعنوان انسان اولیه بشناسند . این عقیده با کشف یک استخوان ران (بوسیله دوپوا در همان عمق ۱۵ متری که اسکلت جمجمه را یافته بود) در سال ۱۸۹۲، که از لحاظ شکل و ساختمان اختلاف مختصری با استخوان انسان تپ کنونی داشت ، تقویت

دوبوا Dubios اسم صحیحی برای این موجود

انتخاب کرد : میمون - انسان قائم Pithecanthropus Erectus



دوبوا
پیتک آنتروپرا
یک تیپ انتقالی
بین میمون و
انسان محسوب
میکرد . بعداً
کشف قطعاتی
از استخوان

ش ۴۱ - پیتک آنتروپ
چهار جمجمه (اکتشاف ای . دوبوا Dubois ۱۹۸۱)
و ۱۵ استخوان ران دیگر ، نظریه دوبوا را تأیید کرد .

۴- آنتروپوئیدها - اجداد اولین انسانها

بنابر عقیده دانشمندان اجداد ابتدائی ترین انسانها،

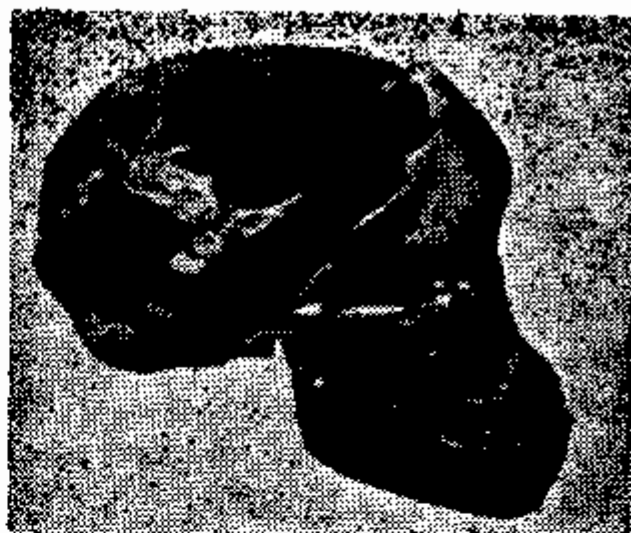
میمون های عالی انسان نمائی (آنتروپوئید Anthropoid) هستند که مغزی با حجم قابل ملاحظه داشته اند . این موجودات در سرزمینی سرسبز در مناطق حاره (یا تحت حاره) زندگی می کرده و بایک حالت کم و بیش قائم بر روی دو پا راه میرفته اند .

این عقیده اولین مرتبه بوسیله لامارک J. Lamarck (۱۷۴۴-۱۸۲۰) بیان گردید و تئوری آن بوسیله داروین باثبات رسید و در عصر ما با کشف فسیل میمونی بنام آستر-الوپیتک Australopithecus بشدت تأیید میگردد .

در سال ۱۹۲۴ در جنوب شرقی حاشیه بیابان کالاهاری Kalahari Desert در آفریقای جنوبی ، یک جمجمه خیلی قدیمی از میمون انسان نما بسن ۳-۵ ساله نزدیک ایستگاه راه آهن تانگ Taung کشف گردید . (ش-۳۲)

این جمجمه مورد بررسی ریچموند دارت Raymond Dart قرار گرفت و با وجود نظریات مختلف در مورد این اسکلت ، دارت خاطر نشان کرد که بعضی از خصوصیات و صفات موجود در جمجمه مذکور ، آنرا بجمجمه انسان

اولیه نزدیک نموده است. (عده‌ای از دانشمندان عقیده



ش ۳۲- جمجمه يك استرالوپیتك جوان (از آفریقا)

داشتند جمجمه متعلق به يك شمپانزه جوان است ، دیگران ادعا می‌کردند که به بیچه کوریل تعلق دارد و بالاخره حتی عده‌ای معتقد بودند که متعلق به نوعی میمون از میمون‌های آفریقائی است) .

از میان صفات برجسته این جمجمه ، پیشانی آن بود که شیب کمتری داشت . گونه‌ها نسبت بگونه میمون‌های عالی (Ape) کمتر برجسته بودند . دندان‌ها نزدیک بهم قرار داشتند و بالاخره نمو ناچیز دندان‌های نیش و پستی و بلندبهای روی تاج دندان‌های آسیاب ، همه شبیه طرح دندان انسان بود . بر مبنای این خصوصیات ، دارت Dart استرالوپیتك را جد مستقیم انسان میدانند .

بعداً جمجمه دیگری در استر کفونتین Sterkfontein در نزدیکی محل کشف جمجمه اول کشف شد که ظاهراً متعلق به يك استرالوپیتك بالغ بود ؛ در این جمجمه دندان‌ها بر روی يك آرواره نعل اسبی قرار گرفته بودند . در کروگرسدورپ Krugersdorp نزدیک پرتوریا Pretoria سومین جمجمه يك میمون بالغ ، متعلق به استرالوپیتك در يك حفاری کشف شد . در همین منطقه کشفیات جالب دیگری از دندان ، استخوان آرواره و سایر باقیمانده های استخوانی بیش از ۱۰۰ فسیل پیدا شد که تمام آنها متعلق به میمون‌های مشابه بود .

مکشوفات آفریقای جنوبی نشان میدهد که میمون های انسان نما با مغز هائی بحجم ۵۰۰ تا ۶۰۰ سانتی متر مکعب ، که بر روی دو پا راه می‌رفتند ، نه تنها در حدود نیم میلیون سال آغاز دوران چهارم ، بلکه حتی در اواخر دوران سوم Period Tertiary نیز بر روی زمین زندگی می‌کرده‌اند. این موجودات از گیاهان ، ریشه درختان . پیاز گل و حبوبات تغذیه می‌کردند

و همچنین انواع حیوانات کوچک و متوسط را شکار کرده، از گوشت آنها بعنوان غذا بمیزان زیاد و قابل ملاحظه‌ای استفاده می‌کردند. شاید بعضی از این میمون‌ها از چوب و سنگی که در سوراخشان قرار داشت نیز استفاده می‌کرده‌اند.

احتمال دارد که بقایای مشابهی از میمون‌های انسان نما که بر روی زمین زندگی می‌کرده و بر روی دو پا راه می‌رفته‌اند، در مسکن ابتدائی انسان، کشف گردد. محل سکونت اولیه انسان بنظر ما منطقه وسیعی در جنوب آسیا شامل مناطق مالایا و هندوچین است که شاید تا شمال شرقی آفریقا امتداد یافته باشد.

معذالك تا كنون آسترالوپیتك آسیائی پیدا نشده‌است. در حدود ۸۰ سال پیش بقایای فسیل میمون‌هایی در تپه سیوالیک Siwalik - ۳۰۰ کیلومتری شمال دهلی - یافته شد. از آن به بعد تعداد زیادی دندان و آرواره نیز کشف گردیده‌است که متعلق به میمون‌های پست تر (نیپ ما کاک Macaque) و میمون‌های عالی تر (Ape) میباشد. این موجودات

در حدود میلیونها سال قبل در دوره میوسن Miocene و پلیوسن Pliocene از دوران سوم زندگی می‌کرده‌اند.

جالب توجه‌ترین بررسی‌ها بر روی بقایای استخوانی میمونهای انسان نما، بررسی میمونهای انسان نمائی است به بزرگی شمپانزه بنام دریوپتیک Dryopithecus و راماپتیک Ramapithecus یکی از دریوپتیک‌ها با مقایسه اندازه دندانش (تقریباً دو برابر دندان انسان کنونی به بزرگی يك کوریل بوده‌است .)

راماپتیک از نظر ژنیکولوژیک Geaicology (شجره شناسی) نسبت به تمام میمونهای سیوالیک نزدیکترین میمونها نسبت به انسان است.

با مطالعه قطعاتی که در سالهای ۱۹۳۴ و ۱۹۳۵ بوسیله لوئیز G.E. Lewis کشف گردید، دندان‌های راماپتیک بر روی يك آرواره شلجمی شکل (شبیه طرز قرار گرفتن دندان‌های انسان) فرار گرفته است. این شکل با آرواره میمون‌های عالی معمولی متفاوت است.

شکافهای دندان‌های آسیاب و دو شاخه چپ و راست

آرواره تحتانی بشکل حرف U قرار گرفته و دو شاخه آرواره باهم موازیند. دندان‌های نیش در زاویه‌های آرواره قرار دارند .

راماپتیک در ابتدای دوره پلیوسن در حدود ۱۰ تا ۲۰ میلیون سال قبل زندگی میکرد است و ممکن است یکی از حلقه‌های زنجیر سلسله‌اعقاب انسانی محسوب گردد.

در زمان حاضر دانشمندان علاقه فراوانی به کشف بقایای فسیل میمون‌های عالی بنام ژیکانتوپیتک **Gigantopithecus** و مگانتروپوس **Meganthropus** متعلق با سیای جنوب شرقی دارند .

ژیکانتوپیتک ، همچنانکه از نامش مشهود است (**Gigant** بمعنی غول است.) با مقایسه با دندان‌های آسیاب تحتانی (که ۲۲ میلی متر طول دارد)، بزرگتر از یک کوریل و یا حداقل با اندازه یک کوریل بوده است. اولین دندان آسیاب ژیکانتوپیتک بوسیله دیرین شناسی بنام رونیزر سوالد **Roenigswald** ازین ۱۵۰۰ دندان فسیل‌اوران اوتان (اورانگوتان) که این دیرین شناس از یک دارو خانه در

۶۹ ————— میخائیل نستورخ
هنک کنگ خریده بود، جدا گردید (استخوانها و دندانهای باقیمانده فسیل حیوانات در چین برای تهیه بعضی از داروها مورد استفاده قرار میگردد) . چند وجه تشابه بین این دندانها و دندانهای متعلق به انسان، دانشمندی بنام فرانسویدنریچ **F. Weidenreich** را بر آن داشت تا نظریه‌ای ایراد دارد (۱۹۴۳) بنا بر این نظریه ژیکانتوپیتک جد انسان جاوه **Java man** یا پیتک آنتروپ بوده است .

ویدنریچ، مگانتروپرایک حلقه بینایی و واسطه‌ای می‌داند ، قطعه‌ای از آرواره این میمون با سه دندان **Sangiran** در جاوه در سال ۱۹۴۱ کشف گردید . از آن به بعد سه قطعه نا کامل آرواره تحتانی متعلق به ژیکانتوپیتک (۲ عدد متعلق به مردویک عدد از آن متعلق به زن) و در حدود هزاران دندان از زیر زمین بیرون آورده شده است. تمام بقایای این حیوانات از غارهای ایالات یونان و کووانک سی **Kwangsi** استخراج شده است . از علائم و بقایای این حیوانات مشخص گردید که ژیکانتوپیتک علاوه بر سبزیجات و مواد گیاهی ، از گوشت نیز بعنوان غذا استفاده میکرد است

نظریه ویدنریچ، که ژیکانتوپیتک را جد انسان اولیه می‌داند، مورد توجه سایر دانشمندان قرار نگرفت. با بررسی قطعه آرواره تحتانی و سه دندان مگانتروپ که در سال ۱۹۳۱ در جاوه کشف شده بود، وجوه تشابهی بین این میمون و انسان اولیه (پیتک آتروپ) بدست آمد که بدون شك ثابت میکند ژیکانتوپیتک از زنجیر اعقاب انسانی خارج است.

اکنون اجازه دهید شجره انسان را گرفته بزمان‌های خیلی دور برگردیم و مطالعه نسبتاً مفصلی از جد مشترك انسان شمپانزه و گوریل - حیوانی که بنام دریوپیتک موسوم است - بنمائیم.

نظری بعقب می‌افکنیم، در سال ۱۸۵۶ باقیمانده آرواره تحتانی يك میمون انسان نماي غول آسا، بنام دریوپیتک *Dryopithecus* در سن گوپن *Saint gaupens* در فرانسه کشف گردید (ش ۳۳)

داروین که از این کشف مطلع شده بود اظهار داشت که میمون‌های از این تیب ممکن است اجداد مشترك انسان

و میمون‌های انسان نماي آفریقائی، گوریل و شمپانزه



باشند. این عقیده با مطالعه در حدود ۱۲ قطعه آرواره تحتانی و تعداد کثیری دندانهای مجزا و منفرد دریوپیتک توسعه یافت.

ش ۲۳ - آرواره تحتانی دریوپیتک

در مدت ده سال اخیر بقایای میمون‌های انسان نماي مشابه دریوپیتک در اروپا، جنوب آسیا و شمال آفریقا کشف گردیده است که متعلق بدوره‌های میوسن *Miocene* و پلیوسن *Pliocene* از دوران سوم میباشد.

ارتباط فیلولوژتیک دریوپیتک و انسان مربوط به ساختمان آرواره‌ها و دندانهای فسیل میمون مذکور و انسان است. با مطالعه برجستگی‌های سطوح جونده آسیاب‌های آرواره تحتانی دریوپیتک شکافهای بین این برجستگی‌ها، طرحی بدست می‌آید که مشابه حرف «Y» است. این شکل حتی در میان گروهی از مردم امروز نیز مشاهده

میگردد. دوشاخه آرواره در در یوپیتک تقریباً به موازات یکدیگرند. دندانهای نیش از سایر دندانها بلندترند و وقتی که دندانها بر روی هم قرار میگیرند، دندانهای نیش فوقانی فضای بین دندانهای نیش تحتانی و آسیاب کوچک مجاور خود را پر می کنند. این رشد دندانهای نیش در میمونهای انسان نما و در سایر میمونها (Monkey) بشکل تپیک مشاهده میشود. از این مرحله تکاملی، انسان ریشه های بلند دندانهای نیش خود را بدارت برده است.

تقریباً تا کنون علم، ۲۴ نوع از میمونهای انسان نما را که در نیمه دوم دوران سوم زندگی میکرده اند، شناخته است. در اتحاد جماهیر شوروی بقایای فسیل میمونهای انسان نما، در سال ۱۹۳۹، در اودابنو (Udabno) در (رژورژیا) بوسیله گابا شویلی Y.G. Gabashvili و آبراموویچ N.O. Burchar Abramovich کشف گردید. این نوع جدید از فسیل میمون های عالی بنام اودابنوپیتک Udabnopithecus موسوم گردید.

آخرین کشفیات جالب توجه در این زمینه مربوط به

فسیل میمونهای است بنام اورثوپیتک Oreopithecus و زینجانثروپ Zinjanthropus.

اولین آنها در سال ۱۸۷۲ از دندانهای منفرد مکشوفه در نزدیک کوه بامبولی Bamboli در توسکانی Tuscany ایتالیا شناخته شد.

کشفی عجیب از یک اسکلت تقریباً کامل در دوم اگوست ۱۹۵۸ در یک معدن لینیست، نزدیک دهکده باسینلو Baccinello (در توسکانی ایتالیا)، در عمق ۲۰۰ متری، صورت گرفت. با بررسی لکن پهن اورثوپیتک، احتمالاً این حیوان بر روی دو پا راه می رفته است. جوهان هورزله Zohann Kurzeler، دبیرین شناس سوئیسی، اورثوپیتک را یک میمون انسان نما، از اجداد انسانی که در دوره پلیوسن زندگی می کرده است می شناسد.

بدون شك تعداد زیادتری از این نوع میمونها در اواخر دوران سوم بر روی زمین زندگی می کرده اند ولی تنها یک نوع از میمونهای عالی که بر روی دو پا راه میرفته است، تکامل یافته و قادر بوده که جدا انسان شود. این تئوری

« منشأ واحد » Monogenesis است که چارلز داروین واضع آن است و بوسیلهٔ عدد بسیاری از محققین جدید حمایت می‌گردد.

قبل از کتابهای داروین، ایجاد نوع شررا مربوط به يك عامل ماوراء طبیعت و متافیزیک مینداشتند افزایش نوع بشر نتیجهٔ نزدیکی يك زوج ابتدائی تصور میشد. تئوری جدید مونوژنر انسان را نتیجهٔ تکامل يك نوع از میمون‌های انسان نما میداند.

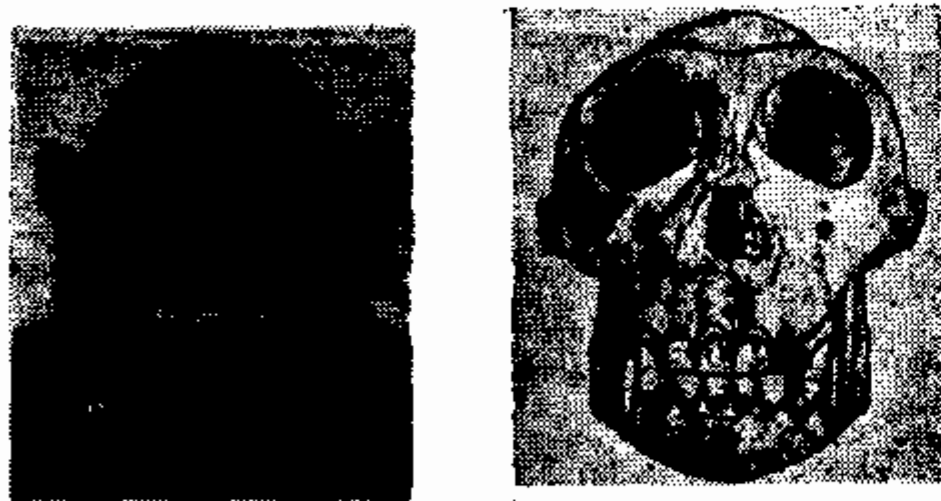
طرفداران تئوری پلی‌ژنر (منشأ متعدد) در تأیید وجود خصوصیات توارثی مختلف میمون‌ها بوجود آمده‌اند. این محققین آنقدر دور رفته‌اند که معتقدند نژاد سیاه (Negro Australoid) با گوریل - نژاد زرد (Mongoloid) با اوران‌اوتان - نژاد سفید Europeoid با شمپانزه جد مشترکی داشته‌اند.

۵ - مشخصات جسمانی انسان و میمون‌های آدم‌نما

بی پایه بودن فرضیه برتری نژادی وقتی واضح‌تر می‌گردد که بعضی از خصوصیات ساختمانی بدن انسان را با

شمپانزه و گوریل که در طبقه بندی حیوانات به انسان نزدیکترند حقایقه نمایم.

از میان انواع شمپانزه‌های شناخته شده، يك نوع میمون کوتاه قدی است که بیشتر از انواع دیگر به انسان شباهت دارد و برای اولین بار در سال ۱۹۲۹ شناخته شده و در جنگل‌های مرکزی کنگو زندگی می‌کند.



ش ۴۴ - صورت و جمجمه شمپانزه

بعضی از مکاتب معتقدند که صورت شمپانزه (ش ۴۴) شباهت زیادی به دریوپیتک Dryopithecus دارد. این فسیل، میمون آدم‌نمایی است که در رسوبات میوسن Miocene

کشف شد و داروین آنرا از اجداد انسان امروزی میدانست .

پیشانی شمپانزه بطور واضح شیب دار است در حالی که پیشانی انسان قائم میباشد . پوست پیشانی در افراد کلیه نژادهای انسانی فاقد مو است و ابروی مشخصی دارد . انسان امروزی پل بینی شبیه شمپانزه ندارد . برجستگی شدید فوق کاسه چشمی از مشخصات انسانهای ناندرتال است .

بینی شمپانزه خیلی کوچک و باریک است و پل کوتاهی دارد . اسکلت بینی نرم و غضروف آن ناچیز است . بر عکس انسان دارای بینی است که اسکلت آن رشد زیادی کرده و در ساختمان آن بیش از ۱۲ عدد غضروف بکار رفته است . مهمترین این غضروفها، تیغه میانی بینی است. این غضروفها، با اضافه استخوان بینی و گونه به بینی و پره های آن شکل مخصوصی میدهد.

لب شمپانزه باریکه قرمز رنگ را فاقد است . این باریکه (حدواسط میان قسمت مخاطی و جلدی م .) فقط در انسان دیده می شود .

در اروپائی ها و مغولی ها این باریکه رشد کم یا متوسط دارد در حالی که در سیاهان بشدت نمو کرده و پف آلود بنظر می آید . درباره رشد این باریکه نسبت به انسان های ناندرتال اطلاعاتی در دست مانیت اما میتوانیم مطمئن باشیم که در نزد انسان های اولیه قطر آن فوق العاده کم بوده است .

قسمت جلدی لب در تمام نژادهای انسانی و شمپانزه نمو زیادی دارد. لب دارای يك عضله حلقوی نیرومند است که هنگام بیان مطالب تغییر شکل فراوان باین عضو میدهد و این پدیده در کلیه نژادهای انسان مشترك است . تکامل و رشد فوق العاده پوست لب در انسان و شمپانزه دلیل وجود تشابه در تغییر شکل آن هنگام حرکات لبها میباشد .

در اینجا باید متذکر شد که شیار قائمی که در لب فوقانی انسان دیده می شود در شمپانزه هرگز مشاهده نمی-گردد .

چانه انسان امروزی بجلو برجستگی دارد و شبیه به عقب ندارد ، در حالیکه این وضع در مورد شمپانزه انسان های اولیه و آدم ناندرتال دیده نمیشود. با وجود این، اختلافات

زیادی در وضع و موقعیت این عضو می بینیم و بعضی از سیاهان آفریقائی و استرالیائی چانه‌ای بارش کم دارند و بر عکس در بعضی از اروپائیان و مغولها چانه رشد فوق العاده کرده است .

هیچ يك از خصایص فوق را نمیتوان گواه بر این گرفت که فلان نژاد به شمپانزه نزدیکتر است و دیگری از آن دورتر میباشد .

موی موجود روی چانه، گونه و لب فوقانی که در استرالیائی‌ها و اروپائی‌ها رشد فوق العاده دارد تا اندازه‌ای شبیه میمون‌های آدم‌نما مانند اوران اوتان و گوریل است . مغولی‌ها و سیاهان موی کمی در صورت دارند . روی صورت انسان موی حساسی وجود ندارد . در میمون‌های آدم‌نما يك یا دو موی حساس موجود است که شباهت به سبیل حساس پسانداران دارد .

اکنون باید جمجمه شمپانزه را با انسان مقایسه کرد . جمجمه شمپانزه با داشتن برجستگی‌ها و خشونت‌هایش ، هنوز به اندازه سایر میمون‌های آدم‌نما تکامل نیافته است

و برجستگی عرض پشت سری نامحسوسی دارد . و برجستگی طولی Sagital Ridge در محل درز استخوان‌های آهیانه که در گوریل‌نر و اوران اوتان مشاهده میشود ، در شمپانزه وجود ندارد . در بالای هر دو چشم و ریشه بینی شمپانزه قوس ابروئی برجسته و پیوسته‌ای وجود دارد . این قوس ابروئی در فسیل آدم‌های اولیه (پیتک آتروپ - ناندرتال) نیز وجود داشته است . اثر این برجستگی بطور خفیف در انسان امروزی در قسمت خارج چشم بجا مانده است .

این قوس ابروئی و تشکیلات استخوانی مربوطه را بعضی از متخصصین زائده فوق کاسه چشمی - Supra Orbital Process مینامند . این زائده در بعضی از نژاد های امروزی رشد بیشتری دارد .

در نژاد سیاه ، استرالیائی‌ها زائده برجسته ، ملانزین ها زائده‌ای بابر جستگی متوسط و سایر سیاهان زائده فوق کاسه چشمی بابر جستگی ناچیز دارند .

رشد این زائده نزد پولی نژین‌ها ، دراویدین ها Dravidins ، وداها Veddahs کم یا متوسط و در

مغولی‌ها معمولاً ناچیز است. بین اروپائیان در این مورد تفاوت زیادی موجود است. ایتالیائی‌ها قوس ابروئی کوچکی دارند در حالیکه بعضی از اهالی اروپای شمالی و آرامنه قوس ابرویشان معمولاً برجسته است.

بطور خلاصه با درجه رشد زائده فوق کاسه چشمی هیچ نژادی را بعنوان نژاد برتر یا پست تر نمی‌توان طبقه‌بندی کرد. اکثریت افراد نژاد سیاه‌قوس ابروئی متوسط دارند. باوجود این طرفداران تبعیض نژادی هنوز قادر نیستند این منطق را که سیاهان از نژاد پست‌تری نمی‌باشند، قبول کنند. قوس ابروئی برجسته در انسان‌های امروزی حتی اگر با پیشانی شیب‌دار همراه باشد قابل مقایسه با قوس ابروئی انسان‌های ناندرتال نبوده و دلیل بر ابتدائی بودن انسان نیست.

ساختمان جمجمه از وسائلی است که طرفداران تبعیض نژادی مکرراً به آن متوسل شده و بدین وسیله درجه تکامل نژاد انسانی را مشخص می‌کنند. روی این قسمت از بدن انسان مطالعات زیادی شده است. ردثوری بی‌پایه این گروه مشکل نیست.

بسیاری از مشخصات جمجمه انسان بعلت ساختمان پیچیده مغز در نواحی آهیانه‌ای، پشت‌سری و پیشانی می‌باشد. از نقطه نظر تکامل، استخوان پیشانی اهمیت زیادی دارد چه انسان‌های اولیه دارای پیشانی شیب‌دار بوده‌اند ولی انسان‌های امروزی پیشانی قائم دارند.

ظاهراً اینطور بنظر میرسد که زاویه شیب استخوان پیشانی درجه تکامل يك نژاد را مشخص می‌کند. حد متوسط زاویه پیشانی در استرالیائی‌ها ۶۰ درجه و ۴ دقیقه در اسکیموها ۵۹ درجه و ۵ دقیقه می‌باشد. بدین ترتیب مشاهده می‌گردد که استرالیائی‌ها و مغولی‌ها از این نظر در يك طبقه قرار دارند. در میان بعضی از گروه‌های نژاد اروپائی هم زاویه پیشانی کوچک است. مثلاً در آلزاسی‌ها *Alatians* این زاویه حدود ۶۰ درجه می‌باشد.

اندازه این زاویه کاملاً متغیر است. افراد نژاد اروپائی در این خصوص هیچگونه برتری نسبت به استرالیائی‌ها و مغولی‌ها ندارند. از سیاهان آفریقائی بحثی نمی‌کنیم چه در آن‌ها پیشانی مستقیم و حتی گاهی برجسته است. استخوان

پیشانی ، قطعه های (Lobes) پیشانی مغز را می پوشاند. این قطعه ها در انسان امروزی نمو فوق العاده کرده و باتکلم و فعالیت های عالی عصبی در ارتباط اند .

سطح قدامی فك اعلاى شمپانزه مانند انسانهای ناندرتال صاف است و فرو رفتگی انیابی **Cannin depression** که در اغلب انسان های امروزی وجود دارد ، در آن ها دیده نمی شود . این فرو رفتگی در مغولی ها چندان واضح نیست .

فك تحتانی شمپانزه فاقد برجستگی چانه است . این برجستگی در انواع تکامل یافته تر انسان اولیه (نوع ناندرتال فلسطینی **Palestine - Neanderthals** که در کوه **Carmel** نزدیک حیفا کشف شده است .) موجود است. چنانکه قبلاً متذکر شدیم این برجستگی یکی از مشخصات اصلی انسان امروزی است . علت رشد کم چانه در استرالیائی ها بیشتر ناشی از جاو آمدگی فك است و کمتر با ساختمان چانه ارتباط دارد.

دندان شمپانزه نسبت به سایر میمون های آدم نما ،

میخائیل نستورخ ————— ۸۳

به انسان نزدیکتر است. شمپانزه مانند سایر میمونهای دنیای قدیم ۳۲ عدد دندان . یعنی در هر طرف فك دو ثنا یا ، يك انیاب ، دو کرسی کوچک و سه کرسی بزرگ دارد . دندان انیاب شمپانزه از سایر دندانهایش بلندتر بوده و وقتی دهانش را می بندد این دندان در فاصله دو دندان مقابل از فك تحتانی قرار میگیرد . این حالت در تمام میمونها مشاهده میگردد . در میمون های آدم نما مانند آسترالو پیتک و راماپیتک دندانها مرتبتر و طول انیاب کمتر است .

افراد نژادهای مختلف انسان امروزی ۳۲ دندان بهم چسبیده دارند و تقریباً همه دندان ها در يك سطح قرار دارند . آخرین دندان کرسی (دندان عقل) انسان امروزی، چندان رشدی نکرده و اغلب دو یا سه تایی آن بیشتر ظاهر نمی شود و گاهی هر چهار تا در کیسه دندانی باقی میمانند . دندان عقل استرالیائی ها و سیاهان آفریقائی رشد بیشتر می کند و این بعلت طویل بودن فك آنها است .

بطور کلی درجه رشد دندان و فك انسان امروزی خیلی کمتر از انسان های اولیه می باشد ، و برعکس در انسان

امروزی جمجمه رشد و نمو فوق العاده دارد ، که این خود بعلت رشد فوق العاده مغز است عضوی که انسان را از سایر میمونهای آدم نما مجزا میکند .

همچنانکه اکثر دانشمندان معتقدند ، تشابه میان مغز شمپانزه و انسان بسیار زیاد است . با وجود این مغز انسان چند برابر مغز شمپانزه حجم دارد . این حجم در مورد انسان بین ۱۲۰۰ تا ۱۶۰۰ سانتی متر مکعب و در شمپانزه بین ۳۵۰ تا ۵۰۰ سانتی متر مکعب است . حجیم ترین مغز انسانی در میان بوریاتها **Buryats** یافت میشود . اگر نژاد سفید از سیاه برتر است چرا بزرگترین مغز در نژاد اروپائیان نیست و نژاد بوریاتها که مغولی میباشد دیده میشود؟

چین و شکنجهای سطح مغز شمپانزه ، از لحاظ کلی طرحی شبیه به چین و شکنجهای مغز انسان دارد . قطعه (**Lobe**) مرکزی نیمکره های مغز در عمق شیار سیلوویوس **Sylvius** کاملا مخفی نشده است . علت آنستکه قطعه های پیشانی ، آهیانه ای و گیجگاهی ، که باید آنرا بپوشانند ، چندان تکاملی در این حیوان ندارند (این قطعه مرکزی

را جزیره ریل **Reil** میگویند) . شیار میان قطعه یاب لب گیجگاهی و پشت سری ، در شمپانزه ، تکاملی کافی یافته است . این همان شیاری است که در انسان بنام شیار لونات **Lunate-Sulcus** خوانده میشود (مطالعات اس.ام. بلینکوف **S.M. Blinkov** سال ۱۹۵۵).

در سطح داخلی قطعه پشت سری مغز شمپانزه و کلیه نژادهای انسان امروزی ، شیار کالکارین **Calcarine** موجود است و منطقه بینائی در اطراف این شیار قرار دارد .

مطالعات متعددی که در انستیتوی مغز شناسی و انستیتوی انسان شناسی دانشگاه مسکو بعمل آمده نشان میدهد که اختلاف میان چین و شکنجها و ساختمان داخلی قشر مغز در نژادهای انسان امروزی بسیار ناچیز و بی اهمیت است . با مطالعه روی جمجمه شخص ، شاید بتوان نژاد او را تعیین کرد ولی مطالعات دقیق انسان شناسی و کالبد شناسی روی مغز ، برای این منظور ، هرگز به نتیجه نمی رسد .

ولادیمیر بتز **Vladimir Betz** کالبد شناس مشهور روسی (۱۸۳۴-۱۸۹۴) ، که برای اولین بار طرح

موزائيك قشر مخ (Cyto-Architect) را مطالعه كرد ، در جلسه‌ای از انجمن پزشكان پترزبورگ در سال ۱۸۷۰ دقیقاً خاطر نشان كرد كه هیچ گونه اختلافی در وضع و ساختمان شكج‌های مغز نژاد اروپائی و آفریقائی موجود نیست.

تقریباً همین موضوع در مورد چین‌ها و خطوط كف دست و پا، شكل گوش، انتشار و رشد موی سر، تنه و اعضاء نیز صادق است.

اگر نژادهای امروزی را از نقطه نظر خصایص توارثی میمون‌ها مورد مطالعه قرار دهیم، هیچ يك خصوصیات زیادترو برجسته‌تری نسبت به دیگری نشان نمیدهند. برای مثال ، آفریقائی‌ها بینی پهن دارند، فرورفتگی انیبی فك اعلى بخوبی در آنها مشخص است. لب‌های كلفت، موهای فردار فراوان در سر و موهای ناچیز در بدن دارند. طول ساق‌ها نسبت به تنه در ایشان زیاد است. شكل بینی آفریقائی‌ها ممكن است نزدیک به بینی شمپانزه باشد. ولی در خصوصیات دیگر آن خیلی از این حیوان دور است. برعکس اروپائی‌ها گرچه بینی باریك دارند، ولی با داشتن فرورفتگی انیبی ناچیز و لب باریك، موی

فراوان سورت و بدن و ساق‌های کوتاه‌تر نسبت به بدن، با شمپانزه وجوه تشابهی دارند.

در حاسته فصل، ضرورت دارد كه نتیجه مطالعات آ. ویسباخ A. Weissbach انسان شناس آلمانی را كه در دهه ششم قرن گذشته سفری به دور دنیا كرد ، بیان كنیم. تشابه میان انسان و میمون در يك ملت بتنهائی متمرکز نیست. تمام مردم به نسبت كم یا زیادی دارای خویشاوندی ارثی از خصایص میمون‌ها میباشند. اروپائیان هرگز از این قانون مستثنی نیستند. عبارت دیگر اروپائیان از نظر ساختمان بدنی هیچگونه برتری از سایر افراد ندارند.

۶- مشخصات اصلی بدن انسان: دست، پا، مغز

در فصل گذشته این کتاب خصوصیاتى از بدن انسان را كه شاحص نژادها بود مطالعه كردیم و دیدیم كه تا چه حد این مشخصات در تشخیص کیفی انسان از میمون بی ارزش است. در این فصل از اعضائی از بدن انسان گفتگو می‌كنیم كه در تكامل او رل اساسی داشته‌اند. مهمترین این اعضاء عبارتند از: مغز، كه تحت تأثیر كر و تكلم تكامل یافت. دست كه

بصورت عضو کار در آمد و پا که بر اثر حرکت مستقیم شکل گرفت .

بنابه عقیده انگلس Engels آنچه انسان را از حیوان متمایز میکند کار است . «در ابتدا کار ، سپس کار و تکلم ، از عواملی بودند که تحت تأثیر آنها مغز به شکل مغز امروزی انسان در آمد ، یعنی بزرگتر و کاملتر گردید.»

مغز کلیه افراد نژادهای انسانی بچوبی با کار سازش پیدا کرده و قطعه‌های پیشانی ، گیجگاهی و آهیانه‌ای که در تکلم نقش اساسی دارند ، بخوبی و بطور هماهنگ رشد یافته‌اند .

مطابق تئوری ایوان پاولف Ivan Pavlov کلماتی که در تکلم بکار میروند ناشی از سیستم تصویری ثانویه Second System of Signal میباشد . این سیستم فقط در انسان وجود دارد . سیستم تصویری اولیه ، در انسان و حیوانات عالی هر دو موجود است ، ولی در انسان تحت تأثیر تکلم و شعور تکامل بیشتری یافته است .

دست شمایزه ، که برای آویزان شدن تخصص یافته

دارای انگشتان طویل است و مانند يك قلاب بکار میرود . کف دست و قسمت تحتانی انگشتان رشته‌های حس فراوان دارد و در این منطقه وجود شیارهای عرضی مانع آنست که دست حیوان سر بخورد . شست خیلی کوچک است و درل ناچیزی در عمل آویزان شدن دارد . بطور خلاصه دست شمایزه وسیله‌ی تاب خوردن و انتقال حیوان از یک شاخه بشاخه دیگر میباشد و شبیه قلاب عمل میکند و با وجود این بادست انسان وجوه تشابهی فوق العاده دارد شست انسان تکاملی فوق العاده یافته و بر احوالی در مقابل سایر انگشتان قرار میگیرد . این تغییر با اضافه تکامل بیشتر سایر انگشتان (انگشتان دست انسان هر یک مستقل عمل میکنند) از مشخصات دست انسان است . دست انسانهای اولیه تا این حد تکامل نیافته و فقط قادر به آویزان شدن و گرفتن اشیاء بوده است .

چنانکه انگلس خاطر نشان کرده ، دست انسان نه تنها وسیله کار ، بلکه محصول کار است . و تحت تأثیر کار در سالیان متمادی تکامل بیشتری یافته است . تغییرات کالبد شناسی و فیزیولوژیکی که در دست بوجود آمده و آنرا عضو مناسب

برای انجام کار کرده از طریق ارث از نسلی به نسل دیگر انتقال یافته است. گرچه دست انسان قادر به انجام وظایف جدید (کار) شد، ولی قدرت آویزان شدن (صفتی که از انسانهای اولیه باث برده است) را نیز از دست نداد. از نقطه نظر فوق دست مهمترین عضوی که انسان را از سایر حیوانات متمایز میکند - در هیچ یک از نژادها برتری یا پستی تری نسبت به دیگری نشان نمی دهد.

باین ترتیب دست و مغز تحت تأثیر نیرومندترین عوامل اجتماعی - کار اجتماعی - تکامل یافتند. واضح است که اگر دست میمونهای آدم نما و انسانهای اولیه رل حمایت کردن بدن را از دست نمی دادند هرگز این تکامل امکان پذیر نبود. دست شمشیر مهمترین عضو آویزان کننده حیوان است و پس از آن پای اوست که این رل را انجام میدهد. شست پا در مقابل سایر انگشتان قرار گرفته و سایر انگشتان نیز بقدر کافی تکامل یافته اند. حیوان از پا برای حرکت کردن بر روی شاخه ها استفاده میکند. (باید توجه داشت که نه فقط شست پا بلکه سایر انگشتان یا نیز قدرت و تکامل یافته اند).

در نظر اول پای شمشیر شباقت به دستش دارد چه شست در هر دو عضو در مقابل سایر انگشتان قرار دارد و عمل آویزان شدن را انجام میدهد. وجود پاشنه، پارا از دست مشخص میکند. تشابه پای انسان با پای شمشیر در داشتن ناخن های صاف است. اندازه نسبی انگشتان پای انسان و شمشیر متفاوت است. نه تنها انگشت سوم دست شمشیر از سایر انگشتان بزرگتر است بلکه انگشت پایش هم چنین وضعی را دارد. بعد از آن به ترتیب انگشت چهارم، دوم، پنجم و اول قرار گرفته است، در انسان شست پا بلندترین انگشتان است و بقیه به ترتیب زیر (۵/۴/۳/۲/۱) و یا گاهی (۵/۴/۳/۱/۲) قرار گرفته اند. انگشتان دست انسان بدین ترتیب است:

۱/۵/۲/۴/۳ (۱ = شست دست) که شبیه به طرز قرار گرفتن انگشتان دست میمون هاست.

البته گاهی ترتیب طول انگشتان دست انسان بصورت زیر درمی آید:

۱ > ۵ > ۲ > ۴ > ۳

ساختمان داخلی پای انسان نیز تشابه زیادی به پای شمشپانزه دارد، در پای انسان و میمونها، نیرومندترین عضله برای حرکت شست پا عمل می کند. این عضله دارای دوسر عرضی و مایل است. در انسان سر عرضی این عضله قدرت ناچیزی دارد ولی در پای میمونها اهمیت زیادی را داراست. آنچه پای انسان را از میمون متمایز میکند، قوس طولی کف پاست که در کلیه نژادهای انسان وجود دارد و زل مهمی در حرکت، ایستادن و حمایت بدن دارا میباشد:

پای افراد بعضی از ملت ها و قبایل، بخصوص آنها که در مناطق گرمسیری و تحت حاره مسکن دارند، قدرت آویزان شدن را داراست. این مردم از کودکی عادت به پای برهنه راه رفتن کرده و پاهایشان قادر به گرفتن و برداشتن اشیاء، تاب خوردن، پارو زدن و غیره است. بر اثر تمرین فراوان شست پای این افراد از سایر انگشتان دور شده و راحت تر خم میگردد. سایر انگشتان هم تاحدی استقلا عمل دارند.

ن.ن. میکلوخوما کلاي N.N. Miklocho-Maklai

نمونه جالبی از این پدیده را در قبایل پاپوان Papuans

ذکر می کند: «مردم این قبیله با پای خوداشیا را از زمین بلند کرده و ماهی های کوچک را شکار مینمایند و حتی موز را پوست می کنند»

اروپائیان و مردم دیگری که عادتاً کفش و مخصوصاً نوع تنگ آنرا بپا میکنند، پایشان با پای مردم این قبایل اختلافاتی دارد. با وجود این، اختلافات عضوی و عملی پا در میان نژادهای مختلف بسیار ناچیز است.

پای انسان نتاندرتال با اندازه انسان امروزی باراست ایستادن و قائم حرکت کردن سازش نکرده بود و این باشکل ستون مهره ها و انحناهای آن در ناحیه گردنی و کمری مشخص میگردد. ستون مهره های انسان های نتاندرتال شباهت بیشتری به شمشپانزه و سایر میمون های آدم نما داشته است.

اکنون اجازه دهید تا گزارشها و مشخصاتی که برای بیولوژیک نژادها را به اثبات میرسانند مطالعه نمایم:

مغز انسان امروزی رشد فوق العاده کرده و لبهای پیشانی آن بسیار بزرگ است از این نقطه نظر مغز کلیه نژادها

نه تنها با مغز شمپانزه بلکه با مغز آدم‌های نئاندرتال که لب‌های پیشانی‌شان تا اندازه‌ای تکامل یافته است متفاوت می‌باشد.

دست شمپانزه با شست کوچکش مشخص می‌گردد. شست در نژاد آریایی، آفریقائی و مغولی تکامل فوق‌العاده یافته و بدراحتی در مقابل انگشت دیگر قرار می‌گیرد.

پای نژادهای امروزی قوس مشخصی دارد که آن را عضو حامی بدن کرده و قدرت آویزان شدن را، که در میمون‌ها موجود است، از او سلب نموده است. در میمون‌های آدم‌نما شست تا حدی در مقابل سایر انگشتان استوانگشتان تا حدودی مستقل عمل میکنند و حیوان میتواند با پای خود هم اشیاء را بلند کند.

کلیه نژادهای انسان امروزی از نقطه نظر تکامل این سه عضو، دست، پا و مغز، سه عضوی که مشخص تکامل بشری است، در سطح واحدی بوده و در این خصوص از اجداد خود - انسان‌های نئاندرتال - بیک اندازه فاصله دارند. برابری افراد نژادهای مختلف از نقطه نظر ساختمان

بیوشیمی واضح تر است. مطالعه در ساختمان خون با وجود اینکه وسائل تحقیق بسیار دقیق‌اند، بهیچ وجه نژادها را متمایز نمی‌کند.

مطالعه بیولوژیک افراد نژادهای مختلف به یک باره فرضیه برتری نژادی را رد می‌کند. این تئوری که نژاد سیاه یا نژاد مغول مرحله‌ای از تکامل نژاد اروپائی است، واقعاً بی‌پایه می‌باشد.

در مبحث بعدی چگونگی منشأ نژادهای مختلف را مطالعه بینمائیم.

فصل سوم

مبدأ نژادها

۱ - نژادهای انسانی - علت تکامل تاریخی

جای هیچگونه شکی نیست که شرایط محیط در تکامل نژادها مؤثر بوده است . در دوران زندگی انسانهای اولیه محتملا این تأثیر گذاری خیلی بیشتر بوده است . در جریان و سیر تکامل نژادهای کنونی ، اگر چه در بعضی خصوصیات از قبیل رنگ پوست ، اثر محیط بخوبی آشکار است ، ولی تأثیر گذاری محیط بشدت دورانهای قبل نیست . بطور وضوح ، مجموعه شرایط پیچیده زندگی است که مهمترین اثر را در ظهور ، رشد و تکامل ، ضعف و حتی محو خصوصیات و صفات نژادی دارد . این نقطه نظری است که باید در مقابل محققینی قرار گیرد که ایجاد نژادها را نتیجه

ترمیم ژنهای تغییر ناپذیر میدانند .

انسانها بهمان ترتیب که در سطح زمین پراکنده میگردند، در مقابل شرایط طبیعی متفاوت نیز قرار میگیرند اگر چه واکنشهای موجود در طبیعت اثرات شدید و مؤثری بر روی انواع Species گروههای موجود در یک نوع حیوانات دارد، این واکنشها نمی تواند بهمان شدت بر روی نژادهای انسانی مؤثر باشد. زیرا انسانها از همان ابتدا دائماً در مقابل محیط طبیعی که در آن زندگی میگردند، قرار گرفته و در جریان کار دسته جمعی خود آنها را بنفع خود تغییر میداده اند و از این نظر اختلافی کیفی با سایر حیوانات داشته اند.

شکی نیست که در دوران تکامل انسانها بسیاری از صفات نژادی که مربوط به خصوصیت سازش پذیری (Adaptive Character) انسان بوده است، با افزایش نقش عوامل اجتماعی و انتخاب طبیعی Natural Selection بمیزان قابل ملاحظه ای کاهش یافته و سپس محو میگردد. ابتدا گسترش انسانها به مناطق جدید اهمیت بسزائی

میخائیل نستورخ ————— ۹۹
داشت. سپس گروههای متعدد مردم، در شرایط متفاوت طبیعی، جدا از هم، برای زمانی طولانی زندگی میکردند و تغذیه متفاوتی داشتند. با گذشت زمان، بعلت افزایش جمعیت انسان، تماس بین گروههای مختلف انسانی (نژادهای مختلف)، افزایش یافته منتج به اختلاط نژادها گشت. گروهی از دانشمندان انسان شناس عقیده دارند که جدائی و آمیزش نژادها، در تاریخ نژادهای انسان اولیه، بر روی هم تأثیر متقابل قابل ملاحظه ای داشته اند. هنگامی که بر تعداد افراد یک گروه مجزا افزوده میگردید و این گروه بزمین های جدید راه می یافت، غالباً با سایر گروهها برخورد میکرد و بالنتیجه با آنها می آمیخت، این عمل سبب کاهش تمایز آنها می شد. همچنانکه تپهای مختلف انسانی با یکدیگر می آمیختند، یک گروه آمیخته یا مخلوط جدید ایجاد میگردید. سپس با گسترش و پراکنده شدن این گروه در سرزمینهای اشغال نشده و بدون سکنه، دو مرتبه از لحاظ جغرافیائی بین آنها جدائی می افتاد و در نتیجه از نظر تپهای انسانی وجوه تمایز جدیدی بوجود می آمد. بدین ترتیب،

چنین سیر تحولی در مسیر تکاملی انسان تیپ کنونی، در زمانی طولانی، بیش از هزاران سال، مرتباً تکرار گردیده است. انسان بهمان ترتیب که بر نفرائش افزوده میگردد، سرعت تمام سرزمینهای غیر مسکونی از شبه جزائر جدید گرفته تا قاره های جدید از قبیل آمریکا و استرالیا را اشغال میکرد.

بالاخره انسان در تمام سطح کره زمین، بطور کامل، سکنی جست و تازه ترین سرزمین مسکونی اونواحی از Antarctic (اراضی اطراف و نزدیک قطب شمال - م. ۰) میباشد.

اگرچه شرایط و آب و هوای نامساعد و سدهای طبیعی (کوه های بلند، جنگل های فشرده و وسیع، بیابانهای بی آب) مهاجرت انسان را بعقب می انداخت، ولی این اشکالات نتوانست از مهاجرت او جلو گیری نماید. ارگانسیم جامعه، کار، استفاده از پوشاک، ابزار کار، سلاح جنگی، آتش و وسائل سفر برای مقابله با عوامل ناسازگار موجود در طبیعت مورد استفاده انسان قرار می گرفت. در اینجا ما اختلافات کیفی و عمیق بین ظهور و ساختمان نژادهای بشری

را در طول تاریخ بررسی میکنیم.

برای مطالعه نژادها و تجزیه و تحلیل خصوصیات ساختمان بدنی که مشخص کننده تیپ آنها است، بررسی و جستجوی همه جانبه و خاص مجموعه این عوامل، امری است ضروری. تکامل هر نژاد تحت شرایط طبیعی و اجتماعی معینی که تأثیر متقابل و ارگانیک بر روی هم دارند صورت میگیرد. بنابراین تاریخ ایجاد نژادها داستانی است از ظهور و تکامل نژادها در سرزمینهای معین، تحت تأثیر واکنش های متعدد و پیچیده طبیعی و اجتماعی. مجموعه این عوامل و واکنش ها در تشکیل نژادها مؤثر بوده و مسیر تکامل انسان را مشخص کرده اند. در این سیر تکاملی صفات متعددی از ساختمان بدن انسان که نژادها را مشخص میکنند، ترکیب شده و خصوصیات پیچیده تازه تری را بوجود می آورند.

مهاجرت، عدم ارتباط با سایر اجتماعات، افزایش جمعیت، آمیزش گروه های مختلف با خصوصیات انسان شناسی متفاوت و تغییر در رژیم غذایی که قبلاً بآن عادت شده بود، همراه با

انتخاب طبیعی، اصلی ترین عواملی هستند که در جریان ساختمان و ایجاد نژادها شرکت داشته اند، ترکیب های متعددی از عوامل فوق باشدت های متفاوت، سبب بروز جوه اختلاف نژادها و ایجاد تیپ های مختلف انسانی شده است.

۴- عدم ارتباط جغرافیائی و اجتماعی

در ابتدای دوره پارینه سنگی Paleolithic اجتماع بشری بطور مجزا و پراکنده در مناطق مختلف، در سرزمین های وسیعی که از لحاظ شرایط آب و هوا متفاوت بودند، بزندگی خود ادامه میداد و کثرت حوادث و سدهای طبیعی از تماس بین گروه های انسانی جلوگیری میکرد. در آن دوره فقدان ارتباط جغرافیائی اهمیت بسزائی داشت.

در مراحل اولیه تاریخ بشری، در دوران پارینه سنگی، عدم ارتباط جغرافیائی نقشی خاص و مهم در تغییر صفات ارثی بعضی تیپ های انسانی داشته است. بدین ترتیب جوه تمایز بین نژادهای کهن افزایش یافته است.

از نقطه نظر بیولوژی، مکانیسم تولید مثل، بالغ شدن سلول های تناسلی، عمل لقاح، ساختمان ارگانیک و تغییرات

صفات ارثی در انسان همانند حیوانات معمولی میباشد. ولی روابط بین انسانها، تکامل گروه های انسانی و بطور کلی نوع بشر، اصولاً با فاکتورهای اجتماعی معین میگردد. این شرایط اجتماعی بناچار توارث را در انسان از توارث در حیوانات متفاوت میکند و بدین ترتیب یکی از اختلافات کیفی برجسته نژادهای بشر را با انواع حیوانات، نمایان میسازد. زمانی که نژادهای مختلف در جریان تکامل، در انسان های اولیه شکل میگرفتند، در زمین های نسبتاً وسیعی قابل مقایسه با تغییرات موضعی در حیوانات بودند. ولی با گذشت زمان، این تشابه بتدریج کمتر و کمتر شد.

نژادهای انسان های گذشته بخصوص آنهاییکه بعنوان گروه های محلی محسوب میشدند و یا نژادهائی که تحت تأثیر شرایط جغرافیائی منطقه ای خاص شکل میگرفتند، نسبت به انسان کنونی صفات اختصاصی بیشتری داشتند. این صفات بیشتر در قالب اولیه خود فقط در بعضی گروه های انسانی که در وضعی بدون ارتباط با سایر گروه ها (Isolation) قرار دارند - مثلاً در جزائر، جنگل ها و یا کوهستان های دور دست -

مشاهده میگردد.

عدم ارتباط جغرافیائی غالباً بعلت برخورد منافع گروههای مجاور و همسایه، فقدان زبان مشترك و زد و خورد. هائی که بطور مکرر حتی در گروههای هم نژاد رخ میداده، با عدم ارتباط اجتماعی همراه بوده است.

این مطلب را بسادگی میتوان پذیرفت که بعلت عدم ارتباط جغرافیائی و اقتصادی - اجتماعی تغییرات ارثی بخصوص هنگامی که گروههای انسانهای اولیه از لحاظ تعداد کم بودند، احتمالاً خیلی شدیدتر از این تغییرات در حیوانات وحشی متعلق بهمان دوران بوده است.

ارگانسیم حیوان بزندگی در يك موقعیت اکولوژیک* مشخص سازش کرده است. قسمت اعظم صفات این ارگانسیم ناشی از سازش جبری با محیط است و عهده دار حفاظت ارگانسیم میباشد این کیفیت ناشی از سازشهای کمی (تغییرات

* اکولوژی Ecology شاخه ای از علم بیولوژی است

که در آن ارتباط بین موجود زنده و محیط زیست او مورد بحث قرار میگیرد.

تدریجی و دائمی بدون اینکه هرگز بطور واضح مشخص شوند) و تغییرات کیفی ناگهانی در ساختمان بدنی و عادات حیوانات است. در انسان کنونی، برعکس، فقط تعداد اندکی از خصوصیات نژادی در زمره صفات ناشی از سازش با مقتضیات محیط (Adaptation) میباشد. با وجود این اثراتی از سازش با مقتضیات محیط مانند رنگ پوست، رشد چین پلك چشم، ضخامت لبها، ورقه چربی زیر جلد در ناحیه استخوانهای گونه و صفات دیگر هنوز بطور واضح در انسان مشاهده میگردد.

این واقعیتی است که امروزه صفات مذکور در مقایسه با وسائل و مصنوعات محافظت کننده ای که انسان در مقابله و مبارزه با شرایط نامساعد و مشکلات موجود طبیعت در اختیار دارد، اهمیت ناچیز دارند. هیچگاه نباید فراموش کرد که اصولاً تأثیر پذیری مستقیم انسان از شرایط طبیعی کاهش یافته و حتی در بعضی موارد بکلی از بین رفته است. نفوذ پدیده های موجود در محیط زیست بر روی نژادهای انسان کنونی با اثر این پدیده ها بر روی حیوانات بشدت متفاوت است. با وجود

این هنوز بعضی صفات ارثی از جمله بعضی صفات خاص نژادی در ساختمان بدن انسان مشاهده میگردد که حتی امروز تحت تأثیر محیط تغییر میکنند. این تغییرات بخصوص در مورد مهاجرت از يك کشور بکشور دیگر ممکن است سریع صورت گیرد.

واکنش های متابولیک* در اشخاصی که در شرایط متفاوت زندگی میکنند یکسان نیست. هنگامی که چندین نسل در شرایط طبیعی و اجتماعی یکسان زندگی کردند و دارای رژیم غذایی خاصی شدند، بناچار خصوصیات نژادی جدیدی ظاهر گشته و خصوصیات قدیمی ترست شده و تضعیف میگرددند.

بنظر میرسد که عدم ارتباط جغرافیائی و اجتماعی همیشه بر شدت تمایز گروههای انسانی میافزاید و آنها را بطرف تشکیل انواع جدید هدایت میکند. این تنها عامل نیست زیرا تأثیر کار، زندگی در اجتماع و آمیزش گروههای مختلف با هم بسیاری از وجوه تمایزی را که در جریان تکامل انسان

* به مجموعه فعل و انفعالات شیمیائی که در بدن موجود زنده صورت میگیرد متابولیسم Metabolism گویند. م.

باعل عدم ارتباط جغرافیائی و اجتماعی ایجاد گردید، از بین میبرد و بدین ترتیب از بروز اختلافات عمیق بین نژادهای مختلف بشر جلوگیری می کند.

مخصوصات اختصاصی تیپیک در سیر تکامل نژادها با ظهور اختلافات بین انواع مختلف حیوانات وحشی، که همیشه و در همه وقت در طبیعت رخ میدهد، بشدت متضاد است.

بشریک موجود بیولوژیک منحصر بفرد است، و هر نژاد نتیجه تغییرات کیفی خاصی است که در جریان تکامل در گروهی از انسانها، از این واحد بیولوژیک، رخ داده است. بنابراین نژاد انسان در اصل بانوع و تحت نوع subspecies حیوانات فرق دارد.

در انسان اختلافات صفات نژادی فقط با بررسی مقایسه ای گروههای بزرگ صورت میگیرد زیرا تمایزات و اختلافات صفات فردی فوق العاده وسیعتر از تمایزات نژادی است. مرزهای نژادی باسانی قابل عبور است و بهمین دلیل نتیجه میگیریم که تشخیص نژاد يك شخص همیشه نمی تواند بطور کامل صورت گیرد و بعضی اوقات این

تشخیص امکان پذیر نیست .

۳ - انتخاب طبیعی Natural Selection

عدم ارتباط جغرافیائی (Geographical isolation) در زندگی اولین انسانها و آدم ثاندرتال با عوامل دیگری بخصوص انتخاب طبیعی همراه بوده است .

بنابراین بررسی نقش این فاکتور در تشکیل نژادهای انسان امری است ضروری .

گروهی براین عقیده اند که انتخاب طبیعی در تکامل انسان کنونی نقش مهمی ایفا میکند . این عقیده بوسیله داروینیستهای اجتماعی (سوسیال داروینیست ها - Social-Darwinists) ، طرفداران اصلاح نژادی « Eugenist » و طرفداران برتری نژاد « Racist » تأیید می شود ، این افراد ادعا می کنند که جدال بین نژادها اساس و پایه تکامل نوع بشر است .

در مقابل گروه دیگری از نویسندگان نقطه نظری کاملاً متضاد با عقیده فوق دارند و تأثیر انتخاب طبیعی را در تکامل انسان از زمان پیدایش اولین انسانها (پیتک

آنتروپ و سینانتروپ) کاملاً رد میکنند. ما عقیده داریم که این نظرنیز اشتباه است. طرفداران این عقیده پدیدۀ انتخاب طبیعی را در جریان تکامل انسان مؤثر نمی دانند و غالباً آنرا با مفهوم انتخاب اجتماعی (Social-Selection) که مورد توجه سوسیال داروینیستهاست ، اشتباه میکنند .

انتخاب طبیعی بشکل تدریجی و بدرجه کم بر روی انسان اولیه و گروههای نژادی او تأثیر داشته است . شرایط مساعد و نامساعد طبیعی بر روی انسان اولیه نه تنها غیر - مستقیم و از طریق اجتماعات اولیه مؤثر افتاده اند، بلکه تأثیر مستقیم این شرایط نیز بخوبی محسوس است .

کار انسان که بشکل دسته جمعی بوسیله اجتماع صورت میگیرد، به تکامل انسان از همان ابتدا خصوصیات می دهد و آنرا به مسیری میکشاند که با مسیر تکامل حیوانات متفاوت است. معذالک زندگی و کار اجتماعی بلافاصله ارتباط انسان را با شرایط موجود در طبیعت قطع نمی کند . اجتماعی که کاملاً قادر باشد بر پدیدۀ انتخاب طبیعی غالب آید ، به ناگهان

خلق نمیشود. برای درك بیشتر این مسئله باید تکامل ناچیز و ابتدائی زندگی اجتماعی را در ابتدائی ترین مراحل تاریخ بشری، در زمان انسانهای اولیه و حتی انسانهای تکامل یافته نزدیک به تمدن اواخر دوره پارینه سنگی بررسی کنیم.

تشکیل نژادهای انسان در ابتدائی ترین مراحل تکامل او و در دوره زندگی شان در تال اگر بطریق مستقیم هم نبوده، از طریق غیر مستقیم تحت تأثیر انتخاب طبیعی قرار میگرفته است. ولی شدت این تأثیر به تدریج کم میگردد و در مقابل نقش عوامل اجتماعی - اقتصادی افزایش میافته است.

از این نقطه نظر، ظهور نژادهای کنونی و تکامل آنها با ایجاد نژادهای انسان در اواخر دوره پارینه سنگی متفاوت است. در آخرین مراحل تکامل انسان خصوصیات نژادی بر مجموعه صفات پیچیده ای بنا شده است که فقط قسمتی از آن نتیجه سازش با شرایط محیط است و اثرات انتخاب طبیعی در تکامل انسان حذف شده است. همزمان با این

وضع تغییرات توارثی وسیع تر و پیچیده تر گشته است. در مناطق مختلف سطح کره زمین، در میان نیههای مختلف گروههای انسانی، تحت تأثیر مرکب عوامل متعدد طبیعی و اجتماعی - اقتصادی، صفات جدیدی شکل میگیرند. آمیزش نژادها بایکدیگر خصوصیات ارثی خاص نژادها را در هم می آمیزد

در مراحل انتهائی و اواخر دوره پارینه سنگی واکنش های موجود در طبیعت اثراتی بشدت و قدرت آنچه که قبلاً بر روی انسان میگذاشت، نداشته است. زیر مردم کرومانیون Cro-magnon و فسیلتهای گروههای دیگر انسان کنونی، اجتماع تکامل یافته و عالی تری داشته اند. اثرات واکنش های موجود در طبیعت بر روی انسان، بوسیله اثرات قوی تر شرایط اجتماعی مهار میشود است. نژادهای مختلف در حالی که تأثیر محیط پرست بتدریج ضعیف تر و ضعیف تر میشود است، شکل می گرفتند. و لذا خصوصیات نژادی انسان کنونی بمقدار کمتری تحت تأثیر سازش Adaptation با محیط قرار گرفته است.

۴ - ازدواج بین گروهها

يك مثال خوب برای اثر رشد اجتماعی - اقتصادی بشر بر روی نژادها ، سیر ازدواج یا آمیزش بین گروهها میباشد که از مدتها قبل معمول بوده است و اکنون بمیزان فوق العاده زیادی افزایش یافته است (تابلوی رنگی - III و IV) .

در مورد تشکیل افراد و قبایل مخلوط (دورگه) مثالهای زیادی در آمریکا ، آفریقا ، آسیا و استرالیا وجود دارد . در حدود ۶۰ درصد از جمعیت ۳۳ میلیونی مکزیك نتیجه آمیزش اروپائیان با بومیان است . بهمین ترتیب در کولومبیا ۴۰ درصد از جمعیت ۱۱ میلیونی آنها دورگهها تشکیل میدهند .

آمیزش نژادها با آسانی امکان پذیر است و موانع فیزیولوژیک و آناتومیک سدی در مقابل آن تشکیل نمیدهند . فرزندان حاصل از این آمیزش نه تنها کاملاً سالم هستند ، بلکه همچنین خود قادرند فرزندان سالمی بدنیاء آورند (ش ۳۵) . بخوبی میتوان پی برد که عده بسیار زیادی از مردم

دورگه و بامبداً مختلط - اروپائی و سیاه ، سیاه و چینی ، اروپائی و ژاپونی ، بومیان آمریکا و اروپائیان ، اروپائی و استرالیائی - میباشدند . در جنوب آمریکا ترکیب سه تائی و حتی ترکیب پیچیده تر نژادها شامل سیاه ، اروپائی و بومی آمریکائی بررسی و مشاهده شده است .

بعضی از نژادها بعلت آمیزش با یکدیگر در يك دوره طولانی ، گروههای بینابینی را بوجود آورده اند . یکی از مثالها در این مورد گروههای اورال (Urals) (قسمتی از مردم مانزی Manzi و کانتی Khanti) میباشدند .

این گروهها نتیجه آمیزش نژاد سفید و زرد هستند . این موضوع در مورد گروه لاپ (یا مردم Saam) و مردم ماری Mari نیز صدق میکند . خلاصه نیمی از مردم امروز مردمانی هستند که بمقدار زیاد خصوصیات نژادی مخلوط دارند .

سهولت ازدواج نژادها با یکدیگر و افزایش مدام تعداد افراد حاصل از این آمیزش ، گواه این است که نژادها مبداً واحدی دارند . این حقیقت به تنهایی نشان



ش ۴۵ - خانواده‌ای نتیجهٔ آمیزش يك قفقازی
(عکس مربوط به سال ۱۹۴۹ ایستاده از چپ بر است : دختر
بزرگتر ، دختر کوچکتر
نشسته از چپ بر است ؛ پسر بزرگتر ، مادر (۱۲ ساله) ،
پسر کوچکتر

می‌دهد که تئوریهای نژادی که خویشاوندی خونی مردم
نژادهای مختلف را تکذیب می‌کنند ، تاچه حد بی‌اساس
میباشند.

وقتی که نژادهای مختلف درهم می‌آمیزند ، خصوصیات
نژادی فرزندان شان صفات بینابینی دارد ، این مسئله آشکارا
بوسیلهٔ انسان‌شناسان باثبات رسیده است . با گذشت زمان

گروههای پایدار شکل می‌گیرند و بدین ترتیب گروه‌های
بنام گروههای ارتباطی Contact - Groups را بوجود
می‌آورند .

آمیزش بین گروهها غالباً نتیجهٔ افزایش سریع
جمعیت يك گروه بعزت رشد اجتماعی - اقتصادی آن است.
هر گروه با گسترش جمعیت خود گروههای همسایه و
مجاور خود را دربر می‌گیرد و آنها را در خود حل میکند.
آنچه که در بالا در مورد تأثیر آمیزش نژادها ذکر
گردید نشان میدهد که يك نژاد جدید مرحله‌ای از تکامل
و تشکیل يك نوع نیست . بهمان سرعت که يك نژاد جدید
شکل می‌گیرد ، شروع به آمیزش با سایر نژادها نیز مینماید.
با احتمال در زمانهای بسیار دور برخی از نژادها رشد و تکامل
بیشتر و عمیق‌تری داشته‌اند . ولی حتی در آن موقع عامل
اجتماعی - اقتصادی ، اگرچه خیلی ضعیف‌تر از مراحل بعدی
بود ، درجهٔ یان ساختمان نژادها از طریق تضعیف و کاهش
بعضی از تمایزات نژادی و تقویت دستهٔ دیگری از تمایزات ،
مؤثر افتاد . بعلاوه درجهٔ استقلال (عدم ارتباط) نژادها

مربوط به میزان شرکت آنها در جریان آمیزش با یکدیگر است.

سیر آمیزش بین گروهها که از اواخر دوره پارینه سنگی شروع شده و در سالهای بعد از آن شدیدتر گردیده است، موجب شده (و هنوز هم می باشد) که تعداد گروه های بینا بینی دائماً افزایش یابد و دو مرتبه تمام نژادها بطرف يك تپ جسمانی منفرد سیر نمایند. بنا براین ازدواج بین نژادها، وجوه نمایز نژادها را کاهش داده از بین می برد.

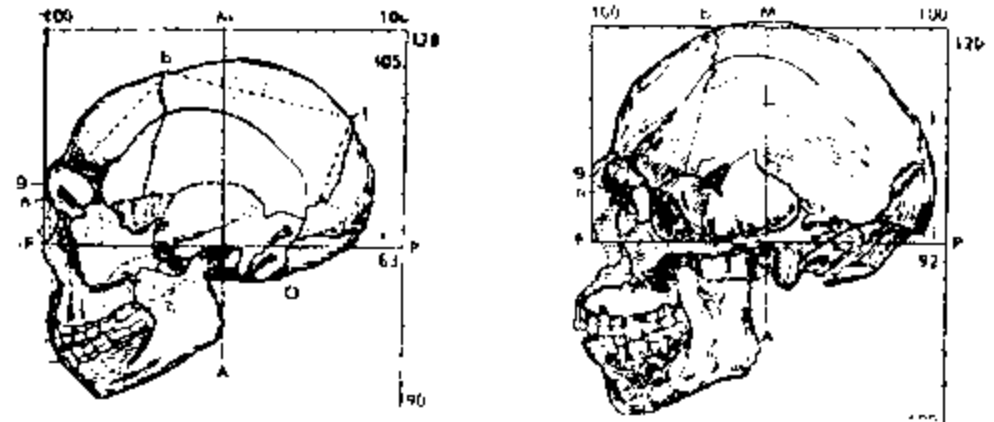
بعضی از گروههای انسانی، از قبیل آرک تیک Arctic (اسکیمو)، پیکمی Bygny، و گروههای مختلف بومیان استرالیا، برای مدتی طولانی کاملاً جدا و بدون ارتباط با سایر گروهها بوده اند و همین امر سبب تثبیت خصوصیات نژادی مخصوصی در آنها شده است. معذالک در مدت ۵۰۰ سال گذشته حتی این گروههای نسبتاً مجزا نیز «اصالت نژادی» خود را از دست داده اند بطوری که امروزه هیچ کجا نژاد «خالص» واقعی وجود ندارد.

افسانه «نژاد خالص» اختراع طرفداران برتری نژاد است و با حقایق علمی مابینت دارد. بهر حال درجه «اصالت» و یا عدم اصالت نژادی هرگز نقشی در رشد اجتماعی-اقتصادی و فرهنگ انسانها ندارد.

با احتمال آمیزش بین نژاد های اولیه نیز، اگر چه بوسعت امروزی نبوده، صورت می گرفته است. درستی این مسئله با بررسی فسیل انسانهای نئاندرتالی که در حفاری غارهای اس - اشکول Es - Skhul وات - تابون Et - Tabum در فلسطین بدست آمده، روشن می گردد (ش ۳۶). مقایسه این دو فسیل نشان میدهد که بین گروههای انسانی مردم باستان از لحاظ تپ جسمانی تفاوت جالب توجهی وجود داشته است. آمیزش انسانهای نئاندرتال با فرزندان آنها، با گروههایی از انسانهای تپ کنونی که در حال شکل گرفتن بودند، کاملاً امکان پذیر بوده است.

حصار بین اکثر گروههای نژادی با پدیده آمیزش بین نژادها تقریباً از بین رفته است. اگر چه هنوز تعداد زیادی از مردم يك نژاد بزرگ بعلت زندگی محدود خود

مانند چینی‌ها و یا بعزت عدم ارتباط جغرافیائی و اجتماعی مانند اسکیموها و یا پیگمی‌ها Pygmy ، نسبتاً دست نخورده باقی مانده‌اند.



ش ۳۶- جمجمهٔ نشاندرتال از غارهای et-Tabum (سمت چپ) و es-Skhul (سمت راست).

n- تقاطع ریشهٔ بینی با جمجمه (Nasion) 'g- بر جسته‌ترین نقطهٔ پیشانی (Glabella) 'b- تقاطع درز سهمی با درز پیشانی آهیانه‌ای یا ملاج قدامی (Bregma) ؛
 1- تقاطع درز سهمی با درز آهیانه‌ای پس‌سری یا ملاج خلفی (Lambda) ؛ 'i- بر جسته‌ترین نقطهٔ کنارهٔ خلفی تحتانی پس‌سر (Inion) ؛ 'o- نقطهٔ روی کنارهٔ خلفی میانی سوراخ پس‌سری (Opisthion) اندازه‌ها بر حسب میلی‌متر .

با در نظر گرفتن آنچه گفته شد ، چنین تصور میشود ،

در این عصر که تحولات اجتماعی و اقتصادی در شرف وقوع است - عصری که در آن موانع نژادی در تعدادی از کشورها برطرف شده است - پدیدهٔ آمیزش بین نژادها اثرات اجتماعی محسوسی دارد . ما از این بحث به نتیجهٔ دیگری نیز میرسیم : شدت اثر هر پدیده ، روی نژادها در مسیر تکامل نژادهای بشری متفاوت است .

زمانی انتخاب طبیعی و عدم ارتباط جغرافیائی بین گروهها نقش مهمی در ساختمان نژادها داشت ولی بعداً آمیزش و ترکیب نژادها و تیپ‌های انسان شناسی Anthropological Types عامل نخستین گردید . حتی میتوان گفت که آمیزش و ترکیب نژادها سبب وقفهٔ اثر عوامل تشکیل دهندهٔ نژادها گردیده و در جهت برطرف کردن تمایزات و اختلافات نژادی عمل میکنند .

خلاصه کنیم : تکامل انسان و نژادهایش تحت تأثیر عوامل گوناگون صورت گرفته است ، و درانتها ، عوامل اجتماعی - اقتصادی شروع بمسلط شدن بر فاکتورهای بیولوژیک نموده و حتی عمل بعضی از این فاکتورهای بیولوژیک را

متوقف کرده است .

از این مسئله تأثیر محیط طبیعی و شرایط اجتماعی در تشکیل نژادها باید مورد بررسی قرار گیرد ، میان اولین انسان های نئاندرتال ، تأثیر محیط خیلی شدیدتر بوده و خصوصیات نژادی يك پدیده سازشی Adaptive بود زیرا هنوز انتخاب طبیعی بر روی اجتماع انسانی عمل میکرد . اثر محیط ، اگرچه هنوز هم محسوس است ، در تشکیل و ساختمان نژادهای بزرگ کنونی کمتر گردیده است . امروزه نژادها و گروههای دست نخورده نادری وجود دارند که تحت تأثیر شرایط محیط آنهام بمیزان کم قرار میگیرند ، صفات خاص آنها بیشتر و بیشتر تحت تأثیر شرایط زندگی اجتماعی آنها ساخته میشود .

تغییرات پدیده های طبیعی و اجتماعی و ارتباط آنها با یکدیگر ، هر دو اثرات مرکب در تشکیل انسان Anthropogenesis و تشکیل نژادها Ethnogenesis میگذارد و این اثرات هنگامیکه نژادها از بین نروند ادامه خواهد یافت .

هـ تشکیل نژادهای بزرگ

مبدأ و تکامل نژادهای نوع بشر پدیده ای بی نهایت پیچیده است که ما هنوز راهی بس دور برای حل کامل این مسئله در پیش داریم . «مذالك» ، مشخصات این میر تکاملی بوضوح در کارهای انسان شناسان اتحاد جماهیر شوروی طرح ریزی شده است . ما در اینجا کوشش میکنیم خلاصه ای از مفاهیم جدید مبدأ نژادها ، محل سکونت ابتدائی آنها ، خط سیر گسترش آنها و خویشاوندی آنها را در اختیار شما بگذاریم .

مطابق نظریه بیان شده بوسیله روزنیسکی Y.Y Roginsky ، در یکی از آخرین مراحل انتقال آدم نئاندرتال با انسان تیپ کنونی ، در حدود صد هزار سال قبل ، در محل سکونت ابتدائی انسان کنونی - نواحی از آسیا و نواحی مجاور از اروپا و آفریقا - احتمالاً دو گروه نژادی اصلی ظاهر گردیده اند : گروه جنوب غربی South-western و گروه شمال شرقی North-Easten این دو گروه بوسیله سلسله

جبال هندو کش، هیمالیا و کوههای هندوچین از هم دیگر مجزا بوده اند.

گروه «جنوب غربی» نژادهای بزرگ اروپائی (سفید) و سیاه را بوجود آورد. نژادهای کوچکتر ناشی از این دو نژاد بزرگ در تمام سرزمینها بجز «شمال شرقی» پراکنده شدند.

گروه «شمال شرقی» نژاد بزرگ مغولی (نژاد زرد) را بوجود آورد. صفات اختصاصی این نژاد بخوبی شکل نگرفته بود. این نژاد بعداً به چند نژاد کوچکتر تقسیم گردید. نژاد قاره‌ای Continental (مغولیه‌ای شمالی ش ۳۷)، نژاد اقیانوس آرام Pacific (مغولیه‌ای جنوبی) و مغولای های آمریکائی.

نژاد مغولی آمریکائی از راه خشکی که در محل کنونی تنگه برینگ Bering strait بوده است به قاره جدید (آمریکا - م. م.) راه یافته است. این سه نژاد مغولی، گروه‌های انسان شناسی که بعداً در قاره آسیا و آمریکای پور یافتند، پی‌ریزی کردند.

مردم اورال Ural laponoid و گروه اروپائیان شمال شرقی امروزه، نتیجه آمیزش نژاد بزرگ مغولی و نژاد بزرگ اروپائی هستند.



دلایل زیادی وجود دارد که تشکیل گروه‌های اورال Ural از آمیزش مغولها و اروپائیان، تأیید میکند. احتمالاً بین این دو نژاد بعثت منشأ مشترک و سرزمین مسکونی ابتدائی مشترک و ارتباط

ش ۳۷ - مردی از قبیله (Tungus) Evenk (گروه سیبری‌ای یا بایکال از نژاد مغولی شمالی)

خویشاوندی نزدیک‌تر و طولانی‌تری وجود دارد. اولین اجداد آن‌ها را میتوان مغولیه‌های اولیه Proto-Mongoloid و اروپائیان اولیه Proto-

Europoid نامیده؛ نژاد مغربی اولیه (شمال شرقی) به احتمال در تمام جهات بجز جنوب غربی گسترش یافته‌اند.

این طرح تصویری است از ایجاد نژادهای اصلی، منطبق بر نظریه اکثر انسان‌شناسان شوروی که در مقابل تئوری «چندمرکزی» Polycentric - بیان شده بوسیله فرانس ویدنریچ Franz-weidenreich قرار میگیرد.

دانشمند مذکور بر مبنای این تئوری اظهار میدارد که نژادهای کنونی از نژادهای محلی (منطقه‌ای) انسان‌های نئاندرتال در مکانهای دور از هم در اروپا، آفریقا، آسیای شرقی و استرالیا بوجود آمده‌اند. بعبارت دیگر او معتقد است که نژادها در مراکز متعددی شکل گرفته‌اند.

روژنیسکی دلائل جدیدی در تأیید نظریه «یک مرکز» Monocentrism ارائه داده است. او تعدادی از مجموعه‌های انسان کنونی و انسان‌های منقرض شده را بخصوص بکمک اسناد موجود در موزه انسان‌شناسی مسکو و آثار پربهای مربوطه مطالعه کرد و نشان داد که در مجموعه‌های انسان نئاندرتال و فسیل انسان تیپ کنونی که در یک

ناحیه محدود یافت شده‌اند، آن علائم ارثی منظمی که تئوری چندمرکزی را قابل پذیرش کند، وجود ندارد.

دلیل مهم دیگری که ارائه شده است، وجود تعداد زیادی خصوصیات غیر سازشی Non-Adaptive در میان خصوصیات عمومی نژادهای کنونی است که در انسان‌های نئاندرتال یافت نمی‌شود. . . . صفات مذکور، اگر چه بعضی از آنها خیلی ظریف و جزئی هستند، صحت تئوری ویدنریچ Weidenreich را که میگوید تکامل نژادهای کنونی ناشی از انسان‌های نئاندرتال ناحیه‌ای است، بطور وضوح غیرممکن میسازد. بدین ترتیب تئوری «چندمرکزی» Polycentric در دانش انسان‌شناسی تکیه‌گاهی نمی‌یابد. بعلاوه باید اضافه کرد که مطابق نظریات بیان شده بوسیله روژنیسکی سرزمینی که در آن تیپ کنونی انسان با بعرصه حیات گذاشته است بسیار وسیع است و برخلاف نظریه طرفداران «مبدأ واحد» Monogenesis سرزمین محدودی نبوده است. بعلاوه در این سرزمین وسیع آمیزش انواع مختلف نژادها صورت گرفته و اشکال بینابینی نژادها نیز تشکیل گردیده‌اند.

با مطالعه آخرین اکتشافات ، مسکن اولیه انسان کنونی سرزمین فوق‌العاده وسیعی بوده است ، ولی مراکز واضح مشخص که در آن نژادهای بزرگ تشکیل شده باشند ، یافت نشده است . این سرزمین فقط با کشفیات جدید فسیل های انسانی میتواند مشخص شود .

اکنون اجازه دهید تا مسئله ایجاد نژادهای بزرگ را از نقطه نظر دانش انسان شناسی اتحاد جماهیر شوروی مورد بررسی قرار دهیم .

۶- نژاد بزرگ اروپائی

بر طبق یکی از مناسبترین نظریات قسمت اصلی نژاد بزرگ اروپائی ، اولین مرتبه در سرزمین وسیعی شامل جنوب غربی آسیا ، جنوب اروپا و شمال آمریکا زندگی میکرده است . محتملاً نژاد اروپائی در قسمتهائی از سرزمین های تپه‌ای آسیای مرکزی و قسمتهائی از نواحی خشک حدیترانه نیز سکونت داشته است .

از این قسمتها مردم اروپائی نژاد در جهات مختلف

پراکنده شدند و بتدریج تمام اروپا و شمال آفریقا را اشغال کردند . این مهاجرتها در اواخر دوره پارینه سنگی Palaeolithic و حتی در دورانهای بعدی اتفاق افتاده است .

بهر جهت ، احتمالاً ، انسان تیپ کنونی در مراحل آخر نیمه اول دوره پارینه سنگی Early-palaeolithic شکل گرفته و سیر قهقرائی بقایای انسانهای تئاندرتال در سرزمینهای اطراف از خیلی جلوتر شروع شده است . این توضیح در حال حاضر میتواند موارد بخصوصی را توجیح کند - بقایائی از انسان تیپ کنونی تقریباً در همان رسوباتیکه متعلق با اواخر زندگی انسانهای تئاندرتال است ، یافت شده است .

صرف نظر از تئوری ذکر شده در بالا ، در مورد راهپائی که نژاد اروپائی گسترش یافته است ، تئوریهای دیگری نیز وجود دارد . بعضی از نویسندگان بر این عقیده اند که در زمان های بسیار کهن ، گروهی از اروپائیان اولیه Proto-Eupeid بر سرزمینهای آسیای شرقی نفوذ کرده

و در آنجا در سواحل قاره آسیا، ژاپن و جزیره کوریل Kuril يك گروه از تپه‌های انسان شناسی را تشکیل داده‌اند.

انسان شناسان اتحاد جماهیر شوروی بر اساس این فرضیه که گروه کوریل Kuril با استرالیانها ارتباط نزدیکی دارند، در مقابل مسئله فوق قرار میگیرند.

مردم پولی نزی نیز جزو خویشاوندان نژاد اروپائی محسوب میشوند، ادعا میشود که اجداد آنها پس از يك مسافرت طولانی بجنوب شرقی (از هندوستان و اندونزی بجزایر هاوایی، سوموا Somoa، تاهیتی و تواموتا Tuam ota)، تمام سرزمین پولی نزی را که شامل دو جزیره از نیوزلاند New-Zealand است، اشغال کرده‌اند. در صورتیکه انسان شناسان اتحاد جماهیر شوروی بوضوح نشان داده‌اند که مردم پلی نزی مبدائی دور که از آمیزش مغولی - استرالیائی دارند و در حال حاضر خصوصیات يك گروه انتقالی را دارا هستند (ش ۳۸-۴۰).

تمایلی محسوب کردن مردم پلی نزی بعنوان «نژاد سفید» در بسیاری از موارد از اثرات تئوری نژاد «آریائی» است -

که ادعای کهنه منشأ اروپائیان شمالی، مردم روزگاران کهن هندوستان و ایران از يك منشأ بوده‌اند و نقش رهبری اجتماعی را در تکامل نوع بشر بعهدہ داشته‌اند.

حتی گروهی از طرفداران این تئوری در جریان جستجو و جمع آوری دلائل انسان شناسی برای تأیید نظرشان، توجه خود را فقط به نژاد اروپائی با پوست روشن محدود نکرده‌اند، بلکه گروههای اروپائی تیره پوست و حتی غیر اروپائیان مانند پولی نزیها را نیز بعنوان نژادهائی که منشأ آریائی دارند، میپذیرند.

برای رد نظریات گوناگونی که حاوی مهاجرت باستانی نژاد اروپائی از جنوب شرقی به جنوب است، باید نظری دقیق به مناطق نزدیک تریانکنیم تا بتوانیم تصویری عومی از رشد و تکامل اروپائیان بدست آوریم و ارتباط و خویشاوندی این نژاد را با سایر نژادها توضیح دهیم.

قبل از همه، پرسشهای مربوط به خویشاوندی نژاد - های اروپائی و سیاه و راهائی که بوسیله آن این نژادها از هم جدا و متمایز شده‌اند، مطرح میشود. بدون شك زمانی



ش ۳۸ - يك پولینزیایی
رئیس قبیله مائوری
Maori ، درزلاند
جدید

ش ۳۹ - يك جوان پولینزیایی
از Somoa



ش ۴۰ - دختران پولینزیایی از گروه Somoa

میخائیل نستورخ ————— ۱۳۱
در گذشته‌های دور این نژاد بزرگ تماماً يك گروه واحد را تشکیل میدادند . مورد عملی بعنوان نمونه اکتشاف دو اسکلت با خصوصیات نژاد سیاه ، متعلق باواخر دوران پارینه سنگی (تیب گریمالدی Grimaldi که در سال ۱۹۰۶ کشف شد) در منتون Menton در مرز ایتالیا و فرانسه میباشد . مدتها بعد این گروه بدو نژاد بزرگ اروپائی و سیاه Negroid تقسیم شدند .

سپس این دو نژاد بزرگ در طی هزاران سال در سر زمینها و قاره‌های گوناگون که شرایط کاملاً متفاوتی از نظر درجه حرارت ، میزان رطوبت و سایر خصوصیات طبیعی داشتند ، پراکنده شدند ، و بدین ترتیب خصوصیات نژادی کاملاً متفاوتی کسب کردند . هزاران سال زندگی در شرایط کاملاً متفاوت اختلافاتی مشابه اختلافات بین سودانی های تیره رنگ و سیاه و اروپائیان شمالی یا شرقی سفید پوست ایجاد کرد .

بین گروههای فوق العاده بزرگ این دو تیب نژاد بزرگ ، تیب‌های بینابینی متعددی نیز وجود دارند که تشخیص

آنها بعنوان سیاه یا اروپائی بسختی و اشکال زیاد امکان پذیر است. امروزه تقریباً تمام مردم نواحی جنوب اروپا از تیپ‌های بینابینی هستند.

در منطقه مدیترانه، شمال شرقی آفریقا و جنوب هندوستان تعداد زیادی گروه‌های بینابینی روپائی - سیاه (یا سیاه - اروپائی) وجود دارند. این گروه‌ها، شخص را مجبور میکنند که تمایزات شدید بین اروپائیان و ساهاان را فراموش کند. يك مثال عالی در این مورد تیپ حبشی **Ethiopian** نابلو رنگی VI یا گروه آفریقای شرقی میباشد که در آن اگرچه صفات نژاد سیاه تمایل بر غلبه دارد (ش ۴۱ و ۴۲). از اینجا است که خویشاوندی باستانی دو نژاد بزرگ از شاخه گروه غربی **South - Western** با وضوح بیشتر آشکار میگردد.

ناحیه دیگری که در آن تیپ‌های انسان شناسی سیاه - اروپائی یافت میشوند، جنوب آسیا هندوستان و سیلان میباشد (ش ۴۳). در اینجا ما بین گروه دراویدین **Dravidians** و تیپ‌های انسان شناسی مشابه، صفاتی میابیم که عبارتند



ش ۴۱ - مردی از قبیله کالا در حبشه



ش ۴۲ - زنی از قبیله Amhara در حبشه

از: پوست تیره و برنگ قهوه‌ای متوسط، موهای سر تابدار و نسبتاً ظریف، پیشانی نسبتاً پهن و شیب‌دار با قوس‌های ابرویی برجسته، چشمان فرو رفته و نسبتاً کشیده قهوه‌ای رنگ، پلک فوقانی بدون چین، بینی مستقیم یا کمی محدب با منخرین نسبتاً پهن، لبهای نسبتاً ضخیم، چانه متوسط: صورت نسبتاً پهن با نمو متوسط استخوانهای گونه و پروگناتیسم **Prognathism** ناچیز (فک فوقانی برجستگی جزئی ایجاد کرده است)؛ سر باریک و بلند

(دولیکوسفال) . طول بدن بیشتر از حد متوسط و سمانتومان بدن مزه مورف یا دو لیکو مورف است .

خصوصیات نژادی مذکور ، این دسته از هندیان را بد تیپ های سیاهان استرالیائی و حتی اولین ساکنین



ش ۴۳ - زن تامیل Tanyl از سیلان (گروه آمیخته جنوب هند)

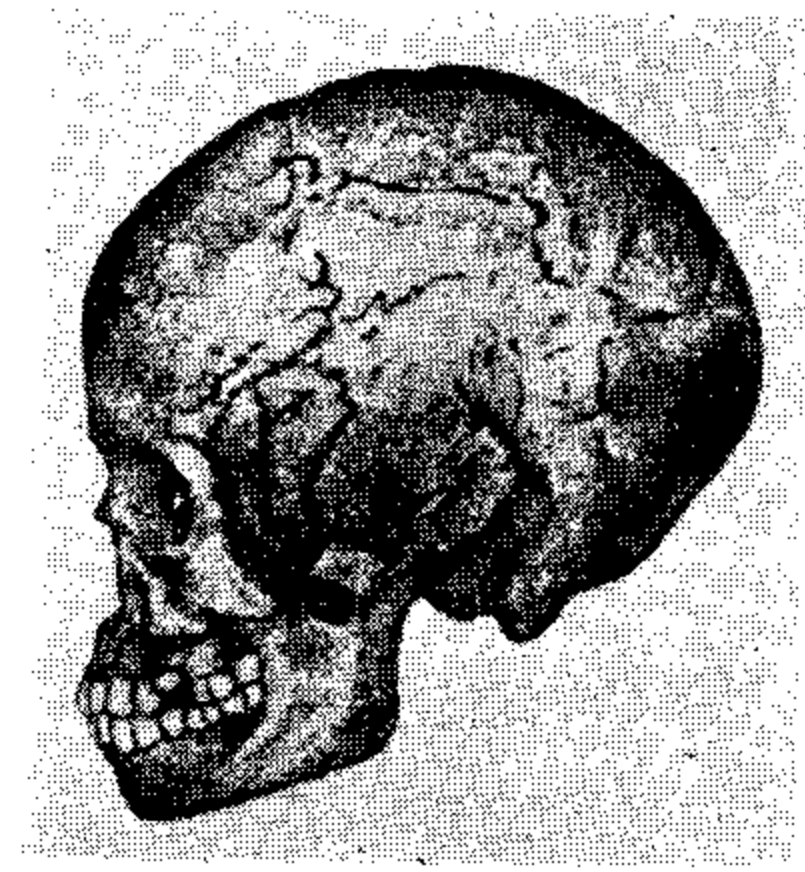
استرالیا نزدیک میکند .

چنین ترکیبی از خصوصیات نژادی نتیجه ارتباط نزدیک بعضی از گروه های نژاد بزرگ اروپائی و نژاد بزرگ آفریقائی - استرالیائی است ؛ این خصوصیات بوضوح نشان میدهند که گر چه نژادهای مذکور در مسیر تکامل

تاریخی - بود بخوبی شکل گرفته و مشخص شده اند ، با وجود این در تمام نواحی کاملاً از هم مجزا نگردیده اند . بعلاوه افزایش روز افزون جریان آمیزش نژاد ها این خصوصیات مختلط و مرکب را در نوع بشر افزایش میدهد .

در مسیر هزاران سال زندگی بشر ، در درون نژاد اروپائی ، تحت تأثیر شرایط طبیعی منطقه ای از قبیل آب و هوا و تحت تأثیر عوامل اجتماعی منطقه ای (افزایش جمعیت ، مهاجرت ، آمیزش قبایل با یکدیگر و غیره) ، گروه های متمایزی بوجود آمده اند . در این راه نژادهای کوچکتری شکل گرفته اند و تیپ های انسان شناسی مجزائی تشکیل گردیده اند . تمایز و تشکیل نژادهای کوچک با آمیزش آنها با یکدیگر توأم بود . بدین ترتیب جریان تشکیل نژادها با هستگی و تدریجی صورت میگرفت - جریانی که هرگز کاملاً و تا انتهای نمی شود . آمیزش تیپ های انسان شناسی شدت اختلافات را از بین برده ، سرعت بروز اختلافات را کم کرده و بین نژادهای کوچک اروپائی و گروه های حاصل از آمیزش آنها ارتباطی نزدیک برقرار میکند .

از اولین نژادهای کوچک اروپائی میتوان مردم مدیترانه را نام برد که با انسانهای ابتدائی تیپ کنونی ارتباط نزدیک دارند. طبیعتاً در اینجا انسان پوست ، چشم و موی تیره تری از انسان تیپ اروپائی جنوبی (مانند اعراب - به تابلوی رنگی ۷ رجوع شود) دارد ؛ این مردم در منطقه وسیعی از نواحی جنوبی اروپا و حتی در بعضی نواحی اروپای مرکزی ، شمال



ش ۴۴ - جمجمه يك گريمالدى جوان (باصفات سیاه)

سال ۱۹۰۶

آفریقا ، آسیای غربی ، آسیای مرکزی و قسمتهای شمالی هندوستان گسترده شده اند .

در دوران قبل از تاریخ ، این ناحیه محل سکونت مردم اواخر دوره پارینه سنگی از تیپ گریمالدی (ش ۴۴) ، کرومانیون و کومب کاپل Combe-Capelle بوده است با احتمال از میان این انسانها ، انسان کرومانیون بعد از انسان گریمالدی (سیاه) و کومب کاپل (انسان اریگناک Aurignac) تکامل یافته است . اسکلتهای انسانهای تیپ اروپائی متعلق به انتهای دوره پارینه سنگی که در نقاط گوناگون شمال آفریقا یافت شده اند به تیپ کرومانیون بیشتر نزدیکند. چنانکه قبلاً اشاره کرده ایم ، دو اسکلت مشابه کرومانیون در روسیه در Muzark-kobogrutto در کریمه و در دهکده کوزتیونکی Kostyonki کشف شده است .

این مسائل فقط ایده‌های عمومی از اجداد اروپائیان کنونی متعلق به دوره پارینه سنگی ، بخصوص اروپائیان منطقه مدیترانه به ما میدهد و هنوز کشف آثاری از نژادهای

کوچک اروپائی در این بقایای بدست آمده مشکل است. متخصصین، آثار برجسته‌ای از نژادهای کوچک اروپائی در اسکلت‌های متعلق به دوره نو سنگی یافته‌اند و این، چند گروه از تیپ‌های انسان شناسی نیز تشخیص داده‌اند، زیرا مجموعه‌ها رشد قابل ملاحظه‌ای در عرض داشته و گرد بوده‌اند (براک‌کی سفال).

اطلاعات انسان شناسی و دیرین شناسی نشان می‌دهد که نژاد اروپای شمالی بعلاوه دیرتر رسیدن اجدادشان به شمال اروپا - منطقه‌ای که در دوره یخبندان از یخ پوشیده شده بود - دیرتر شکل گرفته‌اند. قسمت‌های جنوبی اروپا در آن زمان یخ بندان نبود بطوریکه مردم توانستند سالها قبل از اینکه بشمال اروپا روند، در آنجا زندگی کرده و تکامل یابند.

در فاصله ۱۲ تا ۱۳ هزار سالی که اروپائیان بطرف شمال روانه شدند تغییرات قابل ملاحظه‌ای در ساختمان بدنیشان ایجاد گشت. جالب توجه‌ترین این تغییرات کاهش رنگ (Pigmentation) پوست، مو و چشمان

است که امروزه از خصوصیات تیپیک مردم شمال اروپا است. علل این تغییرات کاملاً روشن نیست، ولی احتمالاً آن‌ها مجبور شده‌اند در مقابل شرایط جدید درجه حرارت و آب و هوای سرد از خود عکس‌العمل نشان دهند.

باید خاطر نشان نمائیم که در نژاد بالتیک Aaltic خصوصیات نژادی آنطور که در نژادهای اروپائی جنوبی مستقر شده است نیست. مردم این نژاد بعنوان گروهی از تیپ‌های انسان شناسی با منشأ گوناگون محسوب میشوند که تحت شرایط خاص سرما و رطوبت هوا، رنگ دانه‌های بدنشان رو بکاهش گذاشته است (Depigmentation). در کنار نژادهای کوچک اروپای شمالی و جنوبی، تعداد گروه‌های انتقالی از تیپ‌های انسان شناسی وجود دارند. آنها محوطه وسیعی بینابین مناطقی که نژادهای کوچک اروپای شمالی و جنوبی سکونت دارند، اشغال کرده‌اند.

۷- نژاد بزرگ‌ساز

قسمت اعظم گروه‌های انسان‌هایی که در مناطق حاره زندگی میکنند متعلق به نژاد بزرگ حاره‌ای Equatorial یا

آفریقائی - استرالیائی هستند. این نژادها چنانکه قبلاً نیز اشاره کرده ایم بدو گروه مشخص آفریقائی یا نگر و نید Negria و استرالیائی یا اقیانوسیه‌ای Oceanic تقسیم میگردند (ش ۴۵).



ش - ۴۵ مردی از ملانزی -
جزیره سلیمان

با مقایسه مردم آفریقا و استرالیا، پی میبریم که صرف نظر از خصوصیات مشابه زیادی که این دو گروه با یکدیگر دارند، در بسیاری از خصوصیات نیز باهم متفاوتند. در درجه

اول، موی بدن آفریقائیان نمو کمی دارد و حتی در بسیاری از موارد اصلاً موئی در بدنشان وجود ندارد، در صورتی که ساکنین اصلی استرالیا - مردم ملانزی و پاپوانها Papuans - موی بدن فراوانی دارند. موی سر سیاهان بمراتب تابدارتر از موی سر مردم

ملانزی و پاپوانها است؛ کودکان آفریقائی هنگامی که متولد میشوند موی سر مواجی دارند و به تدریج که بزرگ میشوند مویشان فر فری تر میگردد. مردمان بالغ استرالیائی مانند کودکان استرالیائی دارای موی مؤاج هستند.

پیشانی سیاهان آفریقائی بعلت رشد و نمو قطعه پیشانی قائم (راست) است، در صورتی که پیشانی مردم اندونزی شیب کم و پیشانی ساکنین استرالیا شیب قابل ملاحظه‌ای دارد. قوس‌های ابروئی مردم استرالیا کاملاً برجسته و قوس‌های ابروئی سیاهان آفریقائی نیم برجسته است. سیاهان آفریقائی معمولاً بینی پهن دارند، در صورتی که بینی سیاهان استرالیائی مستقیم یا محدب است (بعضی از مردم ملانزی بینی مقعر دارند).

بدین ترتیب اختلاف بین سیاهان آفریقائی و استرالیائی اساساً مربوط به مو، قوس ابرو و شکل بینی است. در مقایسه با صفات مشترك وسیع بین دو گروه فوق این اختلافات زیاد مهم نیست. سیر تکاملی این دو گروه بعلت شرایط طبیعی کاملاً متفاوت و فاصله بسیار دوری که از هم داشته‌اند،

طبیعتاً نسبت بهم متفاوت بوده است.

با احتمال قوی، بنظر میرسد که در شروع مرحله آخر پارینه سنگی، گروه ابتدائی که تیپ‌های استرالیائی - آفریقائی از آن منشأ گرفته‌اند، در بعضی از نواحی جنوب آسیا، در هند و چین، هندوستان و حتی سرزمینهای غربی زندگی میکرده و بعداً مردم این گروه بدو شاخه شرقی و غربی تقسیم گردیده‌اند و ارتباط بین این دو شاخه قطع شده است.

اگر ما وجود يك چنین نژاد استوائی اولیه را در زمانی خیلی دور - ۵۰۰۰۰ سال قبل یا بیشتر - بپذیریم، تصور گسترش گروههای متمایز نژادی آسان میشود. این نژاد ابتدا بدو گروه تقسیم گردیده - گروه جنوب شرقی یا اقیانوسیه و گروه غربی - مردم گروه اخیر با يك مهاجرت طولانی، مدت‌ها بعد به جنوب غربی - آفریقا - رسیده‌اند.

این مهاجرت با تغییراتی در خصوصیات تیپیک نژادی آنها همراه بود: در سیاهان آفریقائی موهای موج به موهای فر فری تبدیل گردید، موهای بدن بتدریج از بین رفت، استخوان پیشانی مستقیم (قائم) شد، برجستگی قوس‌های

ابروئی کاهش یافت و در بعضی افراد بینی شکل مستقیم پیدا کرد. واضح است که این جریانی فوق‌العاده پیچیده است که ما هنوز قادر به مشخص کردن جزئیات آن نیستیم زیرا اطلاعات انسان‌شناسی و دیرین‌شناسی ضروری و کافی در اختیار نداریم.

باز تکرار میکنیم که شباهت خصوصیات نژادی گروه - های غربی (آفریقائی) و شرقی (استرالیائی) نژاد آفریقائی - استرالیائی مبدأ مشترك و خویشاوندی آنها را واضح مینماید. در تأیید تکامل مستقل جدای مردم سیاه آفریقا

از بومیان استرالیا، دو استدلال وجود دارد. اولین استدلال مبتنی بر فاصله زیاد بین سرزمینهای مسکونی سیاهان آفریقائی و استرالیائی است. با بخاطر آوردن این مسئله که نژاد حبشی **Ethiopian** ساکن مشرق آفریقا و نژاد در اویدی **Dravidians** و **Veddahs** ساکنین هندوستان (ش ۴۶ و تابلوی رنگی ۴) گروههایی هستند که از نظر انسان‌شناسی فوق‌العاده به یکدیگر نزدیکند، از ارزش استدلال فوق کاسته میشود.



ش ۴۶ - مرد (بالا) و زن (پائین) از قبیله وداه
Veddah گروه سیلانی - سوندا از نژاد استرالیائی)
 فاصله زیاد بین نژادهای آفریقائی و استرالیائی نمی تواند
 دلیل بر اختلاف منشأ پیدایش **Genetic** این دو گروه
 تیره رنگ نزدیک و مرتبط باشد.
 استدلال دوم در مورد ظهور مستقل سیاهان آفریقا
 مبتنی بر اسناد و منابع انسان شناسی - دیرین شناسی است ؛

این استدلال به آثار باستانی متعدد بقایای فسیل های انسان
 ابتدائی در قاره آفریقا استناد می کند و در این فسیل ها خصوصیات -
 از نژاد سیاه تشخیص می دهد.

قطعاتی از فسیل های انسان سیاه باستانی در همین اواخر
 کشف شده است . در منطقه نظامی **Asselar** در صحرای
 آفریقا، در رسوبات پلیستوسن **Pleistocene** در یک حفاری
 عمیق ، اسکلت کاملاً سنگی شده یک انسان از تیپ سیاه
 آفریقائی کشف گردید (ش ۴۷). این اسکلت متعلق به اواخر
 مرحله دوم دوره پارینه سنگی بود. با مطالعه اسکلت مذکور
 معلوم گردید که انسان **Asselar** قامتی با طول بیش از ۱۷۰
 سانتیمتر داشته است. حجم جمجمه اش در حدود ۱۵۰۰ سانتی
 متر مکعب و ضریب جمجمه اش برابر ۷۰/۹ بوده است
 (دولیکو سفال) .

کشف جالب توجه دیگری از جمجمه یک سیاه آفریقائی
 (نگروئید) نیز در سال ۱۹۳۹ در نزدیکی نائی و اشا - **Naiwa**
sha در آفریقای شرقی صورت گرفت. این اسکلت هنوز آنقدر
 قدیمی نیست تا بتوان آنرا بعنوان مرحله خاصی از تکامل

نژاد سیاه آفریقائی محسوب کرد. باوجود این در آن، خصوصیات از سیاهان آفریقائی کنونی مشاهده میگردد.

مدافعین نظریه چند مرکزی «Polycentrism» به دو اسکلت ابتدائی ترو قدیمی تری که در تپه بروکن Aroken در رودزیا و دریاچه نیارازا Niaraza در آفریقای شرقی کشف شده اند، توجه زیادی مبذول میدارند. اولین اسکلت در سال ۱۹۲۱ کشف شده است که هیچ شباهتی به اسکلت سیاهان ندارد و باید از جر که خارج شود. بعلاوه از نظر زمین شناسی تاریخ مطمئنی ندارد. این اسکلت مشابه اسکلت انسانهای نئاندرتال است؛ دارای قوس های ابروئی برجسته و قوی، پیشانی باشیب تند و برجستگی های قوی در سطح خارجی جمجمه میباشد. جمجمه ظرفیتی در حدود ۱۲۰۰ سانتی متر مکعب دارد.

طول قامت انسان بروکن هیل (تپه بروکن) از روی اندازه طول استخوان درشت نی اش در حدود ۱۸۰ سانتی متر بوده است. کشف انسان بروکن هیل نشان میدهد که احتمالاً گروهی از انسانهای بسیار قدیمی که از آسیا بطرف آفریقا طی طریق میگردانند، نتوانسته اند به تکامل خود ادامه

دهند و بدون بجا گذاشتن بازماندگانی از خود از بین رفته اند،

همچنین قطعات اسکلت کشف شده در سال ۱۹۳۵ در ساحل دریاچه نیارازا در آفریقای شرقی نیز فاقد خصوصیات نژاد سیاه است.

بدین ترتیب تا کنون جمجمه انسان نئاندرتالی با خصوصیات نژاد سیاه در قاره آفریقا کشف نشده است.

کشف جمجمه هائی از سیاهان متعلق به دوره دوم پارینه سنگی Uper-Paleolithic در شرق آسیا (در Olduvai) همچون مدرکی میتواند مؤید رخنه سیاهان اولیه Proto-Negroid از آسیا با آفریقا باشد. این سیاهان باستانی با صورت نسبتاً درازی مشخص میشوند و بگروه حبشی Ethiopian بیشتر از گروه های دیگر نزدیکند. موقعیت جغرافیائی این کشفیات نشان میدهد که مهاجرت سیاهان باستانی جنوب آسیا، آنها را از راه عربستان به سرزمین سومالی در آفریقا کشانیده است. دیگر از آثار احتمالی مهاجرت سیاهان آسیای جنوبی بطرف غرب، کشف چندین اسکلت

درغارهای شو کباه Sbukbah در کوه کرمل (در فلسطین) است. این اسکلتها متعلق به مردمی است که در دوره مزولیتک (از مراحل پارینه سنگی) میزیسته اند.

اسکلت انسان Asselar با در نظر گرفتن خصوصیات ساختمانیش گواه خویشاوندی نژاد سیاه شرقی و غربی است - اجتماعی که با خصوصیات مشترک سیاه آسیائی و آفریقائی در منطقه ای وسیع شامل شمال شرقی آفریقا، آسیای غربی، هندوستان و اندونزی تا استرالیا پراکنده اند. بهرحال اینها آثار مشخصی هستند که قبول خویشاوندی نژادهای آفریقائی و استرالیائی یا بعبارت دیگر خویشاوندی نژاد آفریقائی - استرالیائی را استحکام می بخشند.

یکی از خصوصیات منحصر بفرد نژاد استوائی وجود گروههای پیگمی در آن است. این تیپهای انسان شناسی کوتاه قد در نژادهای اروپائی و یا مغولی وجود ندارند. پیگمیهای آفریقائی به نگریلو Negrillos و پیگمیهای استرالیائی به نگریتو Negritos موسومند (هر دو لغت مشتقاند از کلمه نگر و بمعنی سیاه).



مطالعه منشأ پیگمیها هم از نظر تفهیم منشأ نژادها و هم از نظر مطالعه پیدایش انسان اهمیت بسزائی دارد.

در این مورد بر سر مسئله منشأ پیگمیها جدال دامنه داری بین دانشمندان انسان شناس پیشرو و انسان شناسان مرتجع وجود دارد. انسان شناسان مرتجع پیگمیها را در زمره قدیمی ترین نژادها « پست ترین نژادهای پست » و

ش ۴۷ جمجمه يك سیاه در صحرای آفریقا (۱۹۲۷)



ش ۴۸ جمجمه يك مرد بروکن هیل از شمال رودزیا

تقریباً از نژادی میسونی که محکوم به فنا است، بحساب می آورند.

این نقطه نظر مورد بررسی و تحلیل انسان شناسان شوروی قرار گرفته است، و محتوی غیر علمی و ماهیت ارتجاعی آن عیان گردیده است. گروههای پیکمی Pygmy شرقی و غربی، هر دو دارای تحرك حیاتی زیاد میباشند، هیچگونه علائمی از پستی نژادی در آنها نیست، و از نقطه نظر بیولوژیک مشابه تمام گروههای دیگر از تیپهای انسان شناسی هستند، آنها ظرفیت رشد فرهنگی سریع و عمیقی را دارا میباشند. انسان شناسان شوروی همچنین تئوری مکاتبی را که

پیکمیها را از اجداد اصلی انواع انسانی می پندارند، رد می کنند. انسانهای اولیه بلند قد تر از پیکمیها بوده اند (سینانتروپ قامتی بطول ۱۵۲ تا ۱۶۳ سانتی متر داشت و پیتک آنتروپ دارای قدی با ارتفاع ۱۷۰ سانتی متر بود). انسانهای نئاندرتال نیز بلندقدتر از پیکمیها بوده اند. آنها قامتی بطول ۱۶۰ سانتی متر داشته اند. بدین ترتیب پیکمیها از بقایای مراحل اول یا دوم تکامل بشری نیستند. از این

مسئله نتیجه می گیریم که کوتاهی و کوچکی اندام این مردم يك صفت ثانوی محدود و محلی است زیرا فقط در یکی از نژادهای بزرگ انسانی یافت شده است. بعبارت دیگر پیکمیها مانند مردمان بلندقد از اخلاف تیپهای انسان شناسی هستند که قامتی با طول متوسط داشته اند.

اکنون به بحث در باره خصوصیات نژاد نگریلو Negrillo* یا مردم آفریقای مرکزی یا پیکمیها خواهیم پرداخت. ارتفاع متوسط قامت يك نگریلو از ۱۵۰ سانتی متر تجاوز نمی کند. در بعضی قبایل طول قامت

* نگریلوها در منطقه مرکزی ناحیه استوایی آفریقا در جنگلهای متراکم استوایی زندگی می کنند. نگریلوهای شرقی (بامبوتی Bambuti) ناحیه Ituri را اشغال کرده اند، گروه مرکزی (باتوا Batua) در کنگو زندگی می کنند و گروه غربی (بابینگا Babinga) در کامرون و در منطقه ای که قبلاً قسمتی از آفریقای استوایی فرانسه French Equatorial Africa بوده، سکنی دارند.

يك مرد ۱۴۰ سانتی متر و بلندی يك زن ۱۳۰ و حتی ۱۲۵ سانتی متر است . هیچکدام از مردها ریش ندارند . در بعضی از قبایل موهای جنسی بدن نمو کم و در بعضی دیگر نمو بیشتری دارد . سر نسبتاً بزرگ است ، صورت کوتاه و گرد و کودی چشم عمیق میباشد . چشمانی قهوه‌ای و لبهای با ضخامت متوسط دارند ، بینی آنها پهن و پل بینی کوتاه یا متوسط است طول تنه با مقایسه با پاها بلند است ، استخوانهای دست ظریف اند (Gracile) . بطور کلی نگریلوها با همسایگان سیاه خود تشابه نزدیکی دارند؛ رنگ پوست آنها معمولاً تیره است، موهای فر فری، بینی پهن و پیشانی محدب دارند.

اکنون اجازه دهید به صفات خاص مردم نگریتو Negritos که در کینه جدید و جزائر دیگر این نواحی زندگی می کنند، نظری بیافکنیم.

یکدسته از مردم نگریتوی کینه جدید شباهت زیادی بمردم ملانزی (از جمله مردم نئو کالدونیا New Caledonia) دارند. طول قامت آنها ۱۵۰-۱۵۲ سانتی متر است . گروه دیگری از مردم نگریتو به پاپوانها Papuans شبیه اند

ولی بینی پهن تری دارند؛ و بعلاوه مزوسفال هستند، در صورتی که پاپوانها دولیکوسفال میباشند . این نگریتوها قدی کوتاهتر، بکوتاهی ۱۴۴ سانتی متر، دارند و ممکن است آنها را يك نوع محلی از گروه پاپوانها دانست.

گروههای دیگری از تیپهای انسان شناسی نژاد استرالیا ئی نیز وجود دارند که خصوصیات مشابهی بانگریتوها دارند از جمله گروهی از ساکنین لوزون Luzon فیلیپین (Acta, Andaman Islanders) و گروهی از ساکنین پنین سولا Peninsula را میتوان نام برد . گروهی از مکاتب، تمام نگریتوها را در یکدسته از تیپهای انسان شناسی قرار میدهند. معذالك این گروهها را بعات دارا بودن منشأ مختلف و محل مسکونی دور و جدا از یکدیگر، بسختی میتوان جزو يك گروه محسوب کرد.

این مسئله که گروه Semoas در هندو چین با قامتی بطول متوسط ۱۴۵ سانتی متر ، خصوصیات نژادی فوق العاده نزدیکی به گروه ودهاه Veddahs دارند ، مورد تأیید است. مردم Veddah بینی پهن، پوست قهوه‌ای

تیره، یا زرد قهوه‌ای و موهای بلند موافق دارند.
 این عقیده که نگرینوهای کینه جدید از تکامل مردم
 ملائزی ناشی گردیده‌اند، بخوبی با ثبات رسیده است. بالاخره
 حقیقت نشان میده که پیگم‌های تاپریوی کینه جدید
Taprio Pygmies باقیله **Arup** اروپ که در شمال
 جزیره زندگی میکنند و طول متوسط قدشان ۱۶۰ سانتی متر
 است، ارتباط نزدیک دارند. انتقال از یک گروه به گروه
 دیگر جالب توجه است. بنظر میرسد که سایر قبایل قد کوتاه
 نیز از اخلاف قبایل همسایه هستند و یا حاصل جهش- (**Muta-
 tion**) بقایای گروه‌هایی هستند که در زمانهای ابتدائی از
 هندوچین یا چین از طریق جزائر مجاور- **Aachipelago**
Malay به طرف جنوب شرقی مهاجرت کرده و بتدریج در
 سر راه خود متوقف شده و سکونت اختیار کرده‌اند، و بوسیله
 کوه‌ها و جنگل‌ها از هم مجزا شده‌اند.

محل سکونت نگریتو و نگریلو در حدود ۱۰۰۰ تا ۱۵۰۰۰
 کیلومتر از یکدیگر فاصله دارد. اگر ما این تئوری را که معتقد
 است نگریلوها و نگریتوها از یک نژاد کوتاه قد ساکن قسمت

میانی جنوب آسیا منشأ گرفتند بپذیریم چگونه میتوانیم
 انتشار آنها را در یک چنین سرزمین وسیعی توضیح دهیم؟ چگونه
 پیگمی‌های اولیه **Proto.p.** توانستند بجنوب شرقی و
 جنوب غربی مهاجرت نمایند؟ با در نظر گرفتن این حقیقت
 که تا کنون هیچ اثری از فسیل‌های مردم کوتاه قد در جنوب
 آسیا کشف نشده است، یک چنین تصویری غیر واقعی است.
 در آفریقا بوشمن‌ها **Bushmen** با قامت کوتاه خود
 به پیگمی‌ها شباهتی نزدیک دارند؛ (ش ۳۹) آنها مردم جنوب
 آفریقا یا تیپ بوشمن را می‌سازند. فقط چند هزار نفر از این
 نژاد کوتاه قد (بطول متوسط ۱۵۲-۱۵۵ سانتی متر) که تقریباً
 منقرض شده است، در دورترین نقاط جلگه‌های خشک **Kalahari**
Numib و غرب آن دریایان **Orange** و **Kunene** باقی مانده‌اند.
 مردم بوشمن صرف نظر از قامت کوتاه‌شان خصوصیات
 مشابه دیگری با پیگمی‌ها دارند. این خصوصیات
 عبارتند از: پاهای نسبتاً کوتاه (در مقایسه با تنه)، سر نسبتاً
 بزرگ، صورت پهن و خیلی کوتاه، پیشانی صاف و کوتاه،

رشد کم قوس‌های ابروئی، برجستگی استخوانهای گونه، بینی با پل کوتاه و پره‌های پهن و رشد ناچیز چانه.

صفات خاص دیگر بوشمن‌ها عبارتست از: پوست متمایل به زرد (در زن‌ها روشن‌تر از مرد‌ها) و پوست صورت چین خورده. موهای سر مشکی است و فر فری‌تر از موی سر سیاهان آفریقائی میباشد.

در صورت و بدن تقریباً موجود ندارد؛ چشم‌ها قهوه‌ای رنگ



ش ۴۹ - پسر و مردی از قبیله بوشمن (گروه آفریقائی شمالی از نژاد سیاه)

هستند و چین‌های پلک فوقانی و تحتانی هر دو بخوبی نمو کرده‌اند ولی اپی کانتوس Epicanthus معمولاً وجود ندارد. لب‌ها

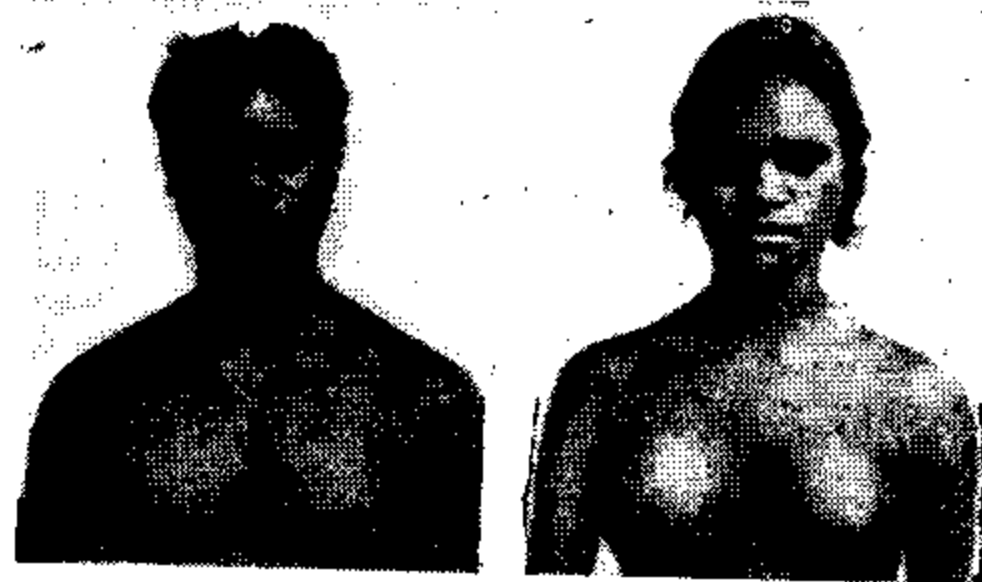
ضخیم‌اند و لب فوقانی برجسته است، لوبولهای گوش به پوست سر چسبیده‌اند و آزاد نیستند.

گرچه بوشمن‌ها خویشاوندی نزدیک با مغول‌ها ندارند، ولی رنگ پوست و چین‌های پلک و صورت نسبتاً پهنشان شبیه مغول‌ها است. چین پلک‌های یک بوشمن از لحاظ ساختمانی با چین پلک یک مغولی فرق دارد. این شباهت کاملاً ظاهری است و بدون شك مربوط به شرایط یکسان محیط زندگی آنهاست.

قسمت اعظم خصوصیات نژادی بوشمن‌ها آنها را به مردم سودان (سیاهان نمونه آفریقا) مربوط می‌کند؛ بوشمن‌ها پوستی روشن‌تر و قدی کوتاه‌تر از سودانی‌ها دارند. ذخیره نسج چربی در ناحیه سرین (کفل) بوشمن‌ها Steatopygia، این عقیده را که آنها از منشأ نژاد سیاه هستند رد نمی‌کند زیرا این خصوصیت در بعضی از تیپ‌های انسان شناسی نژاد سیاه از جمله در میان قبایل سومالی Somali peninsula نیز یافت میشود. استاتوپپیژی Steatopygi در قبایل هوتنتوتس Hottentots، همسایگان

بوشمن ها بمیزان زیادی رشد یافته است .

اطلاعات دیرین شناسی - انسان شناسی نیز خویشاوندی بین بوشمن ها و نژاد های افریقائی - استرالیائی را تأیید می کند . جمجمه ای که در غار فلات Cape Flats (نزدیک Cape Town) در سال ۱۹۲۹ از زیر خاک خارج گردید ، جمجمه ای است - دلیکوسفال (دراز) بایک پیشانی شیب دار و قوسهای ابروئی برجسته و بینی پهن که طول قامت



ش ۵۰ پسر و دختر استرالیائی از Queen Sland (گروه استرالیائی از نژاد استرالیائی)

صاحب آن در حدود ۱۶۸ سانتی متر تخمین زده شده است.

بنابراین تیپ مردم بوشمن بدون شك تیبی از نژاد سیاه آفریقائی است . بوشمن ها ممکن است تا حدودی در ارتباط با سایر گروهها نباشند ولی این تنها دلیل محکمی است که نشان می دهد ارتباط فیلوژنتیک گروهها (شجره انسانی) همیشه با تظاهرات و صفات خارجی خالص نشان داده نمیشود .

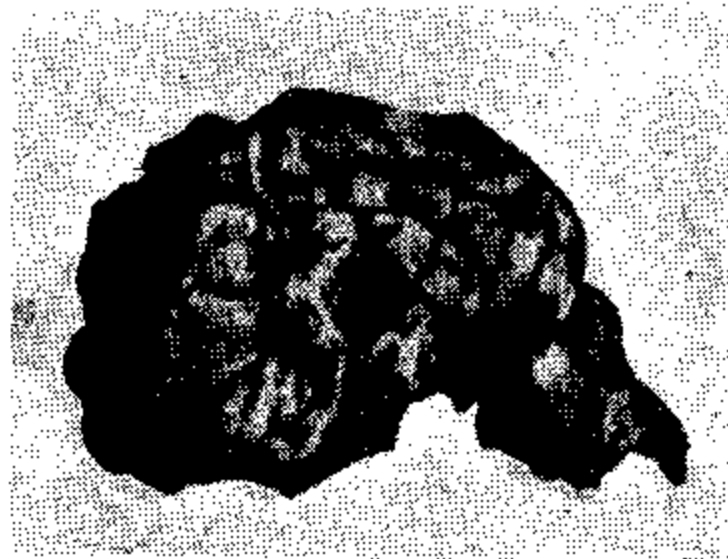
باید بخاطر سپرد که از میان تیبهای گوناگون انسان شناسی که نژاد استرالیائی را میسازند ، مردم استرالیا مشخص ترین آنها هستند . ساکنین اصلی استرالیا در زمانی بسیار طولانی تحت شرایط خاص جغرافیائی ، بدون ارتباط با سایر نقاط در يك قاره کوچک ، دور از سرزمینهای اصلی آسیا بتکامل خود ادامه داده اند . خصوصیات نژادی ساکنین اصلی استرالیا بطور کلی نشان میدهد که آنها با سیاهان آفریقا خویشاوندی نزدیک دارند ، اگر چه موهای موج ، صورت بزرگ ، رشد زیاد موهای بدن و بعضی از خصوصیات دیگرشان این فکر را بوجود می آورد که ممکن است خویشاوندی دور با تیبهای اروپائی داشته باشند ، ولی

صحیح تر است بپذیریم که این خصوصیات بلاواسطه و بدون خویشاوندی نزدیک با اروپائیان رشد نموده اند. در این مورد نومومی بدن گروه اینو Kuril islander Ainu را میتوان مثال زد.

ساکنین استرالیا با سایر گروههای نژاد استرالیا در ارتباط میباشند (ش ۵۰) آنها با بعضی از مردم ملاتزی از جمله نئو کالدونیائی ها New-Caledoniens که رشد موهای بدنشان زیاد است و موهای سرشان تا حدودی مواج میباشد، از همه بیشتر شباهت دارند (رجوع شود به تابلوی رنگی III) عدم ای از گروههای منسوب به ساکنین استرالیا ممکن است ساکنین شمال غربی باشند. در سرزمینهای دور مانند هندوستان و سیلان مردم ودا Veddahs و دراویدین ها Dravidians که از نظر تیپهای انسان شناسی شبیه به استرالیا ئی ها هستند مسکن دارند، این نکته جالب توجه است که دراویدین ها صفات مشترک زیادی با گروههای نژاد اروپائی دارند. بنا بر این نه تنها بین نژاد اروپائی و سیاهان افریقائی بلکه بین اروپائیان و نژاد استرالیا ئی حلقه

خویشاوندی بسیار قدیمی وجود دارد.

احتمالاً گروههای نزدیک به تیپ ودا، در سیلان در جنوب شرقی آسیا، در اواخر دوران یخ بندان شکل گرفته اند. این نظر با کشف بقایای استخوانی در هندوچین و اندونزی، بشدت تأیید میگردد.



در سال

۱۹۳۶ در شمال

هند و چین

جمجمه ای

متعلق بر سوبات

مزولیتیک

Mesolithie

ش ۵۱ - جمجمه ای از Talgai

در استرالیا (۱۹۲۴)

بدست آمد.

همچنین در شمال

لائوس جمجمه یک زن همراه با یک اسکلت متعلق به ۵۰۰۰ سال پیش کشف گردید. این جمجمه تر کیب عجیبی است از خصوصیات هر سه نژاد بزرگ، ولی خصوصیات نژاد

استرالیائی و مغوییهای شمالی در آن بر جسته تر است .
 گوشه جنوب شرقی قاره آسیا مناسب ترین مسکن
 برای گروههای هر دو نژاد استرالیائی و مغولی بوده است .
 با احتمال قوی اجداد استرالیائیها در مرحله دوم پارینه سنگی
 از هندوچین از راه جزائر Ceran و Woluca و کینه



ش ۵۴ - دوزن تاسمانی
 (گروه ملانزیائی از نژاد استرالیائی)

جدید به شهر پنین سولا Peningla در استرالیا رسیده اند
 و یا ممکن است از مسیر جنوبی تری از جاوه ، سلبنز
 Celebe و تیمور Timor به سواحل جنوب غربی این

قاره رسیده باشند .
 همچنین که آنها مناطق حاصلخیز شرق استرالیا نفوذ
 می کردند ، با احتمال با مردم تاسمانی Tasmanian
 برخوردند . تاسمانیائیها جلوتر با استرالیا آمده بودند و عده ای
 از آنها قبلاً با عبور از تنگه باس Bass به تاسمانی رسیده
 بودند .

این نظر با کشف چند فسیل با شدت بیشتری تأیید
 می گردد کشف جمجمه ای از يك جوان ۱۴ تا ۱۶ ساله از
 تالگای Talgai (ش ۵۱) و جمجمه يك مرد بالغ در
 کوهونا Kohuna از این نمونه است . این جمجمه ها
 از نظر زمین شناسی متعلق با اواخر دوران یخ بندان میباشند
 آنها نه تنها از نظر شکل بلکه همچنین از نظر ظرفیت
 (بطور متوسط ۱۳۰۰ سانتی متر مکعب) شبیه جمجمه
 استرالیائیها هستند .

جمجمه کاملتری از يك انسان بالغ در Keilor
 کشف شد . از نظر زمین شناسی این جمجمه نیز متعلق
 بدوران یخ بندان و همزمان با آخرین یخ بندان است .

شکل و ظرفیت زیاد این جمجمه (۱۵۰۰ سانتی متر مکعب) با دو اسکلت قبلی تفاوت زیادی دارد، این جمجمه شباهت زیادتری به جمجمه های واجاك Wadjak که در سال ۱۸۹۰ توسط دانشمند هلندی دوبوا Eugene Dubois (که بعداً پیتک آتروپ را کشف کرد) کشف شد دارد و جمجمه مذکور حجمی بظرفیت ۱۶۵۰ سانتی متر مکعب داشتند. جمجمه واجاك Wadjak متعلق با جداد مردم تاسمانی میباشد و این تئوری را که نژاد استرالیائی (اقیانوسیه ای) در زمانهای خیلی دور به استرالیا آمده اند، بوضوح ثابت میکند (موضوع مذکور همچنین با این حقیقت که استرالیائی ها به کناره های جنوب شرقی این قاره خیلی زودتر از سایر سواحل رسیده اند، توأم است).

گروه تاسمانی از گروه استرالیائی کم اهمیت تر نیست. متأسفانه امروزه حتی يك تاسمانیائی زنده باقی نمانده است. هنگام کشف سرزمین تاسمانی، این گروه جمعیتی برابر ۱۵ هزار نفر داشت (ش ۵۲). آخرین افراد تاسمانی بوسیله انگلیسی ها به جزیره فلیندر F linders منتقل شدند و در

همانجا نیز از بین رفتند؛ آخرین نفر آنها در سال ۱۸۷۶ مرد. امروزه معلوم گردیده است که گروه دیگری از مردم تاسمانی به جزیره دیگری رسیده اند و آخرین نفر آنها کمی



ش ۵۳ - حاصل ازدواج يك مرد اروپائی با يك زن از تاسمانی

دیرتر در سال ۱۸۹۳، از بین رفته است. تعداد زیادی از مردمان تاسمانی نیز به استرالیا منتقل گردیدند و در آنجا با ساکنین

اصلی استرالیا و اروپائیان مقیم استرالیا در آمیختند (ش ۵۳) امروزه ، تیب انسان شناسی تاسمانی ، از روی شرح حالها ، عکسها و مجسمهها ، جمجمه و سایر آثار دیگر شناخته میشود موی سرفرفری ، صورت خیلی کوتاه و چشمها فرورفته بوده است . قطر عرضی چشمها زیاد نبوده و چین بین بینی و لب فوقانی بعلت سطح زیاد و برجستگی پوست لب فوقانی کاملاً محسوس بوده است . این صفات از خصوصیات مردم تاسمانی است . با وجود اینکه سقف جمجمه آنها زیاد مرتفع نیست ، ولی ظرفیت آن بطور متوسط ۱۴۰۰ سانتی متر مکعب است . صفات ذکر شده در بالا کافیهست تا بدمانشان دهد مردم تاسمانی با ساکنین استرالیا تفاوت زیادی دارند .

مردم تاسمانی زمانی بسیار دور ، خیلی زودتر از استرالیا تیبها در طول سواحل شرقی که زمینهای حاصلخیزی دارد ، با استرالیا قدم گذاشتند و عاقبت با عبور از تنگه به تاسمانی *Tasmania* رسیدند و برای هزاران سال جدا از سایر گروهها زندگی کردند . در حالی که آن دسته که در سرزمین اصلی باقی ماندند کم و بیش با استرالیا تیبها

در آمیختند . بهر جهت مردم تاسمانی از قدیمی ترین ساکنین اقیانوسیه میباشند .

عدهای عقیده دارند که مردم تیب اینو *Ainu* یا کوریل *Kuril* نیز به نژاد استرالیائی تعلق دارند (به تابلوی رنگی VII رجوع شود) . مردم این گروه کوچک که با جمعیت چند هزار نفری خود اکنون در ژاپون زندگی میکنند موجب بروز گفتگوهای زیادی بین متخصصین شده اند . عدهای از انسان شناسان برای خصوصیات نژاد مغولی موجود در مردم *Ainu* از قبیل پوست زرد روشن ، وجود اپی - کانتوس در اکثر آنها ، صورت نسبتاً پهن و برجسته *Mesocnathous* ، ونمو ناچیز حفره های کانین *Canine* اهمیت زیادی قائل هستند .

دیگران بر روی شباهت این گروه با ساکنین اصلی استرالیا - نمو زیاد موی سرواندامها ، پیشانی شیب دار ، بینی پهن و لبان کلفت - پافشاری میکنند .

بهر حال ، با در نظر گرفتن تمام اظهار نظرها ، مسلم شده است که گروه *Ainu* به نژاد اروپائی تعلق ندارد -

گرچه گروهی مایلند خصوصیات نژاد اروپائی را حتی در مردم پلی‌نزی و سایر گروهها، بدون در دست داشتن دلائل کافی، نشان دهند. انسان شناسان شوروی با در نظر گرفتن خصوصیات گوناگون بدنی گروه AINU و بررسی زبان و فرهنگ و محل قبلی سکونت و مهاجرت آنها بجنوب، این گروه را از منشا نژاد استرالیائی میدانند که در نتیجه آمیزش با مغولیهای جنوب شرقی و جنوب آسیا صفات جدیدی کسب کرده‌اند.

نژاد بزرگ مغولی

بطوریکه قبلاً اشاره شد، مسکن اصلی نژاد مغولی نیمه شرقی آسیا بوده است. این منطقه از مناطق دیگر جدا نبود. مغولیا با سایر نژادها؛ یعنی اروپائیان و سیاهان از طریق گذرگاه کوهها، دره‌ها و صحاری در ارتباط بودند. اگر چه این ارتباط بمیزان وسیع عملی نمیشد. این موضوع هم در مورد مغولیهای صادق بود که در مرکز آسیا بودند و هم در مورد آنها که در قسمت جنوبی میزیستند.

با اتکاء به این مسئله میتوان گفت مغولیا تدریجاً از جنوب و جنوب شرقی آسیا بمناطق شمال شرقی نفوذ کرده‌اند. این نظریه با مشاهده تشابهات بسیار نزدیک بین مغولیا و استرالیائیها با اروپائیان تأیید میگردد. بدین ترتیب تشکیل نژاد مغولی در شمال آسیا و جنوب سبیری باید متعاقب دوران یخبندان و پاك شدن این مناطق ازیخ باشد.

مشخصات نژادی مغولیهای اولیه Protomongoloid

چه بوده است؟ آیا رنگ زرد مایل بقهوه‌ای پوست افراد این نژاد نتیجه از بین رفتن رنگ دانه‌های فراوان اجداد تیره رنگ ترشان بوده که در مناطق جنوبی‌تر میزیسته‌اند؟ جواب سؤال دوم محتملاً مثبت است. شاید مغولی‌های اولیه خصوصیات مغولیهای امروزی را نداشته‌اند و بعضی از مشخصات صورت، بینی و چشم مغولیهای جدید بعداً شکل گرفته است. بعضی از خصائص مانند رشد فوق‌العاده کوندها همراه با ضخیم بودن نسج چربی زیر جلدی بطور موضعی، افقی نبودن چشمها بطور کامل، بالانتر بودن زاویه خارجی چشم از زاویه داخلی آن و وجود اپی کاتوس

Epicanthus در کلیه گروه‌های این نژاد مشخص نیست. مثلاً اپی کانتوس، فقط در چند درصد افراد نژاد مغولی مشاهده میشود و در کت‌ها Kets که در مناطق ینی‌سی Yenissei مسکن دارند و بومیان آمریکا خیلی نادر است.

شاید بسیاری از خصایص پیچیده مغولها که تحت شرایط زندگی در صحرا بوجود آمده يك سازش تدافعی Defensive adaptation با طبیعت باشد. این نظریه از طرف س. ا. سمیونف S. A. Semyonov بیان شده است. باریک و طویل بودن شکاف چشم (که نتیجه رشد فوق‌العاده چین پلك فوقانی و ایجاد اپی کانتوسی است) بطوریکه سمیونف شرح میدهد يك شکل سازش مغولها با آب و هوای این نواحی است.

فعالیت دوره‌ای، مناطق بیابانی، گرد و غبار و عوامل طبیعی دیگریش از چندین هزار سال روی بدن انسان‌ها اثر کرده‌اند. باینها، عامل دیگری نیز باید اضافه کرد و آن اینکه در طول زمستان طولانی این مناطق از برف پوشیده

میشوند و انعکاس نور خورشید از طریق برف (Albedo) در ساختمان چشم انسان رلی موثر دارد.

واکنش دفاعی انسان تحت این شرایط ایجاد محافظت بیشتر از چشمهاست. این تنها در مورد مغولها نیست بلکه در مورد سیاهان (بوشمن‌ها) که در بیابان‌ها و صحاری آفریقای جنوبی



ش ۵۴ - کت Ket

مسکن دارند نیز مشاهده گروه سیبری از نژاد مغولی شمالی میگردد.

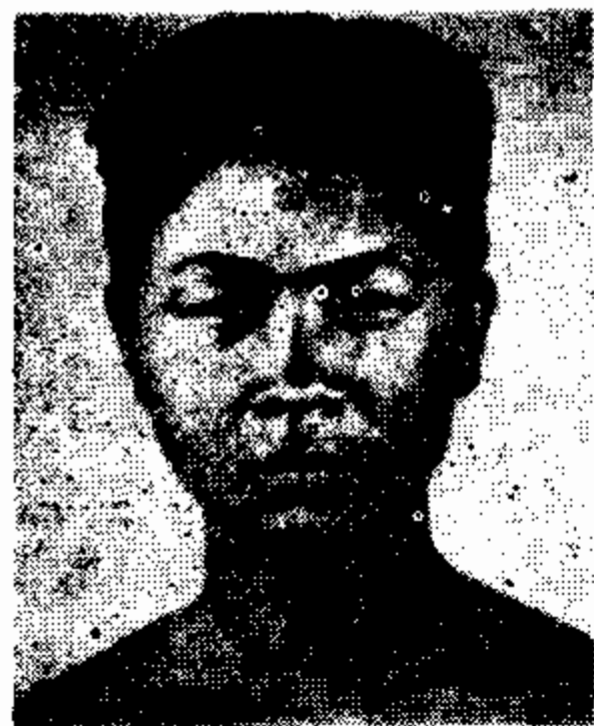
در مرکز قاره آسیا، گروه شمالی یا قاره‌ای نژاد مغولی تکامل یافت که امروز در مرکز آسیا و سیبری پراکنده‌اند (ش ۵۴ و ۵۵). مردم این گروه از نقطه نظر انسان‌شناسی کاملاً متفاوتند و حتی گروه‌هایی در میان آنها

موجودند که حد
 واسط نژاد مغولی و
 اروپائی میباشند. مانند
 اوانکها Evenks
 (رجوع شود بتابلوی
 رنگی VIII) که
 حاصل آمیزش گروه
 مذکور با اروپائیان
 هستند.



گروه آسیای
 شرقی (چینیها
 منچوریها، کره ایها
 و غیره) و گروه آرکتیک (چوکچیها و اسکیموها)
 گروههای بین مغولیهای شمالی و مغولیهای جنوبی هستند
 شاید مغولیهای جنوبی یا نژاد Pacific (ش ۵۶ و تابلوی
 رنگی VIII - Malay) که بیشتر در اندونزی، هندو
 چین، کره، ژاپن و قسمتی از جنوب چین پراکنده اند

نتیجه آمیزش مغولها با استرالیائیها باشند. بعضی از انسان شناسان



قربت میان این گروه
 و گروه سیلان-ساندا
 Ceylon-sunda
 (ش ۵۷) را که پوست
 تیره تر، بینی پهن و لب
 کلفت دارند متذکر
 شده اند.

در ایجاد پولی تزیائی-
 ها که ظاهراً شباهت
 زیادی به گروه

ش ۵۶ - يك چینی جوان
 (گروه آسیای جنوبی از نژاد
 مغولی جنوبی)
 مغولیهای جنوبی دارند، در واقع اجداد مغولها و
 استرالیائیها شرکت داشته اند. تشابه میان مرد م پولینزی
 مغولیهای جنوبی چنین است: موهای مستقیم و سیاه در سر،
 رشد ناچیز موهای بدن، پوست زرد زیتونی، صورت پهن
 و مرتفع که تا حدی صاف شده است.

تشابه مرد م پولینزی استرالیائیها بدین قرار است:

بینی پهن لب‌های کلفت و پروگناتیسم خفیف. این فرضیه که بولی تزیاتی‌ها با اروپائی‌ها خویشی دارند، کاملاً بی پایه و اساس است. عقیده بر این است که اجداد بومیان آمریکا در حدود ۲۵ هزار سال پیش ابتدا به آمریکای شمالی و بعد به آمریکای جنوبی مهاجرت کرده‌اند. شاید این گروه از طریق تنگه برینگ Bertng به این مهاجرت اقدام نموده‌اند. این تنگه هنگامی قابل عبور شد که یخچال‌های طبیعی تدریجاً از بین میرفت و قبل از آن قاره آمریکا کاملاً خالی از جمعیت بود و فقط تعداد بسیار کمی در دوران یخبندان از طریق شمال شرقی آسیا (و بعقیده بعضی از مکاتب از طریق شمال غربی اروپا) به آمریکا هجرت کرده بودند. بعد از دوران یخبندان تدریجاً این معبر غیر قابل عبور شد و مغول‌هایی که مهاجرت کرده بودند از سایر مردم دنیا جدا ماندند.

سرخ پوستان آمریکائی تدریجاً در تمام قاره آمریکا پراکنده شده و از تأثیر دنیای قدیم بعلت جدائی، مصون

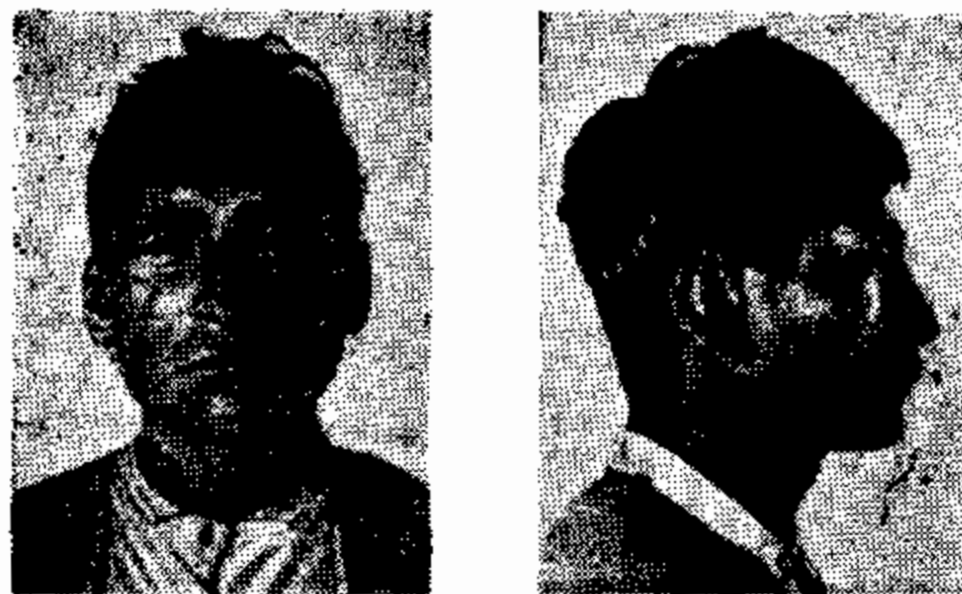
* در این کتاب منظور از بومیان آمریکا ساکنین اولیه آمریکا است که اصطلاحاً به «سرخپوستان» نیز موسومند.



ش ۵۷ - مردی از قبیله Kubu در اندونزی

ماندند. آنها با چرخ، گاو آهن و نگهداری حیوانات و سوار کاری آشنائی نداشتند و با وجود این، در قاره آمریکا تدریجاً تمدن‌هایی مانند پرو، مکریکو و یوکاتان Ynkatan را بوجود آوردند.

مغول‌های آمریکائی با کدام یک از نژادهای مغولی دیگر (شمالی یا جنوبی) قرابت دارند؟ برای فهم بهتر، ابتدا لازم است خصوصیات انسان شناسی آنها را در نظر بگیریم.



ش ۵۸ - يك بومی مکزیکي (Aztec)
(گروه آمریکائی مرکزی از نژاد مغولی آمریکایی)

اکثر بومیان (ش ۵۸ و تابلوی رنگی AIII) موهای محکم ، مستقیم و سیاه دارند . موهای نقاط دیگر بدن رشد کافی نکرده است . چشمها قهوه‌ای رنگ پوست زرد مایل به قهوه‌ای ، صورت پهن و پیشانی مستقیم با شیب کم و شکاف میان پلکها وسیع میباشد . اپی کانتوس ندرتاً و آنهم فقط در نزد مردها مشاهده میگردد . بینی دارای پلی برجسته و ندرتاً مستقیم میباشد . قاعده بینی بطور متوسط پهن است . اندازه لبها متوسط و گاهی کلفت است . برجستگی و پیش آمدگی فك ناچیز میباشد . پاها نسبت به بدن طول

کوتاه یا متوسطی دارند (Brachymorphus یا Mesomorphus) . همچنین شکل سراز وضع دولیکو سفال تا براکی سفال تغییر میکند . تغییرات قابل ملاحظه‌ای در سایر خصوصیات این نژاد نیز مشاهده میشود . مثلاً در میان قبیله سیرینو Sirino که در آمریکای جنوبی مسکن دارند ، افرادی با موهای مجعد ، بدن پرمو ، پوست تیره و بینی پهن مشاهده گردیده‌اند . این تغییرات قابل ملاحظه رامیتوان با ترکیب و آمیزش میان نژادها و قبایل و همچنین با تکامل آنها تحت شرایط طبیعی توجیه کرد (هندوها از آلاسکا در شمال تا تیرا دلفواگو Tierra del fuago در جنوب پراکنده‌اند .

محملاً هندوها قبل از دوره مزولیتیک Mesolithic به آمریکا رسیده‌اند . در آن زمان نژاد مغولی اولیه (Proto-Mongoloid) که نژاد مغولی آمریکائی از آن منشأ گرفته است ، شاید خصوصیات تکامل یافته فعلی را که مغولهای مرکز آسیا دارا میباشند ، نداشته است . در يك مدت نسبتاً کوتاه ، بعد از دوره مزولیتیک ، که شرایط

طبیعی محیط کم و بیش ثابت و پایدار بود، هنوز بومیان



ش ۵۹ - يك مرد بومی اهل
Rio Pirai در شرق بولیوی
(گروه پاتوگونیا از نژاد
مغولی امریکائی)

خصوصیات انسان
شناسی دیرین خود را
از دست نداده و
مشخصات فعلی نژاد
مغولی را کسب نکرده
بودند.

موهای مجعد
بعضی از بومیان آنها
را به نژاد مغولی جنوبی
نزدیکتر میکنند
(ش ۵۹)، گزارشات
دیگری نیز در جهت
تحکیم این مسئله وجود

رازد. بعضی از انسان شناسان روسی (ن. ن. چنو
کساروف) معتقدند که نژاد مغولی امریکائی حاصل آمیزش
چند نژاد میباشد و در این آمیزش نژاد مغولی شمالی

و جنوبی سهم بسزا دارند. شاید سهم نژاد مغولی جنوبی
در تشکیل نژاد مغولی امریکائی خیلی زیادتر است چه در
آنها خصوصیات مغولهای جنوبی را بیشتر می بینیم. اگر
از خصوصیات تیپ استرالیاائی موجود در پولی تزیائی ها
صرف نظر کنیم میتوانیم گروه مذکور را با بومیان آمریکا
مقایسه نمائیم. بهمین دلیل است که بعضی از مکاتب در
سیمای این دو گروه خصایص نژاد اروپائی را جستجو
میکنند. آیا ممکن نیست این تشابه خصوصیات مدیون
آن باشد که این دو گروه از يك گروه واحدی منشأ
گرفته اند؟

با علم باینکه شرایط طبیعی متفاوت و متغیر دنیای
جدید در تکامل خصایص نژادی مؤثر بوده است، اکنون
میتوان میان بومیان منطقه حاره Sub-Tropical و
بومیان منطقه معتدله شمالی و جنوبی فرق گذاشت.

بعضی از خصائص بومیان منطقه حاره در بومیان
منطقه معتدله شناخته شده است. مثلاً در بسیاری از بومیان
(هندوها) برزیل و بولیوی پوست تیره رنگ تر و رشد

موهای سطح بدن بیشتر است. و بطور کلی شکل ظاهری آنها با هندوهای شمال آمریکا یا پاتاگونی ها Patagonia متفاوت میباشد و استخوان بندی شان ظریفتر از آنها است. اختلاف بین گروههای مذکور این فکر را که، آنها طی زمانی طولانی و تحت شرایط مختلف منطقه حاره و معتدله - شکل گرفته اند، تقویت میکند.

تقسیم نژاد مغولی به گروههای کوچکتر، آنها تحت شرایط طبیعی، مشابه تقسیم بندی نژاد اروپائی است. گروهی بعزت مهاجرت بمناطق شمالی و سردسیر رنگ دانه های شان کاهش یافته Depigmentation و صاحب پوستی روشن تر شده اند.

فصل چهارم

نژاد و نژاد پرستی

۱- اساس تئوری نژاد پرستی

نژادهای امروزی انسان منشأ و ریشه واحدی دارند و از نقطه نظر علمی تحت نوع های (Sub - species) نوع بشر میباشد. جریان تکامل هیچ نژادی از لحاظ جسانی برتر یا پست تر از دیگری قرار نگرفته است. یکسان بودن مبدأ و ریشه نژادهای امروزی نه تنها برای تشابه خصوصیات بدنی ظاهری، بلکه برای یکسان بودن مشخصات ظریفتر آنها دلیلی کافی میباشد. وقتی افراد نژادهای مختلف را از این نقطه نظر نگاه میکنیم فقط تعدادی اختلاف کوچک نژادی آنها را از همدیگر مجزا و مشخص میکند و این اختلافات بیولوژیک یا آناتومیک - فیزیولوژیک تقریباً مانند

آنست که افراد و اعضاء يك قبيله را از هم متمایز ساخته است .

در هر صورت ، هنوز بعضی از مکاتب موجودند که مشخصات نژادی را بعنوان يك نوع Spcies و حتی جنس Genus در نظر گرفته، در اهمیت آنها غلو کرده و میکوشند که اختلاف عمیقی میان نژادهای امروز قائل شوند . در نظر این مکاتب نژادهای امروزی از اجداد متفاوتی منشأ گرفته اند و این همان تئوری « چند منشأ » Polygenetic میباشد . آنها با عدم آگاهیشان به حقایق میکوشند نشان دهند که هر يك از نژادهای امروزی گروهی از مردمنده که دارای خصوصیات جسمانی ، روانی و فیزیولوژیک کاملاً متفاوت بوده و از یکدیگر مجزا میباشند . حامیان این عقاید ، چون با افزایش دانش بشری دیگر حقایق موجود راجع به منشأ و مبدأ انسان را نمیتوانند انکار کنند ، دست به تئوری سازی جدیدی میزنند : « گرچه منشاء انسان واحد بوده ولی گروهی در جریان تکامل خیلی سریع تر پیش رفته و نژاد برتر را ساخته اند و این نژاد برتر است که باید بر سایر

نژادها جا کم باشد . » دلایل نژاد پرستان دفاع پوچی از نابرابری بیولوژیک نژادهای انسان میباشد .

نژاد پرستان ، نژاد سفید را برتر و نژادهای رنگی (سیاه و زرد) را پست تر میدانند . بسیاری از دانشمندان آمریکائی ، آلمانی و انگلیسی هنوز از تئوری آریائی Aryan ، که معتقد است بعضی از گروههای اروپائی شمالی نژاد برترند ، حمایت میکنند . *

اکثر نژاد پرستان معتقدند که فرهنگ و تمدن امروزی با کوشش نژاد برتر بوجود آمده . نژادی که رل مهمی در تاریخ داشته است — و بالعکس نژاد پست تر در طول تاریخ غیر فعال بوده و رل ناچیزی داشته است . آنها بر این عقیده اند که رشد و تکامل جامعه تأثیری در خصوصیات نژادی گروه های مختلف انسانی ندارد ، بلکه برعکس مشخصات بیولوژیک نژادها است که باعث پیشرفت و بسا عقب ماندگی جوامع میگردد . تئوری پوچ نژاد پرستان بدین ترتیب تکامل تاریخی

* تئوری هائی مبنی بر برتری نژاد مغول یا سیاه نیز وجود

داشته است و هنوز هم گاهگاهی تظاهر میکنند .

انسان را توجیه مینماید!

علاوه بر این ، نژاد پرستان نژاد و ملت را در يك صف قرار میدهند و این بزرگ ترین خطاهاست ، چه نژاد طبقه و گروه بیولوژیک خالص تری است ، در حالیکه ملت گروهی از افرادند که از طریق جامعه شناسی طبقه بندی شده اند .



ش ۶۰- دو مرد نروژی با سر گرد (سمت راست) و دراز

انسان شناسان حقایقی بدست ما میدهند که این فرضیه نژاد پرستان را که تمدن و فرهنگ امروزی زائیده کوشش نژاد برتر است ، بکلی رد میکند . نژاد پرستان درجه تکامل فرهنگ و تمدن را با اندازه حجم مغز مرتبط

میدانند . مطالعه در تمدن مصریان به بی پایه بودن این فرضیه پی میبریم . مطابق گزارشهای انسان شناس آلمانی ، اشمیت E. Schmidt ، حجم جمجمه يك مرد مصری ۱۳۹۴ سانتی متر مکعب و دره ورود زن مصری ۱۲۵۷ سانتی متر مکعب بوده است . می بینیم که حد وسط حجم جمجمه مصریان با مقایسه با مللی که در اطراف آنها زندگی میکرده و در درجه پائین تری از تمدن قرار داشته اند کوچکتر است . ضمناً مطالعات انسان شناسی نشان داده است که ارتباطی میان شکل سر و درجه تمدن موجود نیست (ش ۶۰).

آلمانی ها نمونه بارز دیگری میباشند . اجداد آنها وحشی هائی بودند که در زمان حیات امپراطوری رم ، پس از قرار گرفتن در شرایط مساعد ، در حالیکه خصوصیات نژادی خود را حفظ کردند ، تدریجاً بدرجات بالای تمدن رسیدند . تمدن زائیده عوامل اجتماعی و اقتصادی است و در جریان این تکامل فرهنگی ، خصوصیات نژادی رل بسیار ناچیزی دارند .

چرا نژاد پرستان بر تئوری پوچ خود پافشاری

میکنند؟ جواب ساده است. فرضیه نژاد برتر و پست تر حق حاکمیت به گروهی از مردم میدهد و جنگ میان ملت‌ها را عادلانه می‌شناسد. این همان ماسک ایدئولوژیکی است که امپریالیست‌ها بر چهره سیاست خود می‌زنند.

نژاد پرستان همان تنازع میان حیوانات را برای انسان هم تجویز میکنند و اینها هستند که فرضیه ارتجاعی داروینیسیم اجتماعی Social - Darwinism را در نیمه دوم قرن نوزدهم اختراع کردند. بنابراین فرضیه، جامعه انسان امروزی با قوانین بیولوژیکی همانند حیوانات هدایت میگردد، نزاع وحشیانه بمنظور بقاء حیات آنها که شایسته‌اند و مرگ برای آنها که ناشایسته‌اند. نژاد پرستان مطابق فرضیه داروینیسیم اجتماعی، جوامع امروزی را طبق انتخاب طبیعی Natural - Selection طبقه بندی میکنند. و به این ترتیب از قوانین طبیعت برای توجیه نابرابری جوامع استفاده میکنند.

نژاد پرستان این تئوری را تعمیم داده و مردم را مطابق آن طبقه بندی مینمایند. بنظر آنها مردم غنی اکثراً از

نوع دولیکو سفال (دارای سردراز) و فقراً معمولاً مزوسفال یا براکی سفال (دارای سر متوسط یا کوچک) میباشند. هر کس به راحتی میتواند بی اساس بودن این فرضیه را حس کند. در يك سری تحقیقاتی که راجع به این مسئله در ارتش سوئد بعمل آمد مشخص گردید که افراد مربوط به طبقات بالا (بورژواها) و افراد مربوط به طبقات پائین (کارگران - دهقانان) ضریب سر یکسانی (۷۷) دارند. ضمناً طول قد گروه اول بطور متوسط ۱۷۳/۱ سانتی متر و درمورد گروه دوم ۱۷۱/۹ سانتی متر بود. واضح است که این اختلافات قد بعلت وضع تغذیه دو گروه است و ارتباطی با نژاد ندارد.

این برای نژاد پرستان يك امر طبیعی است که نژاد و ملت و طبقات را باهم مخلوط کنند چه آنها میخواهند جنگ میان ملت‌ها و بهره کشی از ملل دیگر را موجه نشان دهند.

۲- نژاد و زبان

تشابه زبان میان ملل اروپائی (زبان اسلاو) مکرراً

نظریه ارتباط موجود بین آنها را از نقطه نظر نژادی پیش کشیده است. بسیاری از زبان شناسان حریصانه درباره منشأ و تشابه زبان اروپائیان مطالعه کرده اند. مدتها فکر میکردند که زبان اول سانسکریت، زبان و دستخطهای باستانی هندیها است، و از آنجا که شباهت زیادی میان زبان هندی، و فارسی موجود است این زبان را تحت عنوان هندو اروپائی میخواندند.

عقیده بر این است که در زمانهای قبل هندو ایران بوسیله قبائلی که زبان هندواروپائی داشته فتح شد. فاتحین خود را نژاد برتر خوانده، مردم این نواحی را به بردگی گرفته و بر خود نام آریائی (آریا در زبان سانسکریت معنی برتر میدهد) نهادند.

زبان هندواروپائی که با زبان اهالی ایران و هندوستان ریشه متشابهی دارد، بعداً زبان آریائی خوانده شد و سپس نام آریائی به يك گروه نژادی داده شد و رنگ غیر واقعی و نژاد پرستانه ای بخود گرفت. بسیاری از نژاد پرستان، اهالی قد بلند، چشم آبی و بور اروپای شمالی را آریائی

حقیقی میدانند. این گروه بنام نژاد ناردیک **Nordic*** نیز مشهورند.

اگر زبان زائیده خصایص نژادی است پس همه مردمی که به زبان هندو اروپائی تکلم میکنند باید متعلق به نژاد آریائی باشند. اما چنین نیست؛ کردها که بزبان هندو اروپائی تکلم میکنند، رنگ پوست و مویشان تیره تر است و افرادی با رنگ چشم روشن در آنها ندرتاً دیده میشوند. زبان آریائی زبان مردم اروپای جنوبی، که اکثرشان پوست، مو و چشم تیره دارند و شباهتی به آریائی های باستانی ندارند، نیز میباشد.

فین ها **Finns** و استونی ها **Estonians** که قد

* **Nordic** از کلمه آلمانی **North = Nord**

شمال است؛ از این کلمه نوردیسم **Nordism** و نوردیست **Nordist** و غیره مشتق میشود. کلماتی که راسیتهای آمریکائی علاقه فراوانی بآنها دارند و با بکار بردن آنها میخواهند ثابت کنند یانکی ها **Yankee** صد درصد از نژاد برتر هستند و خونی پاک دارند.

بلند، چشم روشن و موهای کم رنگ دارند خصوصیات نژادیشان شبیه آریائی ها و اهالی شمال اروپاست، در حالی که زبان آنها هیچ شباهتی به زبان هند و اروپائی ندارد. باین ترتیب فرضیه زبان هند و اروپائی و نژاد آریائی و اینکه آنها خود را نژاد برتر بخوانند امروز مردود است.

مردمی که بیک زبان تکلم میکنند از نظر مشخصات نژادی یکسان و مشابه نیستند، بلکه از گروههای انسان شناسی متفاوتی تشکیل شده اند. مثلاً در آلمان شش گروه مشخص وجود دارد. در آفریقا سیاهان بزبان بومی خودشان صحبت میکنند. در شمال آمریکا زبان انگلیسی و در آمریکای جنوبی زبان اسپانیائی رواج دارد و غیره. ضمناً گروههای مختلف یک نژاد وقتی با ملت‌ها یا گروههای دیگر مخلوط می‌شوند بزبانهای مختلف تکلم میکنند.

بطور کلی مسئله زبان از نژاد مجزاست و فرضیه‌ای که معتقد است زبان زائیده نژاد است و با ارتباط بیولوژیک با آن دارد، بی پایه و اساس میباشد. زبان با درجه تکامل جامعه در ارتباط بوده و همانند مردم یک جامعه توسعه یافته

پا بر جا مانده و یا از بین میرود.

۳- نژاد و روان

مدت‌ها اختلافات روانی و روحی مشخصی برای نژاد -

های انسانی در نظر می‌گرفتند. کارل ون لینه - Karl Von Lince (۱۰۷۷-۱۷۷۸)، طبیعی‌دان مشهور سوئدی، اولین کسی بود که یک طبقه‌بندی کم و بیش علمی از نژادها در خصوص مشخصات جسمانی‌شان بعمل آورد. ولی او در مطالعات خود راهی اشتباه رفت. بی‌رحمی، هالیخولیائی، تعصب و میل بدانند و حتی ثروت را برای آسیائی‌ها، خشم، تنبلی و بی تفاوتی روحی Indifference را برای آفریقائی‌ها و تحریک، هوش، ذکاوت و قدرت سازندگی را برای اروپائیان در نظر گرفت و بدین ترتیب نژاد سفید را در طبقه‌ای بالاتر قرارداد.

بالعکس داروین تشابه اساسی در نظاهرات سیستم عصبی افراد نژادهای گوناگون را نشان میدهد. او مینویسد: «من نسبت به این سه بومی فوزین Fuegian که در کشتی بیگل H.M.S Beagle بودند، همیشه در تعجب بودم، آنها مدتی در انگلستان زندگی کرده بودند و کمی انگلیسی صحبت

می‌کردند و از لحاظ وضع عمومی و قدرت روانی شباهت فوق العاده‌ای به ما داشتند.

داروین مدتها با فوژین‌ها در تماس بود ولی هرگز پائین بودن سطح فرهنگ آنها را مدیون مشخصات روانی نژادیشان نمی‌دانست، و برعکس، علل اجتماعی را در آن جستجو می‌کرد. او معتقد بود که: «شاید این قبایل موردتهاجم قبایل وحشی‌تر قرار گرفته و به مناطق نامساعد رانده شده‌اند و در نتیجه این شرایط نامساعد در سطح پائین‌تری از فرهنگ مانده‌اند...»

از نقطه نظر عواطف (Emotions) و تغییر عضلات صورت هنگام تغییر عاطفی، داروین مطالعات وسیعی کرد و اختلافی میان افراد نژادهای مختلف نیافت.

در زمینه دیگر، توجه او به تشابه و هم‌شکلی میان ابزارهای سنگی (مانند نیزه و تیر) که میان قبایل مختلف در نقاط مختلف دنیا تهیه شده بود، جلب گردید. او علت این تشابه را یکسان بودن ظرفیت روانی و قدرت سازندگی این قبایل، که به نژادهای گوناگون تعلق داشتند، میدانست.

کوشش زیادی می‌شود تا بعلت نامساوی بودن وزن مغز افراد نژادهای مختلف، خصوصیات روانی متفاوتی برای آنها قائل شوند. ولی قدرت روانی يك شخص را نباید با وزن مغزش قضاوت کرد. چه وزن مغز نویسنده بزرگ فرانسوی، آنا تول فرانس، ۱۰۱۷ گرم و وزن مغز ایوان تورکیف نویسنده روسی ۲۰۱۲ گرم بوده که هر دو از پیشقراولان ادبیات جهان محسوب می‌شوند.

افراد برجسته جهان متعلق به نژادهای مختلفند. بسیاری از سیاستمداران آسیائی و آفریقائی میباشند. جواهر لعل نهرو، احمد سوکارنو، قوام نکرومه و مودیبو کیتا نمونه‌های خوبی هستند. به پاتریس لومومبا، مردی که زندگی خود را در جنگ بخاطر آزادی مردم کنگو فدا کرد، باید توجهی خاص مبذول داشت. بسیاری کسانی از افراد نژاد سیاه که بعالی‌ترین درجه فرهنگ رسیده‌اند؛ دکتر ویلیام دو بوا عالم، پول رابینسون خواننده و رزمنده صلح و آلبرت ناماتجیرا Namatjira هنرمند استرالیائی از این جمله‌اند.

با بکاربردن آزمایشات هوشی مخصوص*، گروهی از دانشمندان میکوشند يك نژاد را برتر از دیگری نشان دهند. این آزمایشها مکرراً صورت گرفته و در هیچ يك از موارد به مسئله وضع اجتماعی افراد توجهی نشده است گرچه دانشمندان جوان دیگر به این آزمایشها بعنوان وسیله

تستهای هوشی مجموعه‌ای سؤال است که بشخص ارائه میدهند و با جوابهایی که بسئوالات فوق داده میشود به وضع سازمان روانی او پی میبرند. از این روش فقط میتوان بدرجه رشد روانی زائیده فرهنگ اکتسابی فرد پی برد. اگر سئوالات مشکلی را به اشخاص تحصیل کرده و افرادی که خواندن و نوشتن را نمیدانند ارائه دهیم نتایج کاملاً متفاوتی بدست می‌آوریم.

روش تستی راهی است که دانشمندان مرتجع بقول خود از آن به سوابق نژاد سفید و نژاد های زرد و سیاه پی میبرند و آنها را باهم مقایسه میکنند. (رجوع شود به نوشته‌های ی. ی. روژینسکی Y. Y. Roginsky درباره نژاد و نژاد پرستی، از انتشارات آکادمی علوم شوروی در سال ۱۹۳۸ بزبان روسی) .

تعیین قدرت روانی افراد روی خوش نشان نمیدهند. بعضی از انسان شناسان مرتجع آلمانی در کنگره بین‌المللی انسان شناسی و نژاد شناسی که در ماه اوت ۱۹۳۸ در کپنهاگ تشکیل شده بود، مسئله ارثی بودن خصائص روانی نژادها را مطرح نمودند. دلائل نژاد پرستی آنها بسیار بیرحمانه بود. آنها در کنگره مزبور اعلام کردند که علت از بین رفتن استرالیائی‌های Aborigines « روح پسته نژادی آنها » است. و پیشرفت قبایل موریس Maoris در زلاند جدید بعلت وابستگی آنها به نژاد اروپائی می باشد.

در این کنگره، از طرف دانشمندان پیشرو نسبت به این جریان مخالفت‌های جدی بعمل آمد. این دانشمندان وجود خصائص نژادی ارثی را انکار کرده و تأکید کردند که اختلاف خصوصیات روانی نژادها بعلت متغیر بودن سطح فرهنگ آنهاست. گزارشات علمی این گروه، وجود غریزه نژادی و لزوم دشمنی میان گروه‌های انسانی را رد نمود. با ایجاد شرایط مساعد اجتماعی، هر ملتی باترکیب

نژادی مختلف، میتواند، فرهنگ و تمدن پیشرفته‌ای داشته باشد. خصوصیات روانی فردی و خصایص ملی هر ملت تحت تأثیر محیط اجتماعی شکل میگیرد و خصایص نژادی در فعالیت روانی مردم بی‌اثر است.

نیکلامیکلوخوما کلائی Nikolai-Miklokho

Maklai (ش ۶۱)، انسان‌شناس و نژاد‌شناس مشهور



ش ۶۱ - ن . ن . میکلوخوما کلائی
(۱۸۴۶-۱۸۸۸)

روسی، تصمیم گرفت در روی مردم اقیانوسیه که در سطح پائین‌تری از فرهنگ و تمدن بودند، مطالعه کند. سالها مناسبات دوستانه‌ای با پاپوان‌های (Papuan) کینه جدید (ش ۶۲) برقرار کرد و بالاخره دریافت که این قبایل

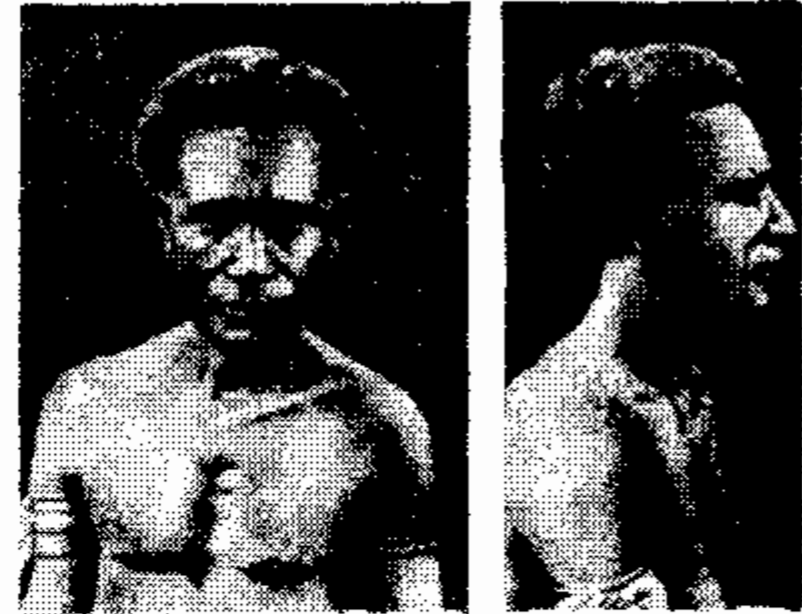
ظرفیت روانی مشابه اروپائیان دارند. یکروز میکلوخو . ما کلائی از محله‌ای که در آن میزیست نقاشی میکرد. یکی از پاپوان‌ها، که قبل از آن نقاشی را ندیده بود، با دیدن خطائی در طرح این نقاشی فوراً آنرا اصلاح کرد. ما کلائی شرح میدهد که پاپوان‌ها مردم با هوش و با ذوق هنری هستند که مجسمه‌هایی از اجداد خود ساخته و زیورهای هنری جالب تهیه نموده‌اند.

مطالعات نژاد شناسی و انسان‌شناسی که در عرض سالهای متمادی بوسیله این دانشمندان بعمل آمد، مسجل کرد که پاپوان‌ها شایستگی داشتن يك فرهنگ و تمدن پیشرفته را دارا میباشند و در این زمینه کاملاً شبیه اروپائیان هستند.

تحقیقات این دانشمندان بخوبی آشکار کرد که تا چه حد تئوری برتری نژاد، مبنی بر اینکه سیاه پوستان شایستگی کسب اندوخته‌های فرهنگی بشری را ندارند، بی‌پایه است.

ما کلائی در مدت عمر کوتاهش کوشید تا برابری

بیولوژیک افراد نژادهای مختلف را با ثبات برساند. او بر این عقیده بود که افراد کلیه نژادها، بطور مساوی، شایسته کسب عالیترین مدارج تمدن میباشند.

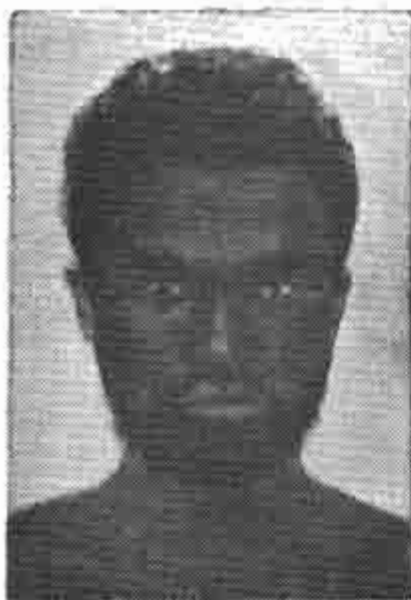


ش ۶۴ - يك پاپوان در گینه جدید
(گروه ملانزیایی از نژاد استرالیایی)

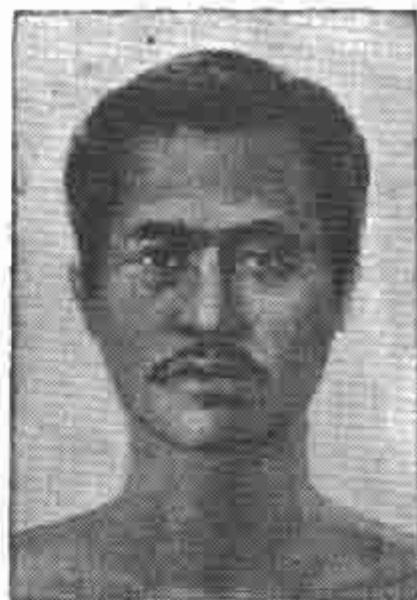
مطالعات ما کلائی هنگامیکه نظریات انقلابی و دمکراتیک چرنیشفسکی Nikolai-Chernyshevsky یکی از بزرگترین متفکرین روسی - عرضه میگردد، مورد توجه بیشتری واقع میشود.

چرنیشفسکی توجه خاص به وجه تشابه و اختلافات میان نژادها مبذول داشت و فرضیه نژاد پرستان را که در آن از نابرابری مشخصات روانی و فیزیولوژیک نژادها گفتگو میشد رد کرد و ضمناً تأثیر نژاد را در تکامل تاریخی بشریک فرضیه ارتجاعی شناخت.

چرنیشفسکی به مطالعات علمی دانشمندان در خصوص نژاد و نژاد پرستی توجه زیادی کرد و از تحقیقاتی که در مورد فیزیولوژی سیستم عصبی مرکزی بوسیله ایوان سچنوف بعمل آمده بود نیز استفاده نمود. این دانشمند بزرگ در رد عقاید نژاد پرستان چنین میگوید: « خصائص اصلی و روانی و ظرفیت عاطفی انسان در دوره های تاریخ وجودش ثابت مانده است و ارتباطی با نژاد، وضع جغرافیائی یا سطح فرهنگی ندارد. فقط تحت این شرایط میتوان تشابه افراد نژادهای مختلف را در خصوص وضع اخلاقی و روحی درک کرد. و فقط تحت همین شرایط میتوانیم به احساسات، افکار و اعمال و رفتار اجدادشان پی ببریم.»



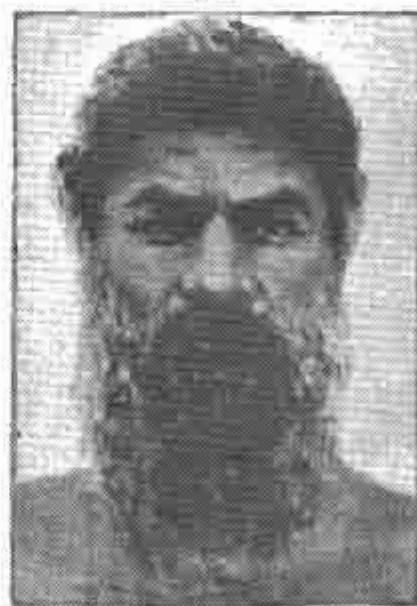
مرد نریمانجی
گروه نریمانجی از نژاد
استرالیا



مرد نریمانجی
گروه نریمانجی از نژاد
استرالیا



استرالیا
(گروه استرالیا از نژاد
استرالیا)



کوریلیائی Kurilian
با اینو Aino
(گروه کوریل یا اینو
از نژاد استرالیا)



مرد لاپ یاسام. گروه
اورال از نژاد مغول شمالی



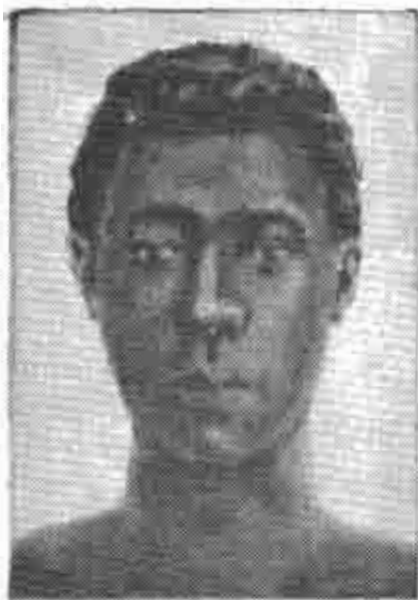
مرد باری: گروه اورال
از نژاد مغول شمالی



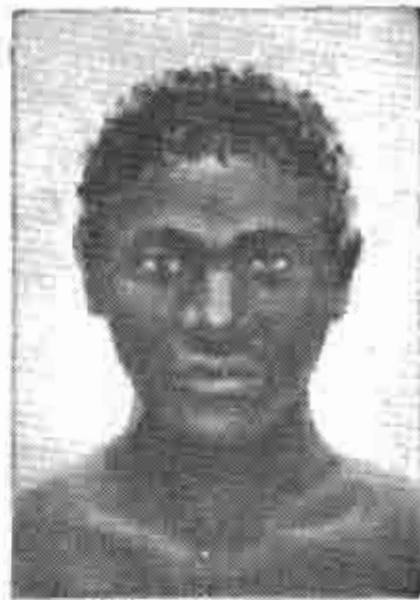
عرب
(گروه بالکان مدیترانه‌ای
از نژاد اروپای جنوبی)



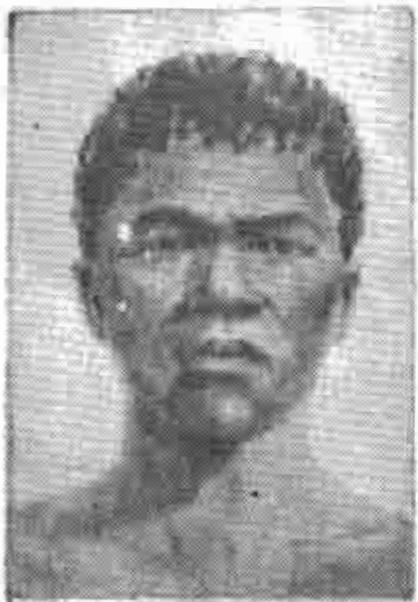
وداه VEDDAH از جاوه
(گروه سیلان - سوندا
از نژاد استرالیایی)



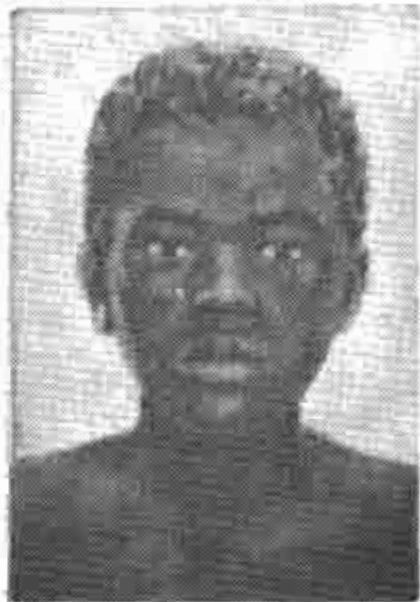
مرد حبشهای
گروه آفریقای شرقی
از نژاد سیاه



نگریلوی یانیکا
گروه آفریقای مرکزی
از نژاد سیاه



بوشمن
(گروه آفریقای جنوبی
از نژاد سیاه)



نگریتوی SEMANG
(گروه نگریتو یا آنداس
از نژاد استرالیایی)



سیاه (چپ) - اروپائی (وسط) - و مغولی (دست)



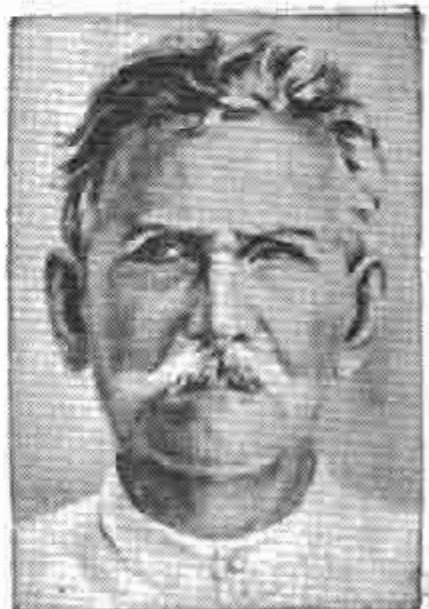
لورد پائی - سیاہ



ریه - جوکپی



انگلیسی پولینزیائی



آلمانی - مالایائی

فرزندان حاصل از آمیزش نژادهای اروپائی ، سیاہ و مغولی با یکدیگر



گروه سیبریایی از نژاد منغولی



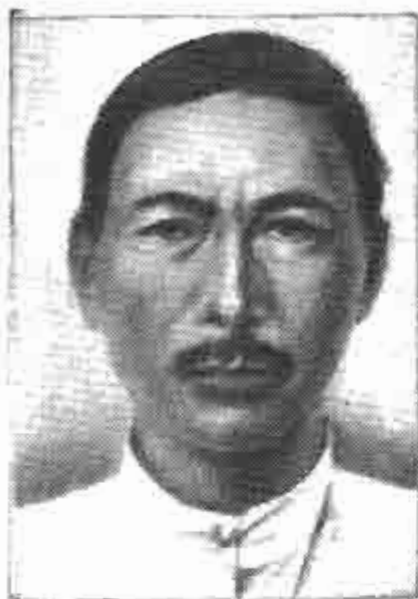
گروه سیبریایی از نژاد منغولی



بومیان (سرخیوستان)
امریکای شمالی
(گروه امریکائی شمالی از
نژاد منغولی امریکائی)



مالی MALAY از جاوه
(گروه آسیای جنوبی از نژاد
منغولی جنوبی)



روسی - بوبریات



روسی - بوبریات



ژاپونی - ایتالیائی



اسپانیائی - بومی امریکائی

فرزندان حاصل از آمیزش نژادهای اروپائی ، سیاه و
منغولی با یکدیگر

اولین تا بلوی سیاه و سفید

۱ و ۲- مردوزن سیاه پوست از قبیله شیلوک Shilok
در سودان (گروه سودانی از نژاد سیاه آفریقائی)

۳ و ۴- مرد و زن از جزائر Andaman (گروه
نگرتو از نژاد استرالیائی)

۵ و ۶- مرد و زن مائوری Maori در زلاند جدید
(گروه آمیخته پلی نزی از نژاد مغولی جنوبی)

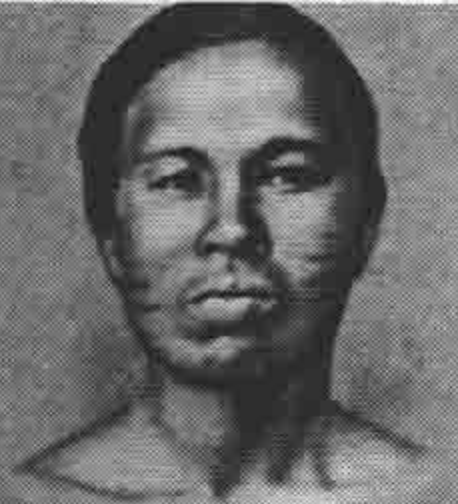
۷ و ۸- مرد و زن Udmurt در شوروی (گروه
اروپائی شرقی از نژاد اروپائی شمالی)

۹ و ۱۰- مردوزن باشکیر Bashkir (شوروی) (گروه
اروپائی شرقی از نژاد اروپای شمالی)

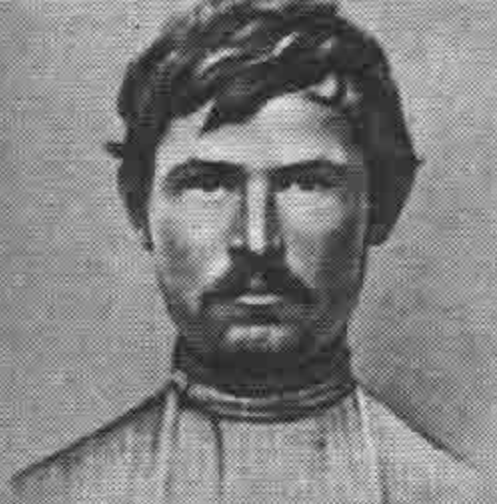
۱۱ و ۱۲- مردوزن نروژی (گروه اتلانتوبالتیک
یا نژاد اروپائی شمالی)



1



2



7



8



3



4



9



10



5



6



11



12

آخرین تابلوی سیاه و سفید

۱۳ و ۱۴ - مرد و زن هندی از هندوستان
(نژادهندی - ملیترانه‌ای یا نژاد اروپای جنوبی)

۱۵ - مرد تامیل Tamil از سیلان (گروه هندی
جنوبی یا گروه آمیخته دراویدی از نژاد مغولی
جنوبی)

۱۶ - زن برمه‌ای از هندوچین (گروه آسیای جنوبی
از نژاد مغول جنوبی)

۱۷ و ۱۸ - مرد و زن ژاپونی (گروه آسیای جنوبی
از نژاد مغولی شمالی)

۱۹ و ۲۰ - مرد و زن اسکیه‌وا از آلاسکای برینگ
(گروه اقیانوس منجمد شمالی از نژاد مغولی شمالی)

۲۱ و ۲۲ - مرد و زن بومی از آمریکای مرکزی
(گروه آمریکای مرکزی از نژاد مغول آمریکا)

۲۳ و ۲۴ - مرد و زن پاتوگونیا از -
Tierra Oel Fuego (گروه پاتوگونی از نژاد
مغولی آمریکا)



13



14



19



20



15



16



21



22



17



18



23



24

